سفرنامهٔ

ابو معین حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی

با حواشی و تعلیقات و فهارس اعلام و لغات

بکوشش

محمد دبیر سیاقی

از انتشارات کتابفروشی زوار

تهران

آبان ماه ۱۳۳۵ خورشیدی

چاپ سپهر

مقدمه

دربارهٔ دانشمند پرمایه و سخنور فرزانه ابومعین حمیدالدین ناصربن‌خسرو قبادیانی مروزی ، حجت خراسان ، متولد ذی‌القعدهٔ سال ۳۹٤ هجری قمری درقبادیانِ بلخ و متوفی بسال ٤۸۱ دریمگانِ بدخشان ، گفتنی بسیارست تاآنجاکه ازاحوال و اقوال‌وی، بجوانی روزتا پیرانه سری، کتابی عزیز و پر ارج که هر طالب علمی‌رابکار آید توان پرداخت، وهم بدان شرط که شامل همهٔ آثار ممتع و پر ارج حکیم‌باشدو چیزی فروگذار نشود ، چون آن در میان‌آثار یکه تازان میدان سخن و شعر وحکمت کمترتوان یافت .

درین مختصرسخن بر سر مردیست دبیرپیشه متصرّف‌دراعمال واموال‌سلطانی که میل حقیقت جویی واستعداد جبلّی‌وی، بسبب خوابی،دری پیش چشمش بفراخنای روشن بینی گشوده و مبدأ انتبـاه و سلسله جنبان درك حقایقی بزرگ گشته‌وکششی او را در مقام‌کوششی درآورده است تا بحدّی‌که برآنش داشته‌که ازشغل دیوان و نعمت الوان‌کناره جوید ، سفرگزیند تا قدر پدیدآرد ، گرم وسرد روزگار بکشد و شیرین و تلخ دهر بچشد ، نرم و درشت ببیند و تن در آسیای زمان هر چه تنگتر بساید ، برجان بلرزد و بجان شیفته گردد ، از امن و راحت وآبادی ونعمت گشاده خاطر و از جور و ستم و ویرانی و فقر بسته خاطر شود . نیك وبد بسنجد وشادی و سوك ببیند تـا ازکورهٔ روزگار زرّی زده وسیمی سره برآید، مردی شودکامل ، با خردی تمام و ذوقی سرشار و دمی‌گرم وزبانی گشاده . در فضل وکمال آنجا رسد که تواندگفت :

نماند از هیچگون دانش‌که من زان
نکردم استفـادت بیش و کمتـر

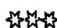
چون شعر سراید چنانکه دانی پر مغز و نادره، و چون نکته‌گوید چنین که بینی نغز و تازه .

در نوشتن این مقال خویشتن را نیازمند آن ندیدم که بجزئیات احوال واشعار ناصرخسرو بپردازم ، آنکه جویای اطلاع بر تولد و وفات و جوانی و پیری و تحصیلات و مسافرتها و انقلاب درون و آرامش برون و بازگشت بوطن و تبعید از زادبوم و تألیفات و مقام شاعری و پایهٔ نویسندگی اوست بمقدمهٔ دیوان ومتن آثار او که خوشبختانه‌غالب آنها طبع ونشرشده است مراجعه کند وآنکه‌خواستار آگاهی از رؤس مطالب سفرنامه است بمقدمهٔ چاپ برلین بنگرد ، اما پژوهندهٔوصف دلکش و شرح سودمند بخشی از دنیای آباد قرن پنجم هجری، با تمامی احوال اجتماعی و سیاسی و طبیعی آن ، و تشنهٔ رشحهٔ قلم توانای ناصرخسرو، باید بخواهش دل ونیاز درون از زبان کلك خود ناصر جواب گوید، چه‌من درشناساندن این کتاب کاری بس دشوار وبس آسان بگردن‌دارم: دشوار بدانجهت که عطّارم،وآسان از آن‌روی که‌متاع مشك بویا دارم .

آنچه توانم گفت اینکه سفرنامه از امّهات کتب نثر فارسی است که از تطاول زمان رسته وپرمایگی زبان‌شیرین‌فارسی‌رابدست ما رسیده است، این کتاب‌ره‌آورد سفر شاعریست بلند پایه وادیبی متفکرودینداری راسخ عزم ومسافری بصیروکنجکاو وقاضیی‌ازجانبداری دور و بیننده‌یی به‌گزین و ژرف بینی ببیان دیده ها و شنیده‌های خود قادر . وسعت مشاهده و قدرت استنباط و قوّت درك و توانایی بیان وشیرینی وصف ناصرخسرو مایهٔ شگفتی و تحسین است ، شرحی که در توصیف مصر و قاهره نگاشته‌است ووصفی که از فتح خلیج‌دارد‌یا آنجاکه ازمکه ومراسم حج گفتگومیکند و از بیت‌المقدس سخن میدارد درحدّ اعتلای فصاحت‌وقدرتست. توجه بظواهر حیات و زیباییهای مصنوع دست بشر ، اجتماع عصر و روابط مردمان و زندگی افرادواقوام و قبایل وآداب وسنن ورسوم متفاوت آنان، سرمایهٔ سمع وبصر تیز واندوختهٔحافظهٔ نیرومند ناصرخسروست. استادی ترسیم‌دیده‌وشنیده برصفحه‌وفصاحت‌وشیوایی کلمات و عبارات چندانست که خواننده می‌پندارد که منظره را پیش چشم دارد و حظ بصر میبرد، یا نکته‌ها رابگوش می‌شنود و فربهی‌می‌یابد .

کوتاهترین عبارت در شناساندن این کتاب و نویسندهٔ آن اینکه جهاندیده‌یی

دوراز آنچه جهاندیدگان راصفتست، آیینهٔ تمام نمایی ازجهانی که دیده ساخته است.



اما اساس کار من در تصحیح و تنقیح چاپ حاضر بر آن بوده است که نخست چاپهای گوناگون این کتاب راگردآورم و آنان را با یکدیگر بسنجم و براساس نسخه های چاپ پاریس و هند و دو چاپ طهران و چاپ برلین به گزینی ترتیب دهم، وضمن مراجعه بمراجع و مآخذ متقن ، صحیح را از سقیم باز شناسم و بمواضع مشکوك اشارت کنم تا راه تحقیق خوانندگان باز باشد و تصحیحات و توضیحات چاپ انتقادی برلین را بعینه نقل و در صورت لزوم نقد کنم تا رعایت امانت شده باشد. چنین کردم و چاپ برلین راکه توسط یکی از فضلا (که نامش معلومم نگشت) مرتب ومصحح گشته و بضمیمهٔ روشنایی نامه و سعادت نامه و مقدمه‌یی ممتع درشرح حال و آثار و کیفیت تصحیح کتاب و نسخهٔ چاپ پاریس و طهران، از مرحوم غنی‌زاده در مطبعهٔ کاویانی بسال ۱۳۴۱ هجری قمری بطبع رسیده است بعلامت « ب » نمودم و حواشی وتوضیحات بیرون از متن آنرا پس ازنقل بعلامت (حاشیهٔ ب) ازحواشی و توضیحات خود ممتاز ساختم ، چاپ هند را علامت « ه » و چاپ اول طهران ضمیمهٔ دیوان سال۱۳۱۲ را نشانی «ط»دادم وچاپ دوم طهران سال۱۳۱۲راکه مبتنی برچاپ نخست بود فروگذاردم و چون تکیهٔ کار برچاب برلین بود ازنشانیهای اختصاری قرار دادی آن بعینه پیروی کردم بدین معنی که نشانی « متن مطبوع » را برای چاپ پاریس که مستشرق شهیرشفر (Schefer) در ۱۸۸۱ میلادی در ۹۷ صفحه طبع وباترجمهٔ فرانسه و تعلیقات و فهارس منتشر ساخته است و نشانی « نپ »را برای نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس برجای گذاردم اما از ذکر این نکته ناگزیرم که نسخهٔ «نپ» در بسیاری موارد نسبت بنسخهٔ انتخابی چاب برلین وچاپ پاریس وجز آن برتری دارد و بساکه ضبط آن نسخه را بمتن آورده وضبط نسخه‌های دیگر را بحاشیه برده‌ام. وبااینکه امتیاز به گزین حاضر را برچاپهای دیگر بی هیچ‌خودنمایی نادیده نمیتوان گرفت اقرار دارم که هنوز از موارد مشکوك خالی نیست وجزپیداشدن نسخی قدیم وصحیح ازسفرنامه نیزراهی برای تنقیح کامل آن نمی‌شناسم.

بدنبال این مقال مقدمهٔ ممتع چاپ برلین و مقدمهٔ چاپ نخست وهم چاپ دوم

طهران، ومنقولات آغاز و انجام مانند چاپ‌هند را افزوده‌ام، که‌با در دست بودن نسخهٔ حاضر از آن چهارچاپ بی‌نیازی حاصل آید. در پایان کتاب فهرستی از اعلام تاریخی و جغرافیایی و نسبتها و کتابها و فرقه‌ها و نیز فهرست دیگری از لغات و ترکیبات افزوده‌ام که مفید فایدت بیشتر باشد.

نکتهٔ گفتنی اینکه در فاصلهٔ چاپ سفرنامهٔ برلین تاکنون دیوان ناصر خسرو باهتمام مرحوم حاج سید نصرالله تقوی وامعان نظر دانشمند ارجمند مجتبی مینوی و مقدمهٔ فاضلانه ز ممتع جناب آقای تقی زاده وحواشی وتعلیقات سودمنداستاددهخدا با ضمائمی در طهران بسال ۱۳۰۴تا ۱۳۰۷چاپ ودرین اوان نیز بعینه تجدیدشده‌است ونیز آثار دیگری‌ازحکیم‌چون: گشایش ورهایش، توسط استادنفیسی درهند، وخوان اخوان توسط دانشمند مصری یحیی الخشاب در مصروجامع‌الحکمتین توسط آقایان دکتر محمدمعین وهانری‌کربن درتهران وجز آن بزیورطبع‌درآمده. بازپسین‌سخن گفتنی آنکه متن سفرنامه را فرزانهٔ مصری یحیی الخشاب بعربی ترجمه و در مصر بچاپ رسانیده است.

تهران . آبان‌ماه ۱۳۳۵ خورشیدی.

محمد دبیر سیاقی

۱ - مقدمهٔ چاپ برلین

حکیم ناصرخسرو که در ابتدای سفرنامه اسم خود را ابومعین [الدین] ناصر بن خسرو القبادیانی المروزی مینویسد یکی از پیشروان ادبیات فارسی و از جملهٔ متکلمین و شعرای متقدم ایرانست که شخص و آثار او بغایت شایان دقت و تتبع میباشد . ولی جای خیلی افسوس است که تا کنون از طرف فضلا و نویسندگان ایرانی نه اینکه راجع بهوّیت و مصنفات او چیزی که آنها را بدرستی معرفی نماید نوشته نشده ، بلکه بواسطهٔ بی مبالاتی و اهمالکاری بعضی از صاحبان تذاکر شعرا ، حکایات و روایاتی افسانه مانند بشرح زندگانی او داخل شده است که بهیچوجه مقارن واقع نبوده و جویندگان حقایق را کفایت نمیدهد که سهلست ، بلکه آنها را براه نامستقیمی دلالت مینماید .

گرچه اخیرا بواسطهٔ جمعی از علما وفضلای مستشرقین فرنگی کیفیت زندگانی وهمچنین بعضی از مصنفات ناصرخسرو بمعرض مذّاقه در آمده و تا یك اندازه هم حلاجی شده است[1]، ولی صرفنظر از اینکه تدقیقات و تتبعات ایشان در بعضی موارد با همدیگر مطابقت نداشته و خصوصا بعضی نقاط هنوز بطور کامل بوضوح نپیوسته است ، چون این مباحث همه بزبانهای فرانسوی و انگلیسی و آلمانی وغیره نوشته شده‌اند لهذا برای فارسی زبانان که بیش ازهمه اولوّیت فهم ودرك آنها رادارند فایدهٔ آنها بغایت محدود وتنها منحصر بیك شرذمهٔ قلیلی است که یك یا بیشتر از زبان های مذکوررا بلدبوده ودارای ذوق علمی وادبی میباشند

---

۱ - از جمله استاد فاضل آقای ، ادوارد برون - E. G. Browne انگلیسی در کتاب موسوم به «تاریخ ادبیات ایران - Literary History of Persia» جلد۲ صفحهٔ ۲۲۲- ۲۴۶ و علامهٔ متوفی « هرمان انه - Herman - Ethe » آلمانی در کتاب موسوم به « اساس فقه‌اللغهٔ ایرانی - Grundriss der Iranischen Philologie » جلد۲ صفحهٔ ۲۷۸ - ۲۸۲ شرحی بغایت مدققانه درخصوص شرح حال وآثار ناصرخسرو نوشته‌اند که خیلی جامعتر ومفصلتر ازآن سایرین است، هرکس بخواهد بکتابهای مذکوررجوع کند

ولی این اوقات که مطبعهٔ شریفهٔ « کاویانی » که بواسطهٔ هیئتی از منسوبین و هواخواهان علم و ادب در شهر برلین پایتخت دولت آلمان برای ترویج و احیای علوم و خصوصا ادبیات فارسی تأسیس یافته وبنشر یك سلسله از مصنفات ناصرخسرو همت گماشته و ابتدائاً بطبع سه کتاب از مومی الیه که عبارت از «سفر نامه» و «روشنائی نامه » و « سعادتنـامه » باشند مبادرت نموده است ، این بندهٔ بی‌مقدار بامر و اشارهٔ مؤسسین این مطبعه وادار بدان شدم که در موضوع شرح حال صاحب ترجمه و آنچه متعلق باوست تدقیقی نموده ومختصری دراین باب برشتهٔ تحریر آورده برای ازدیادبصیرت خوانندگان بطورمقدمه بسفر نامهٔ ناصر خسرو بیفزایم .

گرچه من این مایه ندارم وخود را بهیچوجه شایستهٔ این کارسترگ نمیپندارم و خصوصاً وقت مساعد وفرصت کافی که برای تتبع و استقصاء و رجوع بمآخذوتحری وثائق و غور در دقائق این کار را درخورست برای بنده میسر و مقدور نیست ولی علاوه بر ضرورت امتثال امر و تشویق و تشجیع دوستان عزیز، دو چیزدیگر بـر آنم واداشت که قدمی فراتر گذاشته و باندازهٔ وسع و اقتدار خویش در این موضوع کار کنم : یکی از آن دو امید بسیار ضعیف یك خدمت ناچیزیست نسبت بعالم علم و ادبیات فارسی ؛ و دومی در دست بودن قسمتی از مصنفات ناصر خسرو که عبارت از « سفر نامه » و « روشنائی نامه » و « سعادتنامه » و « زادالمسافرین » و یك مطالعهٔ سطحی « دیوان اشعار » مومی‌الیه که در این اواخر بیاك وسیلهٔ مستحسنه نگارنـده را اتفاق افتاد زیراکه یقین است هیچ چیز مانند مؤلفات خودصاحب ترجمه هویّت و شرح زندگانی اورا نمیتواند معرفی کرده وبرای ما روشن نماید .

از تطویل بی لزوم و نقل بیفایدهٔ روایات بی‌اصل واساس که درشرح زندگانی ناصر خسرو وارد آمـده و تفصیل اختلافات نظری که در بعضی نقاط آن میانـهٔ فضلای فرنگی موجود ست حتی‌الامکان صرفنظر مینمایم و آنچه راکه اساتذهٔمومی الیهم و ازآنجمله استاد فاضل ادوارد برون دامت توفیقاته و استاد « اته » نوشته و استقصاء نموده و در واقع نیز جامعترین اثری از آنچه تا حال درخصوص ناصرخسرو نوشته شده است از خود بیادگار گذاشته و ایرانیان را رهین امتنان فرموده‌اندبمرتبهٔ

تالی میگذارم الا باستثناء که تدقیقات و تتبعات فاضلانهٔ ایشان را مستند قرارمیدهم وگرنه درکلیه استناد این سطور بآثارخود صاحب ترجمه است که نقداً دردست میباشند واینست بیاری خدا شروع بمقصد مینمایم ومن‌الله‌التوفیق .



چنانکه مقدمتاً ذکر شد ناصر خسرو خودش در ابتدای سفرنامه اسم خود را ابومعین [الدین] [1] ناصربن خسرو القبادیانی المروزی مینویسد ، مشارالیه یکی از بزرگترین مفاخر ایرانیان و در عداد حکما و شعرای درجهٔ اول دورهٔ بعد از تسلط اعراب بایران میباشد . اندازهٔ تسلط و تبحر او را خصوصا در حکمت الهیات کتاب موسوم به « زادالمسافرین » او که چاپش در مطبعهٔ « کاویانی » قریب باتمامست برای ما روشن ومدلل میدارد . پایهٔ بلندی که درشعر دارد هیچیك ازشعرا وسخن سرایان سلف را حاصل نبوده ، طرز و اسلوب بدیع و ممتاز او که اختصاص بخود اودارد بهیچ وجه تقلید بردار نیست و از اینروست که شاید میشود گفت دیوان اشعار ناصرخسرو مانند سایرین مخلوط نبوده و آن غیربدان داخل نشده‌است .

نسب ناصر خسرو ، اینکه مینویسند در هشتم پشت بامام علی‌بن موسی‌الرّضا علیه آلاف‌التحیة‌والثناء میرسد مدلل نیست واضافت «علوی» در حق او که مشهورست پایهٔ محکمی ندارد و خود او هیچوقت بشرافت حسب و نسب خویش نمیبالدسهلست بلکه خودش را مایهٔ شرف وافتخارخانوادهٔ خودمیشمارد چنانکه درجایی خطاب بیکی ازمعارضین خودکرده گوید :

گر تو بتبار فخر داری　　　　من مفخر گوهر تبارم [2]

هم گوید :

من شرف وفخر آل خویش وتبارم　　　　گر دگری راشرف بآل وتبارست [3]

و ازکسی مثل ناصر خسروکه اینهمه اخلاص و ارادت نسبت بخانوادهٔ عصمت و طهارت دارد گمان نمیرود که خود منسوب بآن خانواده بوده و بعد خودرا مفخر

۱ ــ درچاپ حاضر: حمیدالدین. ۲ ــ دیوان ص ۲۰۸ چاپ طهران ظاهراً سنهٔ ۱۱۳۴ (صحیح ۱۳۱۲) (وص ۲۸۷ چاپ مجدد تهران سال ۱۳۰۴ ــ ۱۳۰۷). ۳ ــ دیوان چاپ طهران ص ۳۶ (وچاپ مجدد ص ۵).

آن توصیف کند و بلکه او خود را « بنده‌ای از بندگان خاندان رسول خدا» میخواند[1] و بدوستی و تبعیت خود بآل پیغمبر افتخار میکند ولی بهیچوجه خودرا ادنی نسبتی بآنها نمیدهد و علاوه بر این ناصر خسرو در اشعار خویش ازآنجائیکه دشمنان و معارضین زیاد داشته است اغلب بعلم و فضل حتی مصنفات خود می بالد و ازآن جمله گوید :

ز تصنیفات من زاد المسافر	که‌معقولات‌را‌اصلست وقانون
اگر بر خاك افلاطون بخوانند	ثنا خواند مرا خاك فلاطون[2].

ناصر خسرو بنا بقول خود او که در ابتدای « سفرنامه » بدان اشارت میکند از قبادیان می‌باشد که قصبه‌ایست در حوالی مرو شاهجان[3] از توابع خراسان ولی با وجوداین نمیشود حکم کرد که مسقط‌الرأس اومطلقاً قبادیان بوده است زیرا که سند قطعی در این باب در دست نداریم و در تصانیف او هم راجع باین مسئله صراحتی نیست ، بعضی از علمای فرنگ و ازآن جمله استاد « انه » برآنند که ناصرخسرواز بلخ بوده است[4] و مبنای این عقیده گویا برآن باشد که مومی‌الیه در بلخ‌سکنی‌داشته است ، لیکن این بنده نتوانستم تصمیم قطعی دراین باب بگیرم ، بهرصورت خراسانی بودن او گویا محل‌تردید نباشد وبدین‌معنی‌درآثارواشعاراوصراحة و کنایة بسیارست ازآن جمله دریك قصیدهٔ غرائی که مطلعش :

گشتن این گنبد نیلوفری	گر نه‌همی‌خواهد گشت‌اسپری

است ، گوید :

گرچه مرا اصل خراسانیست	از پس پیری و مهی و سری
دوستی عترت و خانهٔ رسول	کرد مرا یمگی و مازندری.

و نیز شکی نیست در اینکه نشو ونمای او در خراسان بوده و دورهٔ جوانی‌وتحصیل خود را درآنجا گذرانده و پس از مراجعت از سفر مکه مجبور بجلای وطن و ترك دار و دیار خودگسته است ، خصوصا هنگام انزوای خود در « یمگان » همیشه در

---

۱ ــ موع کیید زادالمسافرین ص۲۸۰ چاپ کا یانی ۲ ــ دیوان چاپ طهران ص۳۳۷ (وچاپ مجدد تهران ص ۳۳۰)

۳ ــ اصل‌شا جهان (م د)

۴ ــ اساس‌فقه‌اللغة ایرانی ص۲۷۸ ، Grundriss der Iranischen Philologie S. 278

مفارقت خراسان بیقرار بوده ودرین معنی شعرهای مؤثر وغمناك سروده است كه حاكی ازشدت آرزو واشتیاق او بسمت خراسان میباشد از آنجمله است :

که پرسد زین غریب خوار محزون　　خراسان را که بی من حال تو چون
مرا باری[1] دگرگونست احوال　　اگر تو نیستی بی من دگرگون[2]

همچنین :

بگذر ای باد دل افروز خراسانی　　بریکی مانده بیمگان دره زندانی
اندرین تنگی براحت بنشسته　　خالی از نعمت وازضیعت[3] دهقانی[4]

و نیز :

سلام کن ز من ای باد مر خراسانرا　　مراهل فضل وهنر را نه عام ونادانرا[5].

مجملا ناصرخسرو درسال سیصد ونود وچهار (۳۹۴) تولد یافته چنانکه گوید:

بگذشت زهجرت پس سیصد نود وچار　　بگذاشت مرا مادر بر مرکز اغبر[6]

و این تاریخ مطابقت تام دارد با تاریخ مسافرت او بطرف مکه درششم جمادی الآخرهٔ سال چهارصد وسی وهفت (۴۳۷) چنانکه درجای دیگر ازدیوان درقصیدهٔ مطولی که با مطلع

« ای خوانده بسی علم و جهان گشته سراسر »

شروع کرده و با بیت فوق الذکر از تولدخود گرفته وبا تفصیلی طی مدارج سن تارسیدن بحدّ کمال و میل درك حقایق که باعث مسافرت او شده و کیفیت پیدا کردن مرشد و مراد خویش که بدون ذکر صریح نام او مثل سایر معانی قصیدهٔ مذکور اغلب برمز وکنایه میگذرد ، اشاره بخوابی که مبدأ انتباه او بوده و کسی او را در عالم رؤیا وادار بترك خوردن شراب و جستجوی حقیقت و مسافرت مکه نموده است[7] کرده و می گوید :

۱ ــ شاید «بی تو» (؟) (حاشیهٔ نسخه بدل چاپ مجدد تهران «مرا بی تو» است م. د.)
۲ ــ دیوان ص ۲۳۶ چاپ طهران (ص ۲۸۳ چاپ مجدد).
۳ ــ (درمتن «ضیعت» چاپ شده است اصلاح شد م. د.)
۴ ــ دیوان ص ۳۰۹ (ص ۴۲۹ چاپ مجدد)
۵ ــ دیوان ص چاپ طهران (ص ۸ چاپ مجدد تهران)　۶ ــ دیوان ص ۱۳۴ (ص ۱۲۲ چاپ مجدد م. د.)
۷ ــ رجوع کنید بسفرنامه ص ۳ چاپ ناودامی (ص ۱ و ۲ چاپ حاضر).

پیموده شد از گنبد بر من چهل و دو

جویای خرد گشت مرا نفس سخنور[1]

و اینکه در سفرنامه در این موقع می‌گوید: « با خود گفتم که ازخواب دوشین بیدار شدم باید که ازخواب چهل ساله نیز بیدار گردم » ظاهراً با عدد چهل خواسته است عدد کاملی بیان کند، چنانکه معمول و متداولست که دراین گونه موارد اغلب آحاد را انداخته و بذکرعشرات واعداد کامل اکتفا میکنند.

کیفیت تحصیل ناصرخسرو واینکه کجا وپیش که بوده‌است ازتصانیف‌اودرست استنباط نمیشود ولی از مطالعهٔ « زاد المسافرین » معلوم میگردد که توّغل زیاد بـا فلسفه داشتند و اغلب کتب فلاسفهٔ یونانی را مثل سقراط و افلاطون وارسطاطالیس و فلس و غیرهم با دقت تتبع نموده[2] و خود « زاد المسافرین »که تقریبـا شاهکار ست میرساندکه ید طولائی درفلسفه داشته وخود ازبزرگان فلاسفهٔ آن عصر بشمارمیرفته و حکیم نامیده میشده است ولی‌در اینکه صحبت ابوعلی سینا[3] را دریافته‌است‌درست محقق نیست. همچنین در علوم هندسه و فلکیات بطوریکه خواه از « سفرنامه » و خواه از « زادالمسافرین » مستفاد میشودتبحّری بسزا داشته است، ولی‌در ایـن دو موضوع اخیر کتابی از مومی‌الیه بنظر این بیمقدار تا بحال نرسیده است.

ناصر خسرو قبل از مسافرت مکه درعهد امارت ابوسلیمان جغربیك[4] داودبن میکائیل بخراسان مدتی بکارهای دیوانی مشغول بوده ومیان‌اقران شهرتی بسزاداشته است[5] وبعضی اشعاراومیرساندکه خیلی‌هم صاحب عزّت واحترام بوده‌وبااسباب‌تجمل زندگانی کرده، چنانکه گوید:

یکچند پیشگاه همیدیدی　　در مجلس ملوك و سلاطینم

آزرده این وآن‌بحذر از من　　گویی که از نژادهٔ تنیّنم[6]

آهو خجل ز مرکب رهوارم　　طاوس زشت پیش نمد زینم[7]

---

۱ - دیوان ص ۱۳٤ چاپ طهران (ص۱۷۳ چاپ مجدد).

۲ - رجوع کنید به زادالمسافرین چاپ کاویانی ص ۲٥٤ و ۲٥۸ و ۳۱۸.

۳ - ابوعلی حسین بن عبدالله ابن سینا متولد ۳۷۰ ومتوفی ٤۲۸ هجری.

٤ - برادر طغرل بیك معروف مؤسس سلطنت سلاجقه در ایران.

٥ - سفرنامه چاپ کاویانی ص ۲ (ص ۱ چاپ حاضر).

٦ - (اصل: تنیئم. اصلاح شد. م.د.). ۸ - دیوان چاپ طهران ص۱۹۱ (وص۲۷۰ چاپ مجدد)

و نیز :

بسی دیدم اعزاز و اجلالها زخواجهٔ جلیل و ز میر اجل[1] .

همچنین :

همان ناصرم من که خالی نبود زمن مجلس میر و صدر و وزیر.

و همچنین :

عزّ و ناز و ایمنی دنیا بسی دیـدم کنون
رنج و بیم و سختی اندر دین ببینم یک[2] ندب[3] .

تا در سال چهار صد و سی و هفت (۴۳۷) چنانکه خود می نویسد در جوزجانان خوابی دیده است که کسی او را از خوردن شراب که بدان مداومت داشته است منع کرده و بطلب چیزی کـه خرد و هوش را بیفزاید وادار و او را بسفر مکه تشویق نموده است ، در اثر این خواب انتباهی بروی عارض شده و بترک شراب گفته و روز پنجشنبه ششم جمادی الآخرهٔ سال ۴۳۷ نیمهٔ دی ماه چهار صد و ده یزدجردی[4] عزم مسافرت کرده و نخست بمرو شده و ازشغل دیوانی که درعهده داشته است استعفاء نموده و بجز اندکی ضروری از تمام دار و ندار خود دست برداشته و بیست و سوم شعبان سال مذکور از مرو حرکت نموده و در یازدهم شوّال وارد نیشابور شده است، بعد از بیست روز اقامت در آنجا دوم ذی القعده باتفاق خواجه موفق[5] بیرون آمده و بشرحی که در سفرنامه مذکورست براه سمنان و ری و قزوین بآذربایجان رفته ودر

---

۱ ــ دیوان چاپ طهران ص ۱۷۷ (چاپ مجدد ص ۲۵۰)

۲ ــ اصل بدب (م.د) .

۳ ــ دیوان چاپ طهران ص ۲۶ (ص ۳٦ چاپ مجدد) .

۴ ــ رجوع کنید سفرنامه چاپ کاویانی ص ۳ (چاپ حاضر ص ۲) . ولی این تاریخ یعنی چهار صد و ده یزدجردی ظاهرا غلطست زیرا که آنرا مطابقه میدهد با هشتم جمادی الآخرة ۴۳۷ هجری در صورتیکه در صفحهٔ ۵ از سفرنامه (چاپ حاضر ص ۴) پنجم محـرم سال ۴۳۸ را مطابقه میدهد با دهم مرداد ماه چهارصد و پانزده یزدجردی و در همین سال کـه به جبیل رسیده (ص ۱۹) (ص ۱۵ چاپ حاضر) . باز می گوید که پنجم اسفندارمذ ماه قدیم سال بر چهارصد و پانزده از تاریخ عجم بود ، پس تاریخ چهارصد و ده در صفحهٔ ۳ (ص ۲ چاپ حاضر) لابد غلطست و باید چهارصد و چهارده باشد . (ما درچاپ حاضر چهارصد و چهارده را در مورد اول انتخاب کردیم و این انتخاب مبتنی برتطبیق سالهای یزدجردی و هجری است م.د) .

۵ ــ امام موفق نیشابوری ، بنا بر معروف معلم عمرخیام بوده است .

تبریز قطران شاعر را دیده است ، پس ازآنجا براه مرند و خوی بشهر وان و ازوان براه اخلاط و بطلیس و میافارقین وآمد وحرّان وسروج بشامات شده ودرموقعیکه هنوز ابوالعلاء معرّی[1] زنده بوده است بمعرّةالنعمان رسیده و اگر چه شرحی از وی تعریف و تمجید میکند ولی ظاهراً با اوملاقی نشده است ، از معرّةالنعمان براه طرابلس و صیدا بفلسطین رفته و در پنجم ماه رمضان ۴۳۸ وارد بیت المقدس شده و بعد از دو ماه و اندی اقامت درآنجا نیمهٔ ذی‌القعده حرکت نموده و بمکه رفته وپس ازادای حج دوباره بقدس برگشته و در پنجم محرم ۴۳۹ وارد آنجا شده است . مدتی بعد خواسته است براه دریا بمصر و ازآنجا باز بمکه برود ولی بواسطهٔ باد معکوس مجبور شده است که براه خشکی به طینه و ازآنجا باکشتی بتونس و از تونس بمصر برود .

شکوه و عظمت مصر و دبدبه واحتشام خلیفهٔفاطمی المستنصر بالله[2] و انتظام اشکر و امنیت کشور او را بکلی مجلوب ساخته وبتقریبی مجلس خلیفه‌را که بجهت عید فطر آراسته بوده‌اند دیده، ولی خیلی جالب دقتست که در تمام سفرنامه خواه در ضمن شرح مشبعی راجع بتعریف و توصیف از مصر و تفصیل ادارهٔ فاطمیّون که باتمام تفرّعاتش می‌نگارد و خواه درجاهای دیگر این کتاب باستثنای یك موقع آنهم بطور غیر مستقیم[3] از خلیفه المستنصربالله که در « زاد المسافرین» او را « خداوند زمان » خود[4] نامیده ویك قسمت عمدهٔ اشعارخودش راباسم اوساخته است ابداً اسمی نمیبرد وباوجود این محققست که هم در مصر طریقهٔ فاطمیون را که مذهب شیعهٔ اسمعیلیه باشد اختیار کرده و امر بدعوت بطریقهٔ مذکوررا درایران بعهده گرفته است.

غرّهٔ ذی‌القعدهٔ سال چهار صد و سی و نه (۴۳۹) مرتبهٔ دوم بعزم زیارت‌مکه براه مدینه از مصر حرکت نموده و بعد از زیارت مدینه در ششم ذی الحجه بمکه رسیده و بمناسبت‌قحطی که آن‌سال در مکه‌بوده است چندان توقف نکرده‌وبلافاصله

۱ ـ ابوالعلاء احمد بن عبدالله المعری (۳۶۳-۴۴۹هجری)

۲ ـ ابو تمیم معدبن علی ، مدت خلافتش از سال ۴۲۸ تا ۴۸۷ است .

۳ ـ سفرنامه چاپ کاویانی ص ۴۰ (ص۲۲ ۲چاپ حاضر)

۴ ـ رجوع کنید بزادالمسافرین چاپ کاویانی ص ۲

پس از ادای حج راه مصر را پیش گرفته و بعد از دو ماه و نیم تمام یعنی هفتاد و پنج روزه بمصر رسیده است . در سال (٤٤٠) که خلیفهٔ مصر بازبواسطهٔ قحطی درحجاز رفتن حجاج را مناسب ندیده است ، باز او بهمراهی قاضی عبدالله که ازطرف خلیفهٔ فاطمی حامل پوشش حرم بوده است مرتبهٔ سوم بمکه رفته وپس از موسم حج باز بمصر برگشته و سال چهارصد وچهل ویك را بحج نرفته یعنی آخرین مرتبه در ١٤ ذی الحجهٔ آن سال (٤٤١) مصر را وداع گفته و در سلخ جمادی الآخرهٔ سال دیگر مرتبهٔ چهارم بمکه وارد شده و قریب شش ماه در حرم مجاور بوده تا اینکه پس از آخرین مرتبه ادای حج در نوزدهم ذی الحجهٔ سال چهار صد و چهل و دو (٤٤٢) بطائف رفته و ازآنجا براه تهامه و یمن بلحساء شده و ترتیبات قرامطه را که هنوز در تحت ادارهٔ اخلاف ابوسعید قرمطی[1] بروی کار بوده است مشاهده کرده و پس ازکمی توقف از آنجا حرکت کرده و در بیستم شعبان سال چهار صد و چهل و سه (٤٤٣) وارد بصره شده و قریب دو ماه یعنی تا نیمهٔ شوال سال مذکور در همانجا اقامت نموده بعد با کشتی به مهروبان و از آنجا به ارجان رفته و اول محرّم سال چهار صد و چهل و چهار (٤٤٤) از آنجا حرکت کرده، هشتم صفر باصفهان رسیده و بیست روز هم در آنجا مانده بعد براه نائین و تون و قاین و سرخس در بیست و ششم جمادی الآخرهٔ با برادرش ابوسعید وارد بلخ وبرادردیگرش ابو الفتح عبدالجلیل راملاقی شده است

ناصر خسرو در این سفر گرفتار متاعب و مصائب فوق العاده شده وسختی بسیار کشیده و در آن بیابانهای بی آب و علف میان اعراب بادیه نشین همیشه در مخاطره و بیم بوده و از خوردن سوسمار ببار درختان که شبیه دانهٔ ماش بوده است پناه برده و در موقعی فلج نام در وسط بیابانی که از هر طرف دویست فرسنگ دوراز آبادانی بوده است چهار ماه لنگ نموده و این مدت را بخوردن خرما زیسته و راهها پیموده که مردم آنجا عا سالی یکمرتبه روی آب نمیدیده اند. خلاصه بوضع بسیارغریبی ببصره رسیده چنانکه خود مینویسد : « چون بآنجا رسیدیم از برهنگی وعاجزی بدیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم و خواستم که در گرمابه روم

[1] ــ اسمش حسن بن بهرام جنابی از اهل موقعیست بنام سوم ، جناب نزدساحل بحرعمان ـ درسال ٣٠١ بدست یکنفر از غلامان خود کشته شد.

باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود من و برادرم هریك بلنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌ای در پشت بسته از سرما، گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد؟ خرجینکی بود که کتاب در آن می‌نهادم بفروختم و از بهای آن درمکی چند سیاه در کاغذی کردم که بگرمابه‌بان دهم تا باشد که ما را دمکی زیادت‌تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم، چون آن درمکها پیش او نهادم درنگریست پنداشت که ما دیوانه‌ایم گفت بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می‌آیند و نگذاشت که بگرمابه بدر رویم، از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و بشتاب برفتیم کودکان بر در گرمابه بازی میکردند پنداشتند که ما دیوانگانیم، در پی ما افتادند و سنگ میانداختند و بانگ میکردند ما بگوشه‌ای بازشدیم و بتعجب بر کاردنیا مینگرستیم[1]».

ظاهراً رنج و مشقت این مسافرت که هفت سال تمام طول داشته‌است اثر بسیار غریبی در مزاج ناصر خسرو کرده و اینست که این مرتبه او را در وطن خود بکلی جور دیگر می‌یابیم یعنی مثل اینکه ازتمام دنیا قطع علاقه نموده و خویشتن را بکلی وقف مجادلات مذهبی کرده و یك داعی و مبلّغ آتشین خلفای فاطمی مصر شده است ولی مشارالیه در تصانیف خودش تاآنجاکه بنظر این بی‌مقدار رسیده بهیچوجه اسمی ازاسمعیلیه نبرده بلکه همیشه خودرا «فاطمی» و «حجت مستنصری» یا «حجت خراسان» یا اینکه تنها «حجت» مینامد و گوید:

فاطمیم فاطمیم فاطمی	تاتو بمیری ز غم ای ظاهری[2]

. . . .	. . . .

مر عقلا را بخراسان منم	بر سفها حجت مستنصری[3].

همچنین:

ای حجت زمین خراسان، تو	هرچند قهر کردهٔ غوغایی[4]

هم گوید:

---

۱ - سفرنامه چاپ کاویانی ص ۱۲۹ (ص ۱۱۴ و ۱۱۵ چاپ حاضر).
۲ - صل. طاهری. (م. د.). ۳ - دیوان ص ۲۹۳ چاپ طهران. (ص ۴۱۲ و ۴۱۳ چاپ مجدد). ۳ - دیوان چاپ طهران ص ۲۸۳. (ص ۴۰۲ چاپ مجدد).

ای حجت علم وحکمت‌لقمان　　بگزار[1] بلفظ خوب حسّانی[2]

نیز گوید :

وانکه می‌گوید که حجت گر حکیمستی چرا
در درهٔ یمگان نشسته مفلس و تنهاستی
نیست آگه زانکه گر من فتنهٔ دنیی بدم
پشت من چون پشت او پیش شهان دوتاستی[3].

و از این قبیل اشعار او زیاد است.

بهر صورت پس از مراجعت ناصر خسرو بوطن خودش عقیدهٔ جدید او که با یك حرارت فوق‌العاده شروع بترویج و انتشار آن کرد اصلا برخلاف میل و مصلحت امرای خراسان و برضد عقاید طایفهٔ علمای اهل سنت بود، و بدین جهت در انظار خوش ننمود و امرای خراسان که متابع ظاهری خلفای بغداد بودند و خود را هنوز مولی امیرالمؤمنین مینامیدند از پیشرفت نفوذ و رواج امر فاطمیون مصر که همان اوقات در حوالی عمان و بصره و سواد کم کم بالا میگرفت خیلی اندیشه داشتند و همین سبب شد که ناصر خسرو بعد از مدّت بسیار کمی مجبور بترك دارو دیار خود گردید یعنی تبعیدش کردند[4] وشاید تبعید اوبامر واشارهٔ خلیفهٔ بغدادبوده‌است‌چنانکه دریکی ازشعرهایش اشاره بدان‌کرده وگوید:

ای خداوند این کبود خراس　　برتو از بنده صد هزار سپاس
. . . .　　. . . . .
داد من بیگمان بحق بدهی　　روز حشر از نبیرهٔ عباس
وزگروهی که‌با رسول‌و کتاب　　فتنه گشتند بر یکی فرناس.[5]

وآنچه معلوم میشود[6] و تا حال هم هیچیك از فضلای فرنگی متعرّض آن نشده اند اینست که ناصر خسرو بعداز سفر مکه و مهاجرت از خراسان مدّتی در مازندران

---

۱ - اصل: بگذار. ۲ - دیوان چاپ‌طهران‌ص ۲۹۶ (ص۴۱۵ چاپ مجدد). ۳ - دیوان‌چاپ‌طهران ص ۳۲۱ (ص ۴۴۱ چاپ مجدد). ۴ - رجوع کنید بزادالمسافرین چاپ کاویانی ص۴۰۲.
۵ - دیوان چاپ طهران ص ۱۴۶ (ص۲۰۶ چاپ مجدد).

متواری یا مقیم اجباری بوده است چنانکه در دو جای دیوان خود باین اشاره کرده و گوید :

برگیر دل ز بلخ و بنه تن ز بهردین   چون‌من‌غریب‌وزار بمازندران‌درون.[1]

همچنین :

دوستی عترت‌وخانهٔ رسول   کردمرایمگی ومازندری.[2]

و بقول بی‌سند شمس‌الدین سامی مؤلف قاموس‌الاعلام ترکی اقامتگاه او در قریهٔ رستمدار گیلان بوده است و از آنجاییکه محققاً آخرین مسکن اویمگان‌است لهذا باید گفت اقامت او در مازندران بهر صورت قبل از اقامت دریمگان‌بوده‌وطولی هم نداشته است ولی‌دریمگان بهمه حال بیش‌ازپانزده‌سال‌اقامت داشته‌واین‌صریحست چنانکه خود گوید :

پانزده سال برآمد که بیمگانم   چون و از بهرچه،زیراکه‌بزندانم.[3]

و این شعر آخرین تاریخیست از زندگی او که از اشعارش بدست میآید یعنی‌وقتیکه این شعر را گفته اقلا بیش از شصت و پنجسال داشته است چه وقتی که او ازسفرمکه بایران برگشت محققاً چهل و نه یا پنجاه ساله بوده و این در صورتیست که اقامت مختصر او را در وطن خود و در مازندران اصلا داخل حساب نکرده وتصور کنیم که بلافاصله به‌یمگان رفته باشدولی آنچه دراشعارخویش صراحتاً اشاره‌بسن‌خودمیکند هیچوقت بالاترازشصت ودو نمیرود و گوید :

شصت ودو سالست که‌کوبدهمی   روز و شبان در فلکی هاونم .[4]

هم گوید :

گر برآیم ز بن چاه چه باکست که من
شصت ودوسال برآمد که‌درین ژرف گوم.[5]

و آنچه شصت سالگی خود را که شاید اغلب بازعدد کامل یا بنا بضرورت شعر آورده است، در اشعار او بیشترازپانزده‌جاست.

---

۱ ــ دیوان چاپ طهران ص ۱٦٤ (ظاهراً ازقصیدهٔ ص ۳٦۳ -۳٦٤ چاپ مجدد و قافیهٔ شعر «دوان» ست). ۲ــ دیوان چاپ طهران ص ۲۰۲ (ص ۳۱٤ چاپ مجدد) . ۳ ــ دیوان چاپ طهران ص ۲۰۲ (ص ۲۸۱ چاپ مجدد). ٤ ــ دیوان ص ۲۰۲ (ص ۲۸۱ چاپ مجدد) . ۵ــ دیوان ص ۲۰۹ (ص ۲۸۷ چاپ مجدد) .

در تاریخ وفات ناصر خسرو اختلاف خیلی زیاد است و بنا برمعروف او یکصد وچهل سال زندگی کرده که بی‌شبهه از قبیل همان افسانه‌هاست، و کوتاهترین مدتی که برای زندگی او نوشته‌اند آن تقویم‌التواریخ است که وفات او را در چهارصد وهشتاد و یك مینویسد و ازین قرار ناصرخسرو هشتاد و هفت سال عمر داشته است ولی آنچه ذهن نگارنده را میزند اینست که ناصر خسرو تا شصت و دو سالگی خود که قریب پانزده مرتبه سن وسال خود را در اشعار خود ذکر میکند چطور میشود که تا هشتاد و هفت سالگی خود یعنی بیست وپنجسال تمام بهیچوجه دومرتبه ذکری از آن نکرده باشد الا اینکه باید تصور کنیم که بعد از شصت و دو یا اقلا شصت و پنجسالگی اصلا شعری نساخته و یا اینکه قسمت عمده‌ای از دیوان اشعار او ازمیان رفته و بکلی مفقود شده باشد.

ناصر خسرو دورهٔ اخیر زندگانی خود را کاملا وقف مجادلات مذهبی نموده و ایام انزوای او در یمگان فعالترین دورهٔ زندگانی او میباشد، مشارالیه یك قسمت عمدهٔ تصنیفات خود را در آن گوشهٔ تنهایی بوجود آورده، زادالمسافرین که ازحیث حجم بزرگترین آثار اوست در تاریخ چهار صد و پنجاه سه[1] نوشته شده و مثنوی روشنایی‌نامه نیز محصول همان دورهٔ انزوا میباشدوخود درهمین‌مثنوی باین‌معنی اشاره کرده و گوید:

ز حجت این سخن‌را یادمیدار		که در یمگان نشسته پادشه وار[2]

همچنین قسمت غالب اشعار او بنظر می‌آید که در یمگان ولامحاله بعدازچهل و دو سالگی برشتهٔ نظم کشیده شده، باین معنی که قبل از این تاریخ یعنی حصول انتباه در وی و مسافرت مکه با وجود اینکه تا آنوقت پیوسته شراب میخورده است باز مثل اغلب شعرای فارسی زبان قدیم وجدید اشعار جوانی در موضوع‌عشق‌وشراب و امثال آن که دلیل باشد باینکه آن را قبل از چهل و دو سالگی ساخته است در دیوان او دیده نمیشود.

از مصنفات ناصرخسرو آنها که تاکنون معلوم ومحقق میباشند عبارتند از کتاب:

---

۱ ــ زادالمسافرین چاپ کاویانی ص ۲۸۰.
۲ ــ روشنائی نامه چاپ کاویانی ص ۱۵.

« سفرنامه » و « روشنائی نامه » و « سعادت نامه » و « زادالمسافرین » و « دیـوان اشعار »[1] و « وجه دین »[2] و « بستان‌العقول »[3] و « خوان‌اخوان »[4] و «دلیل‌المتحرین» و چز اینها . صاحبـان تذاکر چندین کتابهای دیگر بمشارالیه نسبت میدهند که تا حال معروف نمیباشند از آنجمله است‌رسالهٔ «اکسیراعظم» در منطق، وبقول آتشکده در فلسفه ، رسالهٔ «قانون‌اعظم» در سحرو علوم فوق‌الطبیعة ، رسالهٔ « المستوفی »در فقه ، رساله « در علم یونان » رسالهٔ موسوم به « دستور اعظم » رسالهٔ موسوم به « کنزالحقایق » و یك تفسیر قرآن از نقطهٔ نظر ملاحدهٔ باطنیه . و آنچه از بعضی اشعار او مستفاد میشود ناصرخسرو بعربی نیزانشاد شعر مینموده استچنانکه گوید:

اشعار بپارسی و تازی برخوان وبدار یادگارم[5].

ولی شعر عربی از مشارالیه تا حال معروف نیست و یا اینکه بنظر این بنده نرسیده .

از تصنیفات ناصرخسرو آنچه تا حال بچاپ رسیده ازین قرارست :

یکی سفرنامه که اولا در پاریس سال ۱۲۹۸ (۱۸۸۱ میلادی)بواسطهٔ ماسوف

---

۱ ــ قدیمترین نسخهٔ اشعار ناصر خسرو در کتابخانهٔ ایندیا اوفیس و تاریخ استنساخش ۷۱۲ است ولی افسوس‌که این نسخه ناقص و بعضی ورقهای‌آن افتاده است.

۲ ــ این کتاب کـه استاد « اته » آن را با یك‌کتابی دیگر ناصر خسرو موسوم به ــ « دلیل المتحیرین » مفقود الاثر میشمارد اخیراً بواسطهٔ یك نفر از مستشرقین روس در ناحیـهٔ « شمکان » از بخارای‌کهنه با یك عدهٔ دیگر ازکتب اسماعیلیه بدست‌آمده و بکتابخانـهٔ موزه خانهٔ شهر پترسبورگ داده شده است . کتاب مذکور دارای پنجاه و یك‌گفتار است‌که بعضی از آنها ذیلا نگاشته میشود . « . . . اندر اثبات حجت خدای تعالی » ، « . . . اندر پیدا کردن خداوند حق از جملهٔ دعوی‌کنندگان » ، « . . . اندر اثبات قرآن و تأویل‌آن » ، « ... اندر تاویل اعوذ بالله من‌الشیطان‌الرجیم » ، « . . . اندر تأویل بانگ نمازکه جفتگان‌جفتگان‌است» « . . . اندر اختلاف رکعات نمازکه در میان امت است » ، « اندر تأویل عیدگوسپندکشان و نمازآن» ، « . . . اندر زکوة زر و سیم‌وتأویل آن »، «اندرواجب‌روزه داشتن‌وتأویل‌آن...» «... اندرحدزدن‌ورجم وواجب‌آن بر زانی‌وتأویل‌آن»،«اندرکشتن خطاودیت برعاقل و عاقله‌و تأویل‌آن»« اندرآمدن‌دجال‌و فتنهٔ‌آن‌وتأویل‌آن»،«... اندربیان‌لاحول ولاقوةالابالله‌العظیم » .

۳ ــ خود مصنف در « زادالمسافرین » (چاپ کاویانی ص ۳۳۹) بتقریبی صحبت از این‌کتاب میکند ولی‌خودکتاب‌گویا مفقودالاثرست .

٤ــ یك نسخه ازاین‌کتاب‌که ظاهرآمنحصر بفرد میباشد دراستانبول‌کتابخانهٔ «ایاصوفیه» بعلامت ۱۷۷۸ موجودست‌ودرسال۸۶۲ استنساخ شده .

۵ ــ دیوان ص ۳۰۸ (چاپ مجدد ص۲۸۷) .

علیه شفر[۱] مدیر سابق مدرسهٔ السنهٔ شرقیه و ثانیاً در طهران ۱۳۱۴[۲] ، و دیگری دیوان اشعار او که اولا در تبریز سال ۱۲۸۰ و ثانیا در طهران درهمان سال ۱۳۱۴[۲] بانضمام سفر نامهٔ او ، و سومی دو مثنوی « روشنایی نامه » و « سعادتنامه » بواسطهٔ استاد « اته » آلمانی[۳] سال ۱۲۹۶ (۱۸۷۹ میلادی) در « مجلهٔ انجمن مستشرقین آلمانی »[۴] در شهر « لایپزیگ » و جز این چهارکتاب مابقی آثار مشارالیه متأسفانه هنوز چاپ نشده و هر یك درگوشه‌ایست خارج ازدسترس عامه مگر«زادالمسافرین» او که بهمت مردانه و خستگی ناپذیر استاد فاضل برون انگلیسی و تصحیح آقای پروفسور محمد بذل‌الرحمن‌هندی در چاپخانهٔ کاویانی درتحت طبعست وتا آخرهمین سال میلادی رونق‌افزای عالم‌مطبوعات فارسی میگردد.[۵]

اما سفرنـامه ، آنکه چاپ طهران است گرچه با بودن چاپ سنگی تا یك اندازه هم بد چاپ نشده است ولی چون از روی نسخهٔ چاپ‌پاریس بطبع‌رسیده‌است از حیث صحت و سقم بعینه باآن مطابق است، وآنکه چاپ پاریس است هر چندکه بتوسط « شفر » ،ناشر آن، ازروی دونسخهٔ خطی‌موجوده‌در کتابخانهٔ‌ملی‌پاریس نوشته شده است ولی یکی بواسطهٔ مغلوط بودن اصل نسخ خطی و دیگربواسطهٔ‌عدم تعمق کافی وگاهی تصرفات علی‌العمیاکه ناشی از عدم اطلاع کافی ناشر بزبان فارسی است خالی از اغلاط و اشتباهات و تصحیفات وتحریفات نیست، معذلك نسخهٔ این هر دو نیز بغایت‌کمیابست، تا اینکه چندی‌قبل یکی ازفضلای ایرانی که‌چندی پیش‌درپاریس اقامت داشت نسخهٔ چاپ « شفر » را با یکی از دو نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس که‌اصح نسختین است (و احیاناً با هر دونسخه) با دقت تمام مقابله کرده. وهرچند بواسطهٔ ضیق مجال فرصت تصحیح اغلاط اصل نسخ خطی بخصوص اسماء اعلام که مستلزم صرف اوقات و تتبعات عمیق در سایر کتب و مظان آن بود نداشت ، ولی تصحیفات و تحریفاتی راکه در متن چاپی بعمل‌آمده بود حتی‌المقدور از آن دور نموده وپس از

---

۱ - Schefer　۲- کذا و ظاهراً : ۱۳۱۲ .　۳- Hermann Ette

۴ - Zeitschrift der Dutschen Morgenländischen Gesellschaft.

۵ - (البته این تحقیق واظهاراطلاع مربوط بسال تحریر این مقدمه است وگرنه ازآن پس تاکنون بسیاری ازآثارحکیم ناصرخسرو بچاپ رسیده است. م.د.)

تأسیس مطبعهٔ کاویانی فاضل مشارالیه نسخهٔ مقابله کردهٔ خود را برحسب خواهش مؤسسین مطبعهٔ مذکوره بایشان تقدیم نمود واینك بحمدالله کتاب مذکور که بمراتب از چاپ پاریس صحیحترست بحلیهٔ طبع آراسته شد، و بعلاوه اصل متن دو فهرست یکی فهرست اسماءالرجال و یکی فهرست اسماءالامکنه نیز بدان اضافه‌شد تا برای فضلا وعلماء بحث وکاوش در آن آسان‌تر بعمل آید.

سفر نامه بطور ساده وبی آلایشی نوشته شده و از نقطهٔ نظر ادبی موقع خیلی ممتاز و بلندی را دارد و با وجود اینکه خود در عداد اولین کتابهاییست که پس از استیلای عرب بایران در زبان فارسی نوشته شده و با وصف مغایرت لهجهٔ آن زمان یعنی درست نهصد سال پیش، با لهجهٔ امروزی فارسی از حیث ترکیب الفاظ و تلفیق عبارات و نسج جمل، طرز نگارش آن بقدری دلچسب و شیرینست که ما ها یعنی خوانندگان این دوره را از مطالعهٔ آن اصلا غرابتی احساس نمیشود وبارزترین صفتی که سفرنامه و بالجمله سایر آثار ناصر خسرو را امتیاز مخصوص داده و آنها را از مصنفات دیگر نویسندگان آن عهد جدا میکند اینست که مشارالیه الفاظ عربی را بقدری کم در نوشته‌های خود بکاربرده است که حتی نویسندگان دورهٔ حاضر را نیز شاید کمتر میسر تواند شد.

ولی همانطوریکه مصحح فاضل در موقع خود بحواشی متعرض شده‌اند از دو جای سفرنامه‌چنین استنباط‌میشود که شاید این‌سفرنامه که دردست داریم اصلش مفصل تر بوده وبعدها کسی آنرامختصر کرده‌است. یکی‌ازاین دوموقع (ص ٤ [چاپ برلین ص۲ چاپ‌حاضر]) عبارتیست‌ازدیباچهٔ بایسنقری‌شاهنامه که‌عیناًازسفرنامهٔ‌ناصرخسرو نقل کرده‌ومیگوید: «حکیم ناصرخسرودرسفرنامه‌آورده است که‌درتاریخ‌چهارصد وسی‌و هشت[1] از هجری براه طوس رسیدم رباطی بزرگ نوساخته بودند. پرسیدم‌که ایـن رباط که ساخته‌است؟ گفتند این‌رباط از وجه صلهٔ فردوسی است که سلطان محموداز برای او فرستاده وچون خبر او پـرسیدم گفتند او وفات یافته و وارث او قبول نکرد

۱ ـ این تاریخ با متن حاضر مطابقت ندارد یعنی نظر بمتن حاضر ناصرخسرو سال‌چهارصد وسی‌هفت درآن حوالی بودداست نه‌چهارصد وسی‌وهشت

و عرضه‌داشت بسلطان کردند سلطان فرمود که همانجاعمارت کنیدواین رباط خاصه ازوجه اوست» . واین تفصیل ازمتن حاضرسفرنامه طی‌شده‌است؛و موقع‌دوم‌عبارتیست‌در متن صفحهٔ ۱۰ [چاپ برلین‌ص۸ چاپ‌حاضر] که‌میگوید: «هرچندصاحب کتاب‌شرحی‌هرچه تمامترنوشته و گفته. . . الخ» ولی فعلانسخه‌های‌معدودی که‌ازسفرنامه موجودمیباشند همهٔ‌آنها مطابقت با متن حاضر دارند تا در بعدی شاید نسخهٔ اصلی مفصلتری بدست آمده وحقیقت آشکار شود . . .

م . غنی زاده

برلین - شهر ربیع‌الثانی ۱۳٤۱

۱ـ اینجا بمناسبت مثنوی « روشنائی‌نامه» و«سعادتنامه» که ضمیمهٔ سفرنامه‌چاپ برلین طبع شده است نویسندهٔ‌مقدمه شرحی راجع بهریك جداگانه حدود هشتاد سطر (متن وحاشیه) نوشته‌اندکه چون در چاپ‌حاضر سفرنامه‌که روشنائی‌نامه وسعادتنامه را ضمیمه ندارد بایسته نمینمود ازنقل‌آن خود داری‌شد .م.د .

۲ - مقدمهٔ چاپ ضمیمه دیوان[۱]

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ستایش خدایی‌راسزد که آدمی را بقوهٔ‌ناطقه بر دیگر موجودات برتری ومزیت بخشود (وبطریق استکمال وجادهٔ وصال بهروسیله‌اش رهبری وهدایت فرمود) ودرود زاکیات پیمبران خدا و دلیلان راه‌هدی را زیبد که بزبان معجز بیان و سخنان بلاغت توأمان جانهای مشتاق و روان عشّاق را بسرمنزل وصال وعیان‌کشانند .صلی‌الله علیهم وعلی‌ارواحهم.

وبعد- بر ارباب‌استقراء و دانش واصحاب تتبع و بینش‌مخفی‌نخواهد بود کـه دیوان اشعار حکیم‌خبیر و علیم نحریر (ناصرخسرو) قدّس سرّه در این جزء از زمان بعلّت‌قلّت ارباب فضل وادب‌وهم کمیاب بودن نسخهٔ صحیح وکثرت اغلاط مستنسخین بکلی‌مهجور و متروك مانده،باآنکه‌همیشه مرجع‌نظرفصحاوشعرا ومطمح‌خاطر فضلا وحکما بوده وهم‌اکنون ملاحت‌سخن و حلاوت بیان همگان ازاقتباس از این محکم اساس است ودرهر مملکت‌مطلوب خاطرارباب اختصاص (ولیکن) مغلوط‌بودن‌نسخه موجب نفرت طبایع گردیده بعلاوهٔ طرز بیاناتش که ملفق است بلغات نادرهٔ غریبه و زبانهای مختلفه که باعث عدم انتفاع کلی و موجب انزجار خاطرهاست و تاکنون یافت نگردیده که تنی‌از اهل‌ادب وخبرت درصدد تصحیح وتنقیح این‌کتاب بر آمده باشد و همتی‌مصروف ساخته باشدو بمقتضای«مالایدرك کله‌لایترك کله»همانچه‌را که‌در دستست از نثرونظم از شائبهٔ اغلاط و حذف و اسقاط معرّی وبزیور صحت محلّی ساخته باشد وبمقدار وسع خود لغات مشکلهٔ آن را ازکتب مصححه و مظـان متوقهٔ آن ضبط و ناظرین را در فهم‌ظواهر عبارات آن اعانتی‌نموده باشد (تااینکه) این‌بندهٔ بی‌بضاعت‌را بخاطر خلید که این نسخهٔ عزیزرا بخط‌نالایق خود نگاشته و بقدر وسع‌تصحیح‌نموده و لغات آنرا چندانکه تواندضبط نماید وهرچه‌را جزء محسنات‌این‌عمل پنداردضمیمه نماید اقلا اگر چنانچه باید و شاید بتنهائی از عهده نیاید‌کم از آن نخواهد بود کـه

---

۱ ــ مشخصات چاپ‌سنگی. قطع وزیری متن و حاشیه که بادو صفحه مقدمه در ۲۸ صفحه ضمیمهٔ دیوان چاپ طهران سال ۱۳۱۲ وعلیحده نیز تجلید است .

هر گاه صاحب همتی از اهل‌فضل وهنر ارادهٔ تصحیح و ترجیح نسخهٔ دیگر نماید بدین کتاب بهتر تواند بمقصود خود نایل گردد ازدیگر کتب مخدوشه و نسخ مغلوطهٔ مغشوشه. (پس) بعداز آنکه ده‌سال درصدد فراهم آوردن اسباب این‌وضع و ترتیب نیاسوده بود تااینکه بیاری خداوند فراهم گردید (شروع نمود) بتحریر و تصحیح وطبع آن (درغرّهٔ شهرجمادی الاولی سنهٔ یکهزارو سیصدودوازده هجری) مستعینا بالله و برسوله و بحججه (ع) (ومنضم ساخت) بدین درّ منظوم لئالی منثورهٔ را که یافت نمی‌شد دربسیاری ازخزائن (و آن) تاریخ حالات و سفرنامهٔ انتقالات جناب ناصر خسروست که در مسافرت خود بسمت مغرب زمین نگاشته و الحق جغرافیائی است کامل و مشحون ببسیاری از دقایق سلوك و فضایل. بخلاف آنچه بعضی از سفهاء در دارالسلطنهٔ تبریز ومزج و نسج نموده و مزخرفاتی که درخورهیچ عاقل نیست درهم بافته بناصر خسرو نسبت کرده وطبع نموده‌اند و تا کنون هیچ صاحب فطانت این نوع نسبتها رابه همچو شخص حکیم وعالم فهیم روانداشته. (باری این کتاب که سفرنامهٔ آن جناب است اصل آن از فرنگستان بدست آمده و بزبان فرانسوی از فارسی چنانچه گویند ترجمه گردیده و نهایت مرغوبیت و مطلوبیت در نزد فرنگان دارد و همین کتاب است که فرنگان بازای نیمهٔ سیاحت مشرقی آن معادل بیست‌هزار تومان زر مسکوك برخود نهاده‌اند که چنانچه یافت شود ببهای آن دهندو تا کنون یافت نشده و بعید نیست که موجود باشد چه که حکیم ناصر خود گوید که اگر سفر مشرق شود شرح آن نگاشته آید، مگر آنکه مسافرت مشرق نکرده باشد والله العالم. واین بندهٔ شرمنده این گوهر ارزنده را بدیوان اشعاری وی ملحق ساخته تابرحسن و مرغوبیت آن بیفزاید. امید آنکه طالبان سیاحت این گلشن جاودان وراغبان سباحت این بحر بی‌پایان از آن پس که از عوائد ثمرات آن برخورند و ازفوایدرشحات آن‌سود برندزحمات این ناچیزرا منظور دارند و از زلاتم معذور دانندچه که انسان مساوق نسیان است والله عاصم من استعصمه، وچنانچه کسی بخواهدزحمات ناچیز را بشناسد اولا رجوع بنسخ سابقه نموده آنگاه با این نسخه مقابل نماید ،خود انصاف دهد.

وانا الاقلّ المسکین زین العابدین الشریف الصفوی.

۳ - مقدمهٔ سفرنامهٔ چاپ دوم ۱۳۱۲[1]

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و درود خداوندی را سزد که عرصهٔ آب و گل را بلطایف صنع رونق جان و دل داد وصفحهٔ تیره‌را بحروف نورانیّه زینت خوبان چگل، تاطائر ارواح‌را در الواح معانی مقام نظر ومجال بال وپری باشد و سایر قلوب رادر مراحل ظلمانی باشعشعهٔ آیات جمال ربّانی سیر دیگری افتد. سنریهم آیاتنافی الآفاق وتحیّات بی نهایات برروان پاك وجانهای چالاك آنان كه سالك مسالك نهانی و سایر مسائر مبانی ومعانی در طبقات خاك و درجات افلاك کنند: هم النبیّون ثم التابعین لهم. صلی الله علیهم و علی ارواحهم ماذرّ شابرق.

وبعد - چنین گوید نگارندهٔ این کلمات زین العابدین الشریف الصفوی، ابن فتحعلی ابن عبدالکریم الخوی تجاوزالله عنه که چون سیاحت نامهٔ ناصرخسرو علوی، قدّس سرّه بسی نایاب و عزیز بود بلکه ثالث کیمیا وعنقا، این بندهٔ شرمنده بموهبت و کرامت دوستی بدست آورده بضمیمهٔ دیوان اشعار وی متصدی تحریر وطبع آن گردید. پس جماعتی از احباب خواستند که این نسخهٔ عزیز نیز منفرداً طبع شود. اجابت مسئول ایشانرا بتحریر وطبع این نسخهٔ ظریف شریعت اشتغال یافت. امید که قدرش چون من مجهول نماند. والله ولی التوفیق فی ۱۳۱۲

---

۱ - مشخصات چاپ سنگی باقطع کوچك و دوصفحه مقدمه که نقل شد، در ۲۶۱ صفحه - در حواشی بندرت برخی لغات وکلمات‌را معنی کرده است.

٤ - چاپ هند

چاپ‌سنگی دیگری از سفرنامه درهند (بمبئی) بسال ۱۳۰۹ شده است وظاهراً ازروی چاپ‌پاریس بطبع رسیده . درپشت‌ورق آغازکتاب نوشته‌شده است :

« هذا کتاب مستطاب سفرنامهٔ حکیم ناصر خسرو الموسوم بـه ذادالمسافرین (کذا) بسعی‌واهتمام‌اقل‌الاحباب میرزامحمدملک‌الکتاب بزیورطبع‌در آمدسنه۱۳۰۹».

در پایان نسخه شرحی مختصر ومبتذل و بسیاربسیارنامربوط‌درشرح حال ناصرخسرو چاپ‌شده و ابیاتی‌از حکیم دست و پاشکسته افزوده گردیده است که درزیر از نظر خوانندگان ارجمندمیگذرد :

ناصرخسرو علوی - وهو ناصربن خسرو بن‌حارث بن‌عیسی‌بن حسن‌بن‌محمدبن موسی‌بن‌محمدبن‌علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع).جامع‌جمیع‌علوم‌بوده وشیخ‌ابوالحسن‌خرقانی را ملاقات نموده خود در رساله که در بیان حالاتش نگاشته میگوید کـه در سن نه سالگی‌قرآن مجید واحادیث بسیارحفظ‌نمودم وپنجسال لغت‌وصرف و نحو و عروض وقافیه سنجیدم و بعدازآن مدت سه‌سال تتبع نجوم و هیأت ورمل‌واقلیدس‌و مجسطی کردم،ازهفده سالگی‌تا پانزده‌سال‌دیگرمتوجه‌علوم فقه‌وتفسیر واخبار وناسخ‌ومنسوخ بودم ،قریب‌بهفتصد تفسیرمطالعه‌کردم ودر سن‌سی‌ودو سالگی‌تورية وانجیل وزبوررا بفضلای این‌مذهب آموختم و شش‌سال بتهذیب باطن وسایر علوم باطنی‌پرداختم و در چهل‌وچهار سالگی‌صاحب‌تسخیرات وطلسمات‌و نیرنجات وعلوم‌غریبه‌شدم. غرض‌حکیم مذبور (کذا) مدتها صدارت نیز کرد و بخواهش‌ملک ملاحده تفسیری برقرآن مجید نوشت وبنابرخصت شرع وحفظ‌نفس بوفق‌مشرب ایشان تأویل آیات نمود و نسخهٔ آن منتشرشد وعلماء وفقهای عهدحکیم‌رابکفروزندقه‌والحاد نسبت‌دادند؛ بعدازاینکه بهزار مشقت ازچنگ ملک‌ملاحده خلاص‌یافت بهرجارسید دیدکه‌اوراتکفیرمی‌نمایند، خود گوید در نیشابوربابرادرخود ابوسعیدخواستم مرمت‌موزه خود کنم‌بدکان موزه‌دوزی بر آمدم‌ناگاه‌درآخر بازارغوغائی برخواست (کذا)موزه دوزهم‌رفته چون‌بازآمد پارهٔ گوشت برسردرفش‌خودکرده بود. ازوی‌سؤال کردم، گفت یکی‌ازشاگردان‌ناصرخسرو

باین شهر آمده بود و اشعار ناصر میخواند بجهت ثواب اورا کشتند من نیز باین سبب قدری گوشت اورا برسردرفش کرده آوردم . حکیم گفت موزه بمن ده که در شهری که شعر ناصرخسرو بخوانند و نامش مذکور شود من نخواهم ماند در حال از خوف از نیشابور بر آمد . بهرصورت حکیم زحمت بسیار کشید بیست و پنجسال درغار بدخشان بریاضت و عزلت گذرانید گویند بمرتبه‌یی رسید که درسی شبانه روز یکمرتبه طعام میخورد، العهدة علی الراوی. ازحکما باشیخ رئیس مواخات داشت و به ابونصر فارابی لوای مباحثه افراشت صدوچهل سال عمر یافت و درسنهٔ ۵۳۴ بعالم باقی شتافت بعضی از اشعارش اینست :

بچشم نهان بین نهان جهان را　　که چشم عیان بین نبیند نهان را
سوی این جهان آن جهان نردبانست　　بسر برشدن آیداین نردبان را.

و له

روزی زسر سنگ عقابی بهوا خواست (کذا)　　پر را ز پی طعمه به پرواز بیاراست
ناگه ز کمین گاه یکی سخت کمانی　　تیری زقضا و قدرانداخت برو راست
درآهن ودرچوب نگه کرد بصدفکر　　کز آهن واز چوب مرا مرگ چرا خواست (کذا)
چون نیك نظر کرد پرخویش برو دید　　گفتاز که نالیم که ازماست که برماست.

درستایش عقل و نفس وحقیقت و نکوهش ابنای زمان و مقلد جهان گوید :

بالای هفت طاق مقرنس دوگوهرند　　کز کائنات هر چه دروهست برترند

سپس دوازده بیت دیگر ازین قصیده را نقل میکند و نیز قطعهٔ ذیل را می آورد :

اگر ملازم خاك درکسی باشی　　چو آستانه ندیم خسیت باید بود
زبهر نعمت دنیا که خاك برسر او　　بدین امید که گفتم بسیت باید بود
هزار سال تنعم کنی بدان نرسد　　که یکزمان بمراد کسیت باید بود.

و له

جز راست مگوی گاه بیگاه　　تا حاجت نایدت بسوگند.

دربیان دنوّ دنیا و نعمت آن وفنای هستی عنصری گوید :

ناصر خسرو براهی میگذشت　　مست ولایعقل نه‌چون میخوارگان
دید قبرستان و مبرز رو برو　　بانگ بر زد گفت کای نظارگان
نعمت دنیا و نعمت خواره بین　　اینش نعمت اینش نعمت خوارگان.

وله

همه رنج من از بلغاریانست که مادامم همی باید کشیدن
گنه بلغاریان را نیز هم هست بگویم گر تو بتوانی شنیدن
خدایا این بلا و فتنه از تست ولی از ترس نتوانم چخیدن
لب و دندان ترکان خطا را بدین خوبی نبایست آفریدن
که از دست لب ودندان ایشان بدندان دست و لب باید گزیدن
برون آری تو ترکان را ز بلغار برای پردهٔ مردم دریدن .



تکمله



چاپ مقدمهٔ کتاب باتمام رسیده بود که استاد ارجمند آقای سعید نفیسی از راه لطف شرح ذیل را از دانشگاه علیگرهٔ هندوستان برای نگارنده ارسال فرمودند که با سپاسگزاری از بذل مرحمت ایشان عیناً بعنوان تکمله میآورد:

آقای عبدالحی حبیبی دانشمند افغانی که اکنون در کراچیست نسخه‌یی خطی از کتابی دارد بنام مجمع الغرائب تألیف سلطان محمد بن درویش محمد مفتی بلخی که بنام پیر محمد خان پادشاه بلخ در ۹۳ تألیف کرده است.[1] در ص ۱۴۳ این کتاب که از نام آن پیداست شامل غرائب و عجایب روی زمین است دربارهٔ یمگان چنین نوشته است:

«ولایت یمگان شهریست محکم در جبال بدخشان، معدن نقره و کان لعل در آن نواحیست. صاحب صور الاقالیم آورده که حکیم ناصر خسرو پادشاه بلخ بود و اهل بلخ باو آمیزش ساخته بیرون آمدند و او بگریخت و آن موضع را حصاری ساخته در آنجا عمارات غریبه بنا کرده و از آن جمله حمامی است که از عجایب خانهٔ دنیاست و اورا مربع ساخته منقوش کرده اند بصورت حیوانات و در حمام راهوادی[2] نیست و بر حفظ آن جامه خانه نیست، چهار حلقه است هر حلقه را باز کنند دری بازشود بر مثال جامه خانه، لیکن ازین بیست چهار حلقه چهار حلقه است باید که ازین هفت حلقه حلقهٔ دیگری باز کنند خودرا در جامه خانهٔ اول بینند این حلقه‌ها را بغیر از حمامی کسی نمیداند و دیگر درین حمام کس اجره نمی‌طلبد، سطلها و طاسها بسیار مهیا استاده است و هر کس در حمام درآمد، از حمام بیرون میآید اورا طعامهای مرغوب بدهند و این حمام اوقاف بسیار دارد و این حمام بتصرف ناصر خسروست و از عجایب این حمام آنست که خانه های او بیک جام

---

۱ ــ آقای حبیبی درخصوص این کتاب اخیراً مقالتی در شماره ۸ سال ۹ (شمارهٔ مسلسل ۱۰۰) مجلهٔ یغما نوشته‌اند. برای اطلاع بدانجا مراجعه شود.

۲ ــ هوادی جمع هادی، راهنما.

روشن میشود وبرسطح آن کسی را نمیگذارند و کسی واقف ازبنای آن نیست. و یمگان ازاقالیم چهارم است».

استاد نفیسی پس از نقل این شرح مرقوم داشته اند :

این شرح عیناً در آن نسخه که چندان نسخهٔ مضبوطی نیست نوشته شده . کتاب صور الاقالیم که این مطلب رامؤلف از آن نقل میکند حتماً کتاب صور الاقالیم اصطخری بزبان تازی نیست زیرا که مؤلف آن مدتها پیش ازناصر خسرو بوده است گویا کتابی در جغرافیا بزبان فارسی باشد که بدست ما نرسیده است . درهرصورت این مطلب را بجز این کتاب درجای دیگر ندیده ام شاید پس از کنجکاوی درجای دیگر پیدا شود .



بسم الله الرحمن الرحیم

چنین گوید ابومعین [حمید] الدین ناصر بن[1] خسرو القبادیانی المروزی تجاوز الله عنه[2] که من مردی دبیرپیشه بودم و از جملهٔ متصرفان در اموال و اعمال سلطانی و بکارهای دیوانی مشغول بودم ، و مدتی در آن شغل مباشرت نموده[3] ، در میان اقران شهرتی یافته بودم[4] . در ربیع الاخر سنهٔ سبع و ثلثین و اربعمائة که امیر خراسان ابوسلیمان جغری بیك[5] داود بن میکال[6] بن سلجوق بود ، از مرو برفتم ، بشغل دیوانی ، و به پنج دیه مرو الرّود فرود آمدم ، که در آن روز قران رأس و مشتری بود ، گویند که هر حاجت که در آن روز خواهند باری تعالی و تقدّس رواکند ، بگوشه یی رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم تا خدای تبارك و تعالی[7] مرا توانگری حقیقی[8] دهد . چون بنزدیك یاران و اصحاب آمدم یکی از ایشان شعری پارسی میخواند ، مرا شعری درخاطر آمد که از وی درخواهم[9] تا روایت کند ، بر کاغذی نوشتم تا بوی دهم که این شعر برخوان ، هنوز بدو نداده بودم که او همان شعر بعینه[10] آغاز کرد ، آن حال بفال نیك گرفتم و با خود گفتم خدای تبارك و تعالی حاجت مرا رواکرد . پس از آنجا بجوزجانان[11] شدم وقریب یکماه ببودم و شراب پیوسته خوردمی ، پیغمبر ص میفرماید که « قولوا الحق ولو علی انفسکم » .[12] شبی درخواب دیدم که یکی مرا گفتی :[13] چند خواهی خوردن از این شراب که خرد[14] از مردم زایل کند ، اگر بهوش باشی بهتر . من جواب گفتم که حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند . جواب داد

۱ـ ب ابومعین ناصر ، د ابومعین الدین ناصر . متن تصحیح قیاسی است . ۲ـ ب تاب الله عنه ، ب تاب الله علیه ۳ـ کذا وظاهراً کرده بودم و ۴ـ ب «بودم» ندارد ۵ـ ب جعفربیك ۶ـ ب میکائیل ، د میکائیل ۷ـ د «تعالی» ندارد ب تعالی و تبارك متن از «ب» است ۸ـ ب حقیقی ندارد ۹ـ ب درخواهم د خواستم ۱۰ـ د «بعینه» ندارد ۱۱ـ د بجورجان ، ب بجوزجان . ۱۲ـ ب اینست ۱۳ـ د گفت ۱۴ـ د خود

که در[1] بیخودی و بیهوشی راحتی نباشد ، حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را بیهوشی[2] رهنمون باشد، بلکه چیزی باید طلبید که خرد وهوش را بیفزاید[3]. گفتم که من این[4] از کجا آرم؟ گفت : جوینده یابنده باشد و پس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت . چون از خواب بیدار شدم آن حال تمام بریادم بود ، بر من کار[5] کرد، با خود[6] گفتم که ازخواب دوشین بیدارشدم، اکنون باید که[6] ازخواب چهل ساله نیز بیدارشوم[7]. اندیشیدم که تاهمه افعال واعمال خود بدل نکنم فرج[8] نیابم.

روز پنجشنبه ششم جمادی الآخرة[9] سنهٔ سبع و ثلثین و اربعمائة، نیمهٔ دی ماه پارسیان، سال برچهارصد وچهارده[10] یزدجردی، سروتن بشستم و بمسجد[11] جامع شدم و نماز کردم ویاری خواستم از باری[12] تبارك وتعالی، بگزاردن[13] آنچه برمن واجبست ودست بازداشتن ازمنهیّات وناشایست،چنانکه[14] حق سبحانه وتعالی فرموده است.[15] پس از آنجا به شبورغان[16] رفتم ، شب بدیه[17] بارياب[18] بودم واز آنجا براه سمنگان[19] وطالقان بمروالرّود شدم . پس به مرو رفتم و از آن شغل که بعهدهٔ من بود معاف خواستم و گفتم که مرا عزم سفر قبله است . پس حسابیکه بود جواب گفتم و از دنیاوی[20] آنچه بود ترك کردم ، مگر[21] اندك ضروری[22]، و بیست و سیوم[23] شعبان بعزم نیشابور[24]

۱ـ ط، ب: در. ۲ـ ب : بیهوشی. ۳ـ ب، ط:... بافزاید؛ نپ:هوش بیفزاید. ۴ـ ب، ط و نب (بخط الحاقی سرخ) «را» اضافه دارند. ۵ـ ط، نپ: وبرمن اثر. ۶ـ ط، نپ: وباخود (متن از نب است). ۶ـ ط: اکنون باید؛ ب: باید که . ۷ ـ ب، نپ: گردم. ۸ـ ب : فرح (در حاشیه احتمال داده : فرج) . ۹ـ اصل: الاخر. (متن ازحاشیهٔ «ب» است) . ۱۰ ـ اصل : ده و آن غلطست رجوع بپاورقی ۷ ص ٤ شود. ۱۱ـ نپ: ومسجد. ۱۲ـ نپ: خدای. ۱۳ـط ، ب: بگذاردن (متن از« نپ»است) . ۱٤ـ ط: منهیات چنانچه. ۱۵ـ ط « است » ندارد.
۱٦ـ ط: بشبودغان. ۱۷ـ نب: بده. ۱۸ـ ط: بادیاب. ۱۹ ـ اصل همه جا : سنکلان .
۲۰ـ ط، دنیایی. ۲۱ـب: الا. ۲۲ـ ط: ضروریات. ۲۳ـ نپ: سوم. ۲٤ـ در دیباچهٔ بایسنقری شاهنامه درضمن حالات فردوسی عبارتی باسم ورسم ازسفرنامهٔ ناصرخسرو نقل میکنند که نه دراین نسخه که دردستست، چنانکه دیده میشود، و نه دردونسخهٔ خطی کتابخانهٔ پاریس اثری از آن فقرهٔ منقول دردیباچهٔ شاهنامه نیست، وآن عبارت اینست: « وحکیم ناصرخسرو درسفرنامه آورده است که درتاریخ چهارصد وسی هشت ازهجرت براه طوس رسیدم رباطی بزرگ نو ساخته بودند . پرسیدم که این رباط که ساخته است؟ گفتند این رباط ازوجه صلهٔ فردوسی است که سلطان محمود از برای او فرستاده وچون خبراو پرسیدم (ن ب: پرسیده) گفتند اووفات یافته است ووارث اوقبول نکرد ، و عرضه داشت بسلطان کردند، سلطان فرمود که همانجا عمارت کنید واین رباط خاصه ازوجه اوست» وازاین معلوم میشود که این نسخه ازسفرنامه که دردست داریم اختصاری ازاصل سفرنامهٔ ناصرخسرو یاآنکه دراین موضع مخصوص سقطی دارد بااینکه محررین دیباچهٔ بایسنقری دروغ گفته اند و این احتمال اخیر بسیار بعید است (حاشیهٔ ب).

بیرون آمدم و از مرو بسرخس شدم که سی فرسنگ باشد و از آنجا به نیشابور چهل فرسنگست. روز شنبه یازدهم شوّال در نیشابور شدم، چهار شنبه آخر این ماه کسوف بود و حاکم زمان[1] طغرل بیك محمد بود، برادر جغری بیك، و بنای[2] مدرسه‌یی فرموده بود بنزدیك بازار سرّاجان، و آن را عمارت میکردند، و او خود[3] بولایت گیری باصفهان رفته بود باراول. و دویم[3] ذی‌القعده[4] از نیشابور بیرون رفتم درصحبت خواجه موفق، که خواجهٔ سلطان بود، براه کوان[5] بقومس رسیدم[6] و زیارت تربت[7] شیخ بایزید بسطامی بکردم قدس‌الله روحه[8].

روز آدینهٔ هشتم ذی‌القعده از آنجا بدامغان رفتم، غرّهٔ ذی‌الحجهٔ سنهٔ سبع[9] و ثلثین واربعمائة براه آبخوری[10] وچاشت خواران بسمنان آمدم و آنجا مدتی مقام کردم و طلب اهل علم کردم، مردی[11] نشان دادند که اورا استاد علی نسایی میگفتند نزدیك وی شدم. مردی جوان بود، سخن بزبان فارسی همیگفت، بزبان اهل دیلم و موی گشوده و[12] جمعی نزد وی حاضر. گروهی اقلیدس میخواندند و گروهی طب و گروهی حساب، دراثنای سخن میگفت که من[13] بر استاد ابوعلی سینا رحمة‌الله علیه[8] چنین خواندم و از وی چنین شنیدم. همانا غرض وی آن بود تا من بدانم که او شاگرد ابوعلی سیناست. چون با ایشان در بحث شدم، او گفت: من چیزی از سیاق ندانم[14] و هوس دارم که چیزی از حساب[15] بخوانم. عجب داشتم و بیرون آمدم و[16] گفتم چون چیزی نداند[17] چه[18] بدیگری[19] آموزد؟ و از بلخ تا به ری[20] سیصد[21] و پنجاه فرسنگ حساب کردم. و گویند از ری تا ساوه سی فرسنگست، واز ساوه به همدان[22] سی فرسنگ، و از ری به سپاهان[23] پنجاه فرسنگ، و به آمل سی فرسنگ، و میان ری و آمل کوه دماوند است مانند گنبدی و[24] آنرا لواسان[25] گویند، و گویند بر سر آن چاهیست که نوشادر

۱ــ نپ افزوده : سلطان. ۲ــ «ب» کلمه‌را ندارد. ۳ــ ط: بازاول ودوم؛ نپ : بار اول دوم. ٤ ــ نپ : قعده ؛ ط : ذیقعده (همه جا). ٥ ــ کوان = جوبن (حاشیهٔ ب). ٦ــ ب،ط: رسیدیم. ۷ــ کلمه از «نپ» است. ۸ــ سه کلمهٔ اخیر در «ط» نیست. ۹ــ نپ: ثمان. ۱۰ــ نپ : اخری. ۱۱ــ نب: ومردی را. ۱۲ــ واو از «نپ» است. ۱۳ــ کلمه از «ط» است. ۱٤ــ ب، نپ : سپاهانه دانم. ۱٥ ــ ط : حساب وسیاق. ۱٦ــ واو از «ط» است. ۱۷ــ ب: نمیداند. ۱۸ــ ط : چگونه. ۱۹ــ نپ : بکسی. ۲۰ــ «نپ» تا ندارد. ۲۱ ــ ط،ب : سه‌صد. ۲۲ــ ب : بهمادان. ۲۳ــط : باصفهان. ۲٤ــب: که. ۱٥ــنپ: بیواسان(حاشیه لیواسان).

از آنجا حاصل میشود و گویند که کبریت‌نیز. و[1] مردم پوست گاو ببرند وپر نوشادر کنند و از سرکوه بغلطانند، که براه[3] نتوان فرود[4] آوردن.

پنجم محرّم سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمائة، دهم[5] مردادماه[6] سنهٔ خمس‌عشر[7] و اربعمائة[8] از تاریخ فرس، بجانب قزوین روانه شدم وبدیه قوهه[9] رسیدم ، قحط بود[10] یکمن نان جوبدودرهم[11] میدادند[12] .ازآنجا برفتم، نهم‌محرّم بقزوین‌رسیدم، باغستان بسیار داشت بی دیوار وخار[13] و هیچ مانعی از دخول در باغات نبود[14] و قزوین را شهری نیکو دیدم ، با رویی[15] حصین وکنگره بر آن نهاده وبازارهایی[16] خوب مگر[17] آنکه آب‌دروی‌اندك‌بود ومنحصر[18] بکاریزها در زیر زمین[19] . ورئیس آن‌شهر مردی علوی بود. و از همه صنّاع‌ها[20] که درآن شهربود کفشگر بیشتر بود .

دوازدهم محرّم سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمائة از قزوین برفتم براه بیل‌وقپان[21] که روستاق قزوین‌است وازآنجا بدهی که‌خرزویل[22] خوانند، من‌وبرادرم وغلامکی هندوکه با ما بود وارد شدیم[23] ،زادی اندك داشتیم، برادرم به دیه دررفت[24] تاچیزی از بقال بخرد ، یکی گفت : چه[25] میخواهی ؟ بقال‌منم . گفت[26] هرچه‌باشد ما را شاید که غریبیم و برگذر[27] و چندانکه ازمأکولات‌برشمرد، گفت: ندارم[28] ،بعد ازآن هر کجا کسی ازین نوع‌سخن گفتی[29] گفتمی : بقال خرزویل[22] است . چون از آنجا[30] برفتیم[31] نشیبی قوی بود، چون سه فرسنگ برفتیم[31] دیهی از مضافات[32] طارم بود

۱ــ «ب»«نپ»واو ندارد . ۲ــ ط : پراز . ۳ــ ط : از راه. ٤ ــ نپ : فرو .
٥ــ ط : وهم. ٦ــ نپ (بخط‌الحاقی‌سرخست) . ۷ــ درصفحهٔ ۲ سطر ۸ گفت که‌سال ٤۳۷ هجری مطابق بود باسال ٤۱۰ یزدجردی پس چگونه‌سال ٤٤۰ هجری مطابق میشودبا ٤۱٥ یزدجردی در یکی ازاین دو موضع لابد تاریخ یزدجردی‌غلطست (حاشیهٔ ب). وصحیح این‌تاریخ ٤۱٥ است. رجوع بسطر ۲۰ ص۱٥ شود. ۸ــ نپ‌افزوده: جردی. ۹ــ نپ: قومه. ۱۰ــ ب‌اضافه‌دارد : وآنجا.
۱۱ــ نپ :درم . ۱۲ــ ط : بودگرفته. ۱۳ ــ مقصود از خاربلاشك پرچین است (حاشیهٔ ب).
۱٤ــ ب : و هیچ چیزکه مانع شود در رفتن راه نبود . ۱٥ــ ط ، ب : باروی .۱٦ــ ب : و بازارها ، ط: بازارهای. ۱۷ــ ب،نپ : الا . ۱۸ ــ کلمه در «ب» نیست . ۱۹ــ ب، نپ:در کاریزبزیرزمین. ۲۰ــ ب: صناعات ؛ نپ: صناعت. ۲۱ــ ب : قبان . ۲۲ــ نپ : مرزویل .
۲۳ــ دوکلمهٔ‌اخیر از«ط» است . ۲٤ــ ط: رفت . ۲٥ــ ب :که چه . ۲٦ــ ب، نپ: گفتم.
۲۷ ــ کلمه در«ط» نیست . ۲۸ــ بجای جملهٔ اخیر در «ب» آمده است :گفت هیچ‌چیز ندارم .
۲۹ ــ ط: چنین کس‌میدیدم . ۳۰ــ نپ: ازاینجا. . ۳۱ ــ ب،ط: برفتم . ۳۲ــ ب: حساب.

برزالخیر[۱] میگفتند، گرمسیر بود[۲] و درختان بسیار ازانار وانجیر بودوبیشتر خودروی بود. و از آنجا برفتم، رودی آب بود که آنرا شاهرود میگفتند. برکنار رود دیهی بودکه خندان میگفتند[۳] و باج می‌ستاندند[۴] از جهت[۵] امیر امیران، واو ازملوك دیلمستان[۶] بود، وچون آن رود از این دیه بگذرد برودی دیگرپیوندد که آنرا سپید رودگویند* وچون هر دو رود بهم پیوندد[۷] بدره‌یی فرو رودکه سوی مشرقست از کوه گیلان، وآن آب بگیلان‌میگذرد[۸] وبدریای آبسکون[۹] میرود وگویندکه هزار و چهارصد رودخانه‌دردریای[۱۰] آبسکون[۹] میریزد، وگویندیکهزار و دویست فرسنگ دورهٔ[۱۱] اوست، و در میان وی[۱۲] جزایرست و مردم بسیار دارد ومن اینرا[۱۳] از مردم بسیار شنیدم. اکنون باسرحکایت وکار خودشوم. ازخندان‌تا شمیران[۲۴] سه‌فرسنگ بیابانکیست همه سنگلاخ وآن قصبهٔ ولایت طارم است و بکنار شهر قلعه یی بلند بنیادش برسنگ خاره نهاده است، سه دیوار برگرد[۱۴] اوکشیده وکاریزی بمیان قلعه فرو برده[۱۵] تاکنار رودخانه که از آنجا آب برآورند و بقلعه برند و هزار مرد از مهتر زادگان ولایت درآن قلعه هستند[۱۶] تا کسی بیراهی و سرکشی نتواند کرد و گفتند آن امیر را قلعه های بسیار در ولایت دیلم باشد و عدل و ایمنی تمام باشد چنانکه در ولایت[۱۷] او هیچکسی[۱۸] نتواند که ازکسی چیزی ستاند[۱۹] و مردمان‌که در ولایت وی بمسجد آدینه روند، همگی[۲۰] کفشها را بیرون مسجد بگذارند و هیچکس کفش آن‌کسانرا[۲۱] نبرد، و این امیرنام‌خود رابرکاغذ[۲۲] چنین نویسد که: «مرزبان الدیلم‌جیل‌جیلان[۲۳] ابوصالح مولی‌امیرالمؤمنین» ونامش‌جستان‌ابراهیم‌است. درشمیران[۲۴] مردی نیك‌دیدم، ازدربندبود، نامش ابوالفضل‌خلیفة بن‌علی‌الفیلسوف[۲۵]

۱ــ ط: یرزالخیر. ۲ــ کلمه از «ط» است. ۳ــ جملهٔ اخیر در «ط» نیست. ٤ــ نپ: می‌ستدند. ٥ــ نپ(متن): حساب(حاشیه): جهت. ٦ــ نپ: دیلمان؛ ب،ط: دیلمیان. متن تصحیح قیاسیست. ۷ــ ب: پیوندند. ۸ــ نپ: میگزرد. ۹ــ ط: آسکون. ۱۰ــ ط: بدریای. ۱۱ــ ب، نپ: دور. ۱۲ــ ب: دریا. ۱۳ــ ب: این‌حکایت. ۱٤ــ ب: درگرد. ۱٥ــ ط،ب، نپ(دراصل): فرو بریده. متن‌مااصلاح جدید «نپ» است. ۱٦ــ درنپ بخط الحاقی‌است. ۱۷ــ ط: ولایات. ۱۸ــ ط،ب: کسی. متن‌از «نپ» است. ۱۹ــ نپ: بستانند. ۲۰ــ نپ،ب: همه. ۲۱ــ ط: آنهارا. ۲۲ــ نپ. کاغذها. ۲۳ــ نپ: خیل‌خیلان؛ط،ب خیل‌جیلان. (متن‌ازحاشیهٔ «ب» است). ۲٤ــ درمعجم‌البلدان: سمیران. ۲٥ــ ب: الفلسوف.

* شاهرود به رودقزل اوزن پیوندد وازین دو رود، سپید رود تشکیل‌شود. درعبارت مؤلف‌ظاهراً مسامحه ییست.

مردی اهل بود و با ما کرامتها کرد و کرمها نمود و با هم بحثها کردیم ودوستی افتاد میان ما. مرا گفت: چه عزم داری؟ گفتم: سفر قبله رانیّت کرده‌ام. گفت: حاجت من آنست که بهنگام[1] مراجعت گذر[2] بر اینجا کنی تا ترا باز بینم.

بیست و ششم محرّم از شمیران برفتم[3]، چهاردهم سفررا بشهرسراب رسیدم، و شانزدهم صفر از شهر سراب برفتم و از سعیدآباد بگذشتم[4]، بیستم صفرسنهٔ ثمان و ثلثین واربعمائة بشهر تبریز رسیدم، و آن پنجم شهریور ماه قدیم بود، و آن شهر قصبهٔ آذربایجان است، شهری آبادان، طول وعرضش بگام پیمودم هریك هزار وچهارصد بود[5] و پادشاه ولایت آذربایجان را در خطبه چنین ذکر میکردند[6]: «الامیرالاجل سیف الدولة وشرف الملّة ابومنصور وهسودان[7] بن محمد مولی امیرالمؤمنین». مرا حکایت کردند که بدین شهر زلزله افتاد[8] شب پنجشنبه هفدهم ربیع الاول سنهٔ اربع و ثلثین و اربعمائة و در ایام مسترقه بود[9]، پس از نماز خفتن، بعضی ازشهر خراب شده بود[9]، وبعضی دیگررا آسیبی نرسیده بود[9] وگفتند چهل هزار آدمی هلاك شده بودند[10]. و در تبریز قطران نام شاعری را دیدم، شعری نیك میگفت، امازبان فارسی نیکو نمیدانست، پیش من آمد، دیوان منجیك[11] و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هرمعنی که اورا مشکل بود ازمن بپرسید[12] با او بگفتم وشرح آن بنوشت واشعارخود برمن بخواند[13].

چهاردهم[14] ربیع الاول ازتبریزروانه شدیم، براه مرند وبا لشکری ازآن امیر وهسودان[15] تا خوی بشدیم و از آنجا بارسولی برفتیم[16] تا برکری[17]، واز خوی تا برکری[17] سی فرسنگست، و درروز[18] دوازدهم جمادی الاولی[19] آنجارسیدیم. وازآنجا به وان و وسطان رسیدیم، در بازار آنجا گوشت خوك همچنانکه[20] گوشت گوسفند

١- ب: بوقت. ٢- نپ: گزر. ٣- پ: ...میرفتم. (درمعجم البلدان: سمیران). ٤- بجز «نب»: گذشتم. ٥- بایدغلط باشد چگونه طول و عرض شهری مثل تبریز فقط ١٤٠٠ گام ممکن است باشد (حاشیهٔ ب). ٦- ب: چنین ... در خطبه. ٧- ط: و هودان؛ نپ. وهستودان. ٨- ط: زلزله افتاده. ٩- ط: بوده. ١٠- نب: بود. ١١- ط: منچمیك؛ ب: منحیك. ١٢- ب: پرسید. ١٣- ب: خواند. ١٤- ط: چهاردهم شهر. ١٥- ط: وهودان. ١٦- ط: بازبرسولی رفتم؛ ب: ... برفتم. ١٧- ط: یرکری. ١٨- کلمه در «نپ» نیست. ١٩- ط، ب: الاول. ٢٠- ط: چنانچه.

میفروختند و زنان و مردان ایشان بر دکانها نشسته شراب میخوردند بی تحاشی ، و ازآنجا بشهراخلاطرسیدیم[۱] . هیژدهم[۲] جمادی الاولی[۳] بود واین شهرسرحدّمسلمانان و ارمنیانست و از برکری تا اینجا نوزده فرسنگست و آنجا امیری بود[۴] ، او را نصرالدوله[۵] گفتندی ، عمرش زیادت از صد سال بود و[۶] پسران بسیارداشت ، هریکی را ولایتی داده بود. و در[۷] شهراخلاطبسه زبان سخن گویند : تازی و پارسی وارمنی و ظنّ من آن بود که اخلاط بدین سبب نام آن شهر[۸] نهاده‌اند و معاملهٔ آنجا بپول باشد ورطل‌ایشان سیصد درم باشد.

بیستم جمادی‌الاولی ازآنجا برفتیم[۹] برباطی رسیدیم[۱۰] برف وسرمایی‌عظیم بود ودر[۱۱] صحرایی درپیش‌شهر، مقداری راه چوبی بزمین فرو برده بودند تا مردم‌روز[۱۲] برف و دمه برهنجار آن‌چوب بروند[۱۳] .ازآنجا[۱۴] بشهربطلیس‌رسیدیم[۱۰] ،به‌دره یی در نهاده بود ، آنجا عسل خریدیم صدمن بیکدینار[۱۵] برآمده بود ، بآن حساب که بما بفروختند[۱۶] وگفتند در این شهر کس باشد که او را دریکسال سیصد چهار صد خیك عسل‌حاصل‌شود. وازآنجابرفتیم[۱۷] قلعه‌یی[۱۸] دیدیم که آنرا «قِف اُنظر»میگفتند یعنی « بایست بنگر». ازآنجابگذشتیم[۱۹] بجایی رسیدیم[۲۰] که آنجا مسجدی بود میگفتند که اویس قرنی قدّس‌الله روحه‌ساخته است[۲۱] و درآن حدود مردم رادیدم[۲۲] که درکوه میگردیدند[۲۳] و چوبی چون درخت سرو میبریدند . پرسیدم[۲۴] که ازاین چه میکنید؟[۲۵] گفتند : این چوب را یکسر در آتش میگذاریمو[۲۶] از دیگر سرآن قطران بیرون میآید، همه را[۲۷] در چاه جمع می‌کنیم وازآنجا[۲۸] درظروف[۲۹] میکنیم و باطراف میبریم. و این ولایتها[۳۰] که بعد از اخلاط ذکر کرده شد واینجامختصر کردیم

۱ــ ب، نپ: رسیدم . ۲ــ ط: هیجدهم ؛ نپ : هزدهم . ۳ ــاصل : الاول . ٤ــ ط: بودکه . ٥ــ نپ: ناصرالدوله. ٦ــ ب، ط: بود. ۷ــب:ودراین. ۸ــط :که بدین ... شهر اخلاط . ۹ ــ اصل : الاول...؛ ب، ط:.... برفتم . ۱۰- ب،ط : رسیدم . ۱۱ - نپ : و . ۱۲- ط:درروز. ۱۳-ب: میروند. ۱٤-ط: وازآنجا. ۱٥- ط:د.آنجا...یکدینار. ۱٦-نپ: فروختند. ۱۷-نپ،ط: برفتم . ۱۸-نپ: قلعه . ۱۹- نپ: بگزشتیم ؛ب، بگذشتم. ۲۰- ط : رسیدم. ۲۱- ط : ساخته. ۲۲ــ نپ : دیدیم . ۲۳ــ ط : میگردند . ۲٤ــ نپ : پرسیدیم . ۲٥ ــ نپ :میکنند . ۲٦ــ ب : میکنیمو؛ نپ: «واو» ندارد . ۲۷ــ ب: همه. ۲۸ــ ب: وازآنچاه. ۲۹ــ ط : ظرف . ۳۰ــ ط : ولایات .

از[1] حساب میافارقین باشد. از آنجا بشهر ارزن[2] شدیم، شهری آبادان[3] و نیکو بود، با آب روان و بساتین و اشجار و بازارهای نیک. ودر آنجا در آذرماه پارسیان دویست من انگور بیك دینار میفروختند، که آنرا رزارمانوش میگفتند[4]. از آنجا به میافارقین[5] رسیدیم، از شهر اخلاط تا میافارقین[5] بیست و هشت فرسنگ بود و از بلخ تا میافارقین[5] ازاین راه که ما آمدیم پانصدو پنجاه و دوفرسنگ بود. و روز آدینهٔ بیست وششم جمادی‌الاولی سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمائة بود[6] و در آن[7] وقت برگ درختها هنوز سبز بود، و بارهٔ عظیم داشت[8] از سنگ سفید برشده، هر سنگی مقدار پانصدمن، و بهر پنجاه گزی برجی عظیم ساخته، هم[9] ازاین سنگ سفید که گفته شد، وسر باره[10] همه کنگره‌ها بر نهاده چنانکه گویی امروز استاد دست ازوی کشیده[11] و این شهر را یك در است ازسوی مغرب و درگاهی[12] عظیم بر کشیده است، بطاقی سنگین، ودری آهنین بی‌چوب بر آنجا ترکیب کرده، ومسجد آدینه‌یی دارد که اگر صفت آن کرده شود[13] بتطویل انجامد، هرچند صاحب کتاب شرحی هرچه تمامتر نوشته است[14] بالجمله متوضای[15] آنرا چهل حجره در پیش است[16] و دو جوی آب بزرگ میگردد در همه خانه‌ها[17] یکی ظاهر، استعمال را ودیگری تحت‌الارض پنهان[18] که ثفل میبرد وچاهها[19] پاك میگرداند، و بیرون ازاین شهرستان در ربض[20] کاروانسراها و بازارهاست و گرمابه ها و مسجد جامعی دیگرست[21] که روز آدینه آنجا هم نماز کنند. و از سوی شمال سوری[22] دیگرست که آنرا محدثه گویند، هم شهریست با بازارها و مسجد جامع و حمامات، همه با ترتیبی خوش[23]، و سلطان ولایت را خطبه چنین کنند:[24] « الامیرالاعظم عزّالاسلام سعدالدین نصرالدولة[25] وشرف‌المآة ابو نصر احمد » مردی صدساله[26] وگفتند که هست. و[27] رطل آنجا چهارصدوهشتاد درم سنگ باشد.

۱ـ نپ: واز. ۲ـ کلمه در «نپ» بخط جدید اضافه شده است. ۳ـ ط: آباد. ٤ـ جملهٔ اخیر در «ط» نیست. ٥ـ نپ: مافارقین. ٦ـ نپ: کلمه را ندارد. ۷ـ نپ،ب: این. ۸ـ ب: بارهٔ... بود؛ نپ: پاره... بود. ۹ـ نپ: وهم. ۱۰ـ نپ: پاره. ۱۱ـ ب: ازش بازداشته است؛ نپ: ارزش بازداشته است. ۱۲ـ «ب» درحاشیه توضیحی درباره کلمه درگاه وطاق داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد. ۱۳ـ ب: میشود. ۱٤ـ عبارت اخیر در «ط» نیست. و «ب» درحاشیه بهمین مناسبت افزوده: از این عبارت معلوم میشود که کسی سفرنامهٔ ناصرخسرو را مختصر کرده است وشاید اینکه دردست ماست فقط مختصر آنست. «ه» بجای عبارت مذکور دارد: ومختصر در این کتاب مینویسیم ۱٥ـ ب: وگفته که...؛ نپ:... متوضائی. ۱٦ـ ب: که در آن مسجد ساخته اند چهل حجره در پیش است، نپ: مانند ضبط «ب» جز کلمهٔ پیش است که دراصل «داشت» بوده و بخط الحاقی «درس داشت؟» شده است.؛ ه: ومتوضائی که در آن مسجد ساخته اند چهل حجره در آنست. ۱۷ـ ط: بزرگ درهمه‌خانه‌ها میگردد؛ نپ: بزرگ میگردد ودرهمه‌خانه‌ها. ۱۸ـط: دیگری پنهان ودر تحت‌الارض؛ ب: دیگر ..... ۱۹ـ ط: ثفلهارا... چاههارا؛ نپ: تقل...(دنبالهٔ پاورقی درص ۹)

و این امیر شهری ساخته است بر چهار فرسنگی میافارقین[١] و آن را «نصریه» نام کرده[٢]. و از آمد تا میافارقین[١] نه فرسنگست. ششم روز از دیماه[٣] قدیم بشهر آمد رسیدیم. بنیاد شهر بر سنگی یك لخت نهاده، و طول شهر بمساحت دو هزار گام باشد و عرض همچندین[٤] و گرد او سوری کشیده است از سنگ سیاه، که خشتها بریده است از صد منی تا یکهزار منی، و پیش روی[٥] این سنگها چنان بیکدیگر پیوسته است که هیچ گل و گچ در میان آن[٦] نیست. بالای دیوار بیست ارش ارتفاع دارد و پهنای دیوار ده ارش، بهر صد گز برجی ساخته که نیمهٔ دایرهٔ آن هشتاد گز باشد و کنگرهٔ او هم از ین سنگست[٧] و از اندرون شهر در[٨] بسیار جای نردبانهای سنگین بسته است که بر سر بارو توان شدن[٩] و بر سر هر برجی جنگ گاهی ساخته‌اند[١٠]. وچهاردروازه بر این شهرستانست همه آهن بی چوب، هر یکی روی بجهتی از جهات عالم: شرقی را باب‌الدّجله گویند؛[١١] غربی را باب الرّوم[١١]؛ شمالی‌را باب‌الارمن؛[١١] جنوبی را باب‌التلّ. و بیرون این سور سوری دیگرست هم از این سنگ، بالای آن ده گز. و همه سرهای دیوار کنگره و از اندرون کنگره ممرّی ساخته چنانکه[١٢] با سلاح تمام، مرد بگذرد[١٣] و بایستد و جنگ کند بآسانی. و این سور بیرون را نیز دروازه‌های[١٤] آهنین برنشانده‌اند مخالف دروازه‌های[١٤] اندرونی، چنانکه چون از دروازه های[١٤] سور اوّل در روند، مبلغی در فصیل[١٥] بباید رفت تا بدروازه‌های[١٦] سور دویم رسند و فراخی فصیل[١٥] پانزده گز باشد. واندر میان شهر چشمه ییست که از سنگ خاره[١٧] بیرون میآید، مقدار پنج آسیا گرد، آبی[١٨] بغایت خوش‌و[١٩] هیچکس نداند ازکجا میآید. و در آن شهر اشجار و بساتینست که از[٢٠] آن آب ساخته‌اند و امیر وحاکم آن[٢١] شهر پسر آن نصرالدوله[٢٢] است که ذکر رفت.

١ــ نپ : مافارقین . ٢ــ ب : کرده‌اند. ٣ــ نپ: دی. ٤ ــ ط : هم چنین باشد.
٥ ــ ب: بیشتر. ٦ــ ط : آنها . ٧ــ نپ،ب :...سنگ؛ط: ازهمین... ٨ــ در«نپ» «در» بخط الحاقیست. ٩ــ ب : تواندشد؛ نپ: توان‌شد. ١٠ــ ب، نپ:ساخته . ١١ــ «نپ» واو اضافه دارد.
١٢ــ ط : چنانچه . ١٣ــ نپ : بگزرد . ١٤ ــ نپ ، ط : دروازهای. ١٥ــ نپ،ط:فیصل.
١٦ــ ط : بدروازهٔ . ١٧ــ ب : خارا . ١٨ــ ط :گردانی . ١٩ــ «نپ» واو ندارد.
٢٠ ــ نپ (دراصل) : و بر (باصلاح جدید): از(بر؟) . ٢١ــ نپ: این. ٢٢ــ نپ: نصیرالدولة.

(دنبالهٔ پاورقی ص٨) ٢٠ ــ ط «درربض» ندارد. ٢١ ــ ط ، ب: ومسجد جامع دیگریست.
٢٢ــ ط: سوادی. ٢٣ــ نپ: وهمه...؛ ب: همه ترتیبی . ٢٤ــ نپ: کنند که. ٢٥ــ نپ: نصیرالدوله .
٢٦ــ ط: ووی مردی... است. ٢٧ــ نپ: گفتند...؛ ط:... هشت رطل؛ نپ کذا و (باصلاح جدید) بیست رطل.

و من فراوان شهرها[1] و قلعه ها دیدم، دراطراف عالم ، در بلاد عرب و عجم و هند و ترك،مثل شهر آمد هیچ جا ندیدم که بر روی زمین[2] چنان باشد و نـه نیز از کس[3] شنیدم که گفت چنان جـای دیگر[4] دیده‌ام . ومسجد جامع هم از این‌سنگ‌سیاهست چنانکه ازآن راست تر و محکم تر نتواند[5] بود . و در میان جامع دویست و اند ستون سنگین برداشته است، هر ستونی یك‌پاره سنگ، و برستونها طاقهـا زده است همه از سنگ، و بر سر طاقها باز ستونها زده است کوتاهتر ازآن، و صفی دیگر طاق زده بر سر آن طاقهای[6] بزرگ .و همه بامهای این مسجد بخرپشته پوشیده ، همه نجارت و نقارت ومنقوش و مدهون کرده[7] . واندر ساحت[8] مسجد سنگی بزرگ نهاده و حوضی[9] سنگین ومدوّر، عظیم[10] بزرگ، بر سر آن سنگ نهاده[11] ، ارتفاعش‌قامت‌مردی ودور دایرهٔ آن ده[12] گز، نایژه‌یی[13] برنجین ازمیان‌حوض‌برآمده که آبی صافی بفوّاره ازآن بیرون‌میآید، چنانکه‌مخرج ومدخل[14] آن‌آب‌پیدانیست، ومتوضایی عظیم‌بزرگ‌و[15] چنان‌نیکوساخته‌که به ازآن نشود[16]،الاکه‌سنگ‌آمد که عمارت کرده‌اند همه‌سیاهست وازآن‌میافارقین[17] سپید. و نزدیك مسجد کلیساییست[18] عظیم بتکلف[19] هم از سنگ ساخته و زمین کلیسا[20] مرخّم کرده بنقشها،و[21] بر طارم آن که جای عبادت ترسایانست ، دری آهنین مشبّك[22] دیدم که هیچ جای مثل آن‌دری ندیده‌بودم. و از شهرآمد به حرّان[23] دو راهست یکی را هیچ آبادانـی نیست و آن چهل فرسنگست، وبر راهی دیگرآبادانی ودیه های بسیارست، بیشتراهل آن‌نصاری باشند[24] وآن شصت فرسنگ باشد . ما بـا کاروان براه آبادانی شدیم . صحـرایی بغایت هموار بود ، الاآنکه‌چندان‌سنگ‌بود که ستور البته‌هیچ[25] گام‌بی‌سنگ‌ننهادی.

۱ـ نپ : شهر . ۲ـ نپ (بخط الحاقی افزوده) : شهری. ۳ـ ب ، ط : کسی .
٤ـ کلمه در«ط» نیست . ٥ـ ط : نتوان. ٦ـ نپ: طاقها . ۷ـ ط: وهمه نجارت و حجارت آنرامنقوش و مدهون کرده‌اند. ۸ـ نپ: ساخت. ۹ـ نپ: حوض. ۱۰ ـ «ط» : و عظیم .
۱۱ـ ب واو اضافه دارد. ۱۲ـ ب،ط: دو. ۱۳ـ ب: ونایژه‌ای؛ نپ : ناگره . ١٤ ـ ب : مدخل‌ومخرج. ۱٥ـ ط: متوضای‌عظیم؛ ب :متوضای... ١٦ـ ب، نپ: نباشد. ۱۷ـ نپ: مافارقین.
۱۸ـ بجزنپ : کلیسائی‌است ۱۹ـ کلمه‌در«ط» نیست . ۲۰ـ ط : ویرا؛ نپ :کلیسارا ؛ ب : کلیسیا . ۲۱ـ ب ونب‌افزوده‌اند: دربن‌کلیسیا (نپ:کلیسا) . ۲۲ـ نپ: بمشبك. ۲۳ـ ط ، ب:تاحران. ٢٤ـ ب،ط: باشد. ۲٥ـ نپ : پنج ٥.

روز آدینه بیست و پنجم جمادی‌الاخرة[۱] سنهٔ ثمان وثلثین و اربعمائة به‌حرّان رسیدیم، بیست و دوم دی ماه[۲]، هوای آنجادر آنوقت چنان‌بود که هوای خراسان در نوروز. از آنجا برفتیم ، بشهری رسیدیم که قرول[۳] نام‌آن بود، جوانمردی‌ما را بخانهٔ خود مهمان‌کرد، چون درخانهٔ وی در آمدیم عربی‌بدوی‌در آمد، نزدیك[۴] من آمد[۵] شصت‌ساله بود[۶] وگفت: قرآن بمن آموز. « قل اعوذ برب‌النّاس» اورا تلقین میکردم و او با من میخواند . چون من گفتم[۷] « من‌الجنّة والناس » گفت: « ارایت‌الناس»؟یعنی «آیا آدم دیده‌ای »؟[۸] وگفت نیز بگو[۹]. من گفتم که‌سوره بیش‌ازاین نباشد.[۱۰] پس گفت: آن سورهٔ « نقّالة‌الحطب» کدامست؟ و نمیدانست[۱۱] که اندر سورهٔ « تبّت » « حمّالة‌الحطب» گفته است نه « نقّالة‌الحطب». و آن شب‌چندانکه‌باوی‌باز گفتم سورهٔ «قل‌اعوذ برب‌الناس»[۱۲] یاد نتوانست گرفتن، مردی عرب شصت ساله.

شنبهٔ[۱۳] دویم رجب سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمائة به‌سروج آمدیم[۱۴] ، دویم‌روز از فرات بگذشتیم و به منبج[۱۵] رسیدیم، وآن‌نخستین شهریست ازشهرهای شام . اول بهمن ماه قدیم بود و هوای آنجا عظیم خوش بود ، هیچ عمارت از بیرون شهر نبود وازآنجا بشهرحلب رفتم، از میافارقین[۱۶] تا حلب‌صدفرسنگ باشد . حلب‌راشهری[۱۷] نیکودیدم، باره‌یی‌عظیم‌دارد[۱۸] ،ارتفاعش‌بیست‌وپنج‌ارش‌قیاس کردم ، وقلعه‌یی عظیم همه بر سنگ نهاده[۱۹] ،بقیاس چند[۱۸] بلخ باشد، همه‌آبادان و بناها برسر هم نهاده . وآن

۱- ب،ط: الاخر ؛ نپ:ماه‌جمادی‌الاخر. ۲- ط، ب: دویم‌آذرماه‌قدیم ؛ نپ (اصل) : دوم ماه‌بود . متن،طبق نپ (اصلاحی جدید) است و «ب» درحاشیه امتیاز این‌ضبط را گوید : « در نه‌سطر پائین‌ترصریحاً گوید که دوم‌روز بعد از۲ رجب که ٤ رجب باشدمطابق‌بااول بهمن‌ماه‌بود، پس متعین‌است که متن اینجا بیست‌ودوم دی‌ماه‌باید باشد بطبق« نپ»لاغیر وغیرآن‌غلط صریحست مثلا دوم آذرماه که‌متن‌چاپی‌است».۳- نپ: فرول. ٤-نپ: بنزدیك . ٥- « نپ» کلمه‌را ندارد. ٦-ب: بوده‌باشد و؛ نپ : بوده باشد و مرا . ۷- نپ: گفتم‌که. ۸- جملهٔ یعنی آیا آدم دیده‌ای؛ از«ط» است . ۹- ب : نیز بگویم ؛ نپ :گویم. ۱۰ - ب : آن سوره بیش ازاین نیست؛ نپ : این سوره بیش از این‌نیست . ۱۱- ب: نمیدانیست. ۱۲- «ب» کلمهٔ‌اخیرو«نپ» دو کلمهٔ اخیررا ندارد. ۱۳- نپ: شده ؛ ب : دوشنبه ، ١٤- نپ : رسیدیم. ١٥- نپ،ط : منبج. ١٦-نپ: مافارقین ۱۷ - بجز نپ : شهر . ۱۸ - کلمه در « نپ » نیست . ۱۹ - « نپ » واو اضافه دارد .

شهر باجگاهست، میان بلاد شام و روم و دیار بکر ومصر وعراق،وازاینهمه بلادتجار و بازرگانان آنجا روند . چهار دروازه دارد : باب‌الیهود ، باب‌الله ؛ باب الجنان ؛ باب انطاکیه[۱]. وسنگ بازار[۲] آنجا رطل ظاهری[۳] چهارصد وهشتاد درم باشد . و ازآنجا چون سوی جنوب روند، بیست‌فرسنگ[۴]، حماة باشد، و بعد ازآن حمص، وتا دمشق پنجاه فرسنگ باشد از حلب. و از حلب تا انطاکیه[۵] دوازده فرسنگ باشد و بشهر طرابلس همین مقدار[۶] وگویند تا قسطنطنیه[۷] دویست فرسنگ باشد . یازدهم رجب از شهر حلب بیرون شدیم بسه فرسنگ‌دیهی بودجند[۸] قنسرین میگفتند . ودیگر روز چون شش فرسنگ شدیم بشهر سرمین[۹] رسیدیم، بارو نداشت. شش فرسنگ دیگر شدیم[۱۰] معرّة‌النعمان بود، باره‌یی‌سنگین داشت، شهری[۱۱] آبادان‌و‌بردرشهراسطوانه‌یی سنگین دیدم، چیزی برآن[۱۲] نوشته بود بخطی‌دیگر ازتازی[۱۳] ،از یکی پرسیدم‌که این چه چیز ست؟ گفت طلسم کژدمیست،که هرگز عقرب در این شهر نباشد و نیاید و اگر از بیرون‌آورند و رهاکنند بگریزد و درشهر نماند.[۱۴] بالای‌آن ستون‌ده‌ارش قیاس کردم، و بازارهای[۱۵] او بسیار معمور دیدم[۱۶] ومسجد آدینهٔ شهر بر بلندی نهاده است، در میان شهر،که از هر جانب‌که خواهند بمسجد درشوند سیزده درجه بر بالا بایدشد. وکشاورزی‌ایشان[۱۷] همه‌گندمست[۱۸] و بسیارست، و درخت‌انجیر و زیتون و پسته و بادام و انگور فراوانست وآب شهر از باران وچاه باشد. در آن شهر مردی بودکه وی را[۱۹] ابوالعلاء معرّی[۲۰] میگفتند، نابینا بود و رئیس‌شهر اوبود،نعمتی بسیار داشت و بندگان وکارگزاران[۲۱] فراوان ، و خود همه شهر اورا چون بندگان بودند

۱ـ نپ : الانطاکیه . ۲ـ نپ (دراصل) : یار را . بعد بخط جدید تمام کلمه زده‌شده است. ۳ـ نپ: کذادراصل ولی باصلاح‌جدید: داهری. ۴ـ ط :تاحما،ب، نپ:حما. ۵ـنپ (در اصل): بانطاکیه (باصلاح جدید) : تا انطاکیه. ۶ـ بجز نپ : قدر. ۷ـ (حاشیهٔ ب . ط : قسطنطینیه) . ۸ـ نپ: خاصه ؛ ط :چند. ۹ ـ ب در حاشیه آرد : (اصلا : سرمیس) .
۱۰ـ نپ: بشدم . ۱۱ـ نپ : شهر . ۱۲ـ بجز «ط»:درآن . ۱۳ـ کلمه بخط جدیدست در «نپ» . ۱٤ـ ب : نیاید ؛ نپ : نباید (احتمال حاشیهٔ ب : نپاید) . ۱۵ـ ط : قیاس کردم ده ارش بازارهای . ۱٦ـجملهٔ «نباشد...» (دوسطرپیش تااینجا) ازاصل«نپ»ساقطست و درحاشیه با مرکب سرخ الحاق شده‌است. ۱۷ـ نپ: وکشاورز. ۱۸ـ نپ :کوهست .
۱۹ـ نب: ودرآن مردی... اورا ؛ ب : درآن مردی بودکه . ۲۰ـ ط: مصری. ۲۱ـب : کارگران ؛نپ،ط: کارگذاران.

وخود[۱] طریق زهد پیش گرفته بود، گلیمی پوشیده و در خانه نشسته، نیم من[۲] نان جوین[۳] را به نُه گرده کرده، شبانه‌روز بگرده‌یی قناعت کند و جز آن هیچ نخورد[۴]، و من این معنی شنیدم که درِ سرای باز نهاده است و نوّاب و ملازمان او کارشهر میسازند مگر بکلیّات که[۵] رجوعی باو کنند، و وی نعمت خویش از هیچکس دریغ ندارد و خود صائم‌الدهر قائم‌اللیل[۶] باشد و بهیچ شغل دنیا مشغول نشود[۷]. واین مرد در شعر وادب بدرجه‌ییست[۸] که افاضل شام و مغرب و عراق مقرّند که در این عصر کسی بپایهٔ او نبوده است و نیست[۹]. و کتابی‌ساخته آنرا «الفصول والغایات[۱۰]» نام نهاده، وسخنها آورده است مرموز و مثلها بالفاظ[۱۱] فصیح و عجیب که مردم بر آن واقف نمیشوند مگر بر بعضی اندك، و نیز آنکسی که[۱۲] بروی خواند، چنانکه اورا تهمت کردند که تو این کتاب[۱۳] بمعارضهٔ قرآن کرده‌ای. و پیوسته زیادت از دویست کس ازاطراف نزد وی ادب و شعر خوانند[۱۴]، و شنیدم که اورا زیادت از صد هزار بیت شعر باشد. کسی از وی پرسید که ایزد تبارك وتعالی اینهمه مال و نعمت ترا داده است، چه سببست که مردم را میدهی وخویشتن نمیخوری. جواب داد که مرا بیش‌ازاین‌نیست که میخورم. وچون من آنجا رسیدم‌این‌مرد هنوزدرحیات بود.

پانزدهم رجب سنهٔ ثمان و ثلاثین واربعمائةازآنجا بکویمات[۱۵] شدیم، وازآنجا بشهر حماة[۱۶] شدیم، شهری خوش، آبادان، برلب آب عاصی، و این آب را ازآن سبب عاصی گویند که بجانب روم میرود، یعنی چون[۱۷] از بلاد اسلام ببلاد کفرمیرود عاصی است، و براین آب دولابهای بسیار ساخته‌اند. پس ازآنجا راه دومیشود: یکی‌بجانب ساحل، و آن غربی شام است و یکی جنوبی، بدمشق میرود. ما براه ساحل رفتیم

۱ــ نپ: او خود. ۲ــ نپ: (دراصل): نیمین (باصلاح جدید): نیمه. ۳ ــ نپ افزوده: خود. ٤ــ بجز«ط»: تبه کرده که جز آن هیچ نخورد؛ و درحاشیهٔ ب: کذا ایضا فی نپ؛ (ظ: نخوردی؟). ٥ــ نپ «که» ندارد. ٦ــ قائم‌اللیل در «نپ» بخط‌الحاقیست. ۷ــ کلمه در «ط» نیست. ۸ــ ب، نپ بدرجهٔ‌است (برطبق رسم‌الخط قدیم، حاشیه ب). ۹ــ ط: عراق بفضل و علم وی مقرند. و دنبال عبارت‌را نیز ندارد. ۱۰ــ نب: فصول‌الغایات. ۱۱ــ نب: بالفاظی. ۱۲ــ ب، نپ: وآنکسی نیز که. ۱۳ــ ب، نپ: کتابرا. ۱٤ــ ب: اطراف آمده باشند و پیش او ادب و شعر خوانند. ۱٥ ــ نب: بکومات؟. ۱٦ ــ ب ط: حما؛ نپ: حمی. (متن‌از حاشیهٔ «ب» است). ۱۷ ــ کلمه در «نب» بخط‌الحاقیست.

درکوه چشمه‌یی دیدم که گفتند هرسال چون[1] نیمهٔ شعبان بگذرد آب جاری شود از آنجا و[2] سه روز روان باشد و بعد از سه روز یکقطره نیاید تا سال دیگر. مردم آنجا بزیارت[3] روند و تقرّب جویند بخداوند سبحانه و تعالی، و عمارات[4] وحوضها ساخته‌اند آنجا[5]. چون از آنجا بگذشتیم[6] بصحرایی رسیدیم که همه نرگس بود شکفته چنانکه تمامت آن صحرا سپید مینمود از بسیاری نرگسها. از آنجا برفتیم بشهری رسیدیم که آنرا عرقه[7] میگفتند، چون از عرقه[7] دو فرسنگ بگذشتیم[6] بلب دریا رسیدیم و برساحل دریا، روی از سوی جنوب، چون پنج فرسنگ برفتیم بشهر طرابلس رسیدیم، و از حلب تا طرابلس چهل فرسنگ بود، بدین راه که ما رفتیم. روز شنبه پنجم شعبان آنجا رسیدیم. حوالی شهر همه کشاورزی[8] و بساتین و[9] اشجار بود و نیشکر بسیار بود، و درختان نارنج و ترنج وموز ولیمو و خرما. ودر آنوقت شیرهٔ نیشکر[10] میگرفتند. شهر طرابلس را[11] چنان ساخته‌اند که سه جانب او با آب دریاست که چون آب دریا موج زند مبلغی بر باروی شهر بررود، و[12] یك جانب که با[13] خشك دارد کنده‌یی عظیم کرده‌اند و در آهنین محکم بر آن نهاده‌اند. جانب شرقی بارو[14] از سنگ تراشیده است و کنگره ها[15] و مقاتلات همچنین[16]. وعراده‌ها برسردیوار نهاده، خوف ایشان از طرف روم باشد که بکشتیها قصد آنجا کنند. و مساحت شهر هزار ارش است در هزار ارش، همه[17] چهار[18] پنج طبقه و شش نیز هم هست و کوچه‌ها و بازارها نیکو و پاکیزه که گویی هریکی قصریست آراسته، وهرطعام ومیوه ومأکول که در[19] عجم دیده بودم همه آنجا موجود بود، بل بصد درجه بیشتر. و در میان شهر مسجدی آدینه عظیم[20] پاکیزه و نیکو آراسته و حصین، و درساحت مسجد قبّه‌یی بزرگ ساخته و در زیر قبه حوضیست از رخام و در میانش فوّاره‌یی برنجین[21]

۱ـ نپ: کذا ایضاً (اصل متن): چو. ۲ـ ط: وازآنجا. ۳ـ ط: بزیارت آنجا. ٤ـ بجز نپ: عمارت. ٥ـ در «نپ» بخط الحاقی است. ٦ـ نپ: بکزشتیم. ٧ـنپ: عرفه. ٨ـ نپ: کشاورز. ٩ـ «نپ» واو ندارد. ١٠ـ ط:... شکر؛ نپ، ب: شیرهٔ نیشکر در آنوقت. ١١ـ نپ، ب «را» ندارد. ١٢ ـ بجز «ط»: چنانکه یکجانب؛ نپ (بخط الحاقی افزوده): آن. ١٣ـ در «نپ» «با» بخط الحاقی زده شده است. ١٤ـنپ: وبازو. ١٥ـب، نپ: کنگرهای. ١٦ـ «ط» ومقاتلات دارد. ١٧ـ ب: تیمه؛ ط. بلندی. ١٨ـ نپ: جهارو. ١٩ نپ: درهمه. ٢٠ ـ ط: عظیم و. ٢١ـ نپ: بریختن.

برآمده، و در بازار[1] مشرعه‌یی‌ساخته است که بپنج نایژه[2] آب بسیار[3] بیرون می آید که مردم بر میگیرند وفاضل بر[4] زمین میگذرد[5] و بدریا در میرود. وگفتند که بیست هزار مرد در این شهرست،و سواد و روستاقهای[6] بسیار دارد وآنجا کاغذنیکو سازند مثل کاغذ سمرقندی ، بل بهتر. واین شهر تعلق بسلطان مصر داشت ، وگفتند بسبب[7] آنکه وقتی لشکری از کافر رومآمده بود و این مسلمانان باآن[8] لشکرجنگ کردند وآن لشکر را قهرکردند سلطان مصر خراج ازآن شهر برداشت و همیشه لشکری ازآن سلطانآنجا نشسته‌باشد، و سالاری برسرآن لشکر، تاشهررااز دشمن نگاهدارند . و باجگاهیست آنجاکه کشتیها[9] که از اطراف[10] روم و فرنگ واندلس و مغرب بیاید عشر بسلطان دهند و ارزاق لشکر از آن باشد. وسلطان را آنجا کشتیها باشدکه‌به‌روم و صقلیّه[11] و مغرب روند وتجارت کنند .و مردم این شهر همه شیعه[12] باشند و شیعه[12] بهر بلاد مساجد نیکو ساخته‌اند ، درآنجا خانه ها[13] ساخته برمثال رباطها ، امّاکسی در آنجا مقام نکنند[14] وآن را مشهد خوانند و از بیرون شهر طرابلس هیچ خانه نیست مگرمشهدی[15] دوسه، چنانکه‌ذکررفت.

پس از این شهر[16] برفتم همچنان برطرف دریا روی‌سوی جنوب.بیک‌فرسنگ‌بی حصاری دیدم‌که‌آنرا قلمون[17] میگفتند، چشمه‌یی‌آب دراندرون آن بود . ازآنجا برفتم بشهر طرابزن؟[18] و از طرابلس تاآنجا پنج‌فرسنگ‌بود. وازآنجابشهرجبیل[19] رسیدیم وآن‌شهریست مثلث چنانکه‌یك‌گوشهٔ آن بدریاست،وگرد وی‌دیواری‌کشیده بسیار بلند و حصین و همهٔ گرد شهر درختان خرما ودیگر درختهای گرمسیریست[20] کودکی را دیدم گلی سرخ و یکی سپید تازه در دست داشت ، و آن روز پنجم اسفندارمذ ماه قدیم بود[21] سال برچهار صد و پانزده ازتاریخ عجم. و از آنجا بشهر

۱ـ ط:ودر یاز آن:ب، نپ« برآمده» ندارد. ۲ـ نپ:که پنج...؛ط : .. نایره . ۳ـ کلمه در« نپ» بخطالحاقیست. ٤ـ نب: در . ٥ـ نپ: میگزرد . ٦ـ ط: رستاقهای. ۷ـ بجز «ط» : گفتندسبب . ۸ـ ب: بآن . ۹ـ ب :کشتیهای ۱۰ـنپ : طرف. ۱۱ـ ط:سقلبه؛ ب، نپ : سقلیه . ۱۲ـ نپ: شیعت . ۱۳ـ بجز« نب» : خانها ۱٤ـ. بجز« نپ»: نمیکند . ۱۵ـ نپ:مشهدك ؛ ب : مشهد . ۱٦ـ نب: این برفتیم . ۱۷ـ کذا ایضا فی نب (باصلاح جدید) : بوقلمون . ۱۸ ـ ط . طرابوزن ؛ ۱۹ ـ نب : حبل (باصلاح جدید) . جلمل . ۲۰ـ بجز «ط» :گرمسیری . ۲۱ـ ط ، ب : اسفندارمذ ماه قدیم ؛ نپ . اسفندارمذ قدیم بود

بیروت[1] رسیدیم. طاقی سنگین دیدم چنانکه راه بمیان آن طاق بیرون میرفت. بالای آن طاق را[2] پنجاه گز تقدیر کردم، و ازجوانب او[3] تخته سنگهای سفید بر آورده، چنانکه هر سنگی از آن زیادت از هزار من بود، و این بنا را از خشت[4] بمقدار بیست گـز بر آورده‌اند و بر سر آن اسطوانهای رخام برپاکرده ، هریکی هشت[5] گز، و سطبری چنانکه بجهد در آغوش دو مرد گنجد ، و بر سر این ستونها طاقها زده است بـدو جانب ، همه‌ازسنگ‌مهندم[6] ، چنانکه‌هیچ گچ و گل‌در آن[7] میان‌نیست، و بعداز آن‌طاقی عظیم بر بالای آن طاقهـا بمیانه راست‌ساخته‌اند ، ببالای پنجاه ارش، و هرتخته‌سنگی که[8] در آن طاق بر[9] نهاده است هریکی را[10] هشت[11] ارش قیاس کردم در طول و در عرض چهارارش، که هریك از آن‌تخمیناً[12] هفت هزار من باشد. واین همه سنگها را کنده کاری و نقاشی خوب کرده ، چنانکه درچوب بدان نیکویی کم کنند . و جزایـن طاق[13] بنایی[14] دیگر نمانده است بدان‌حوالی . پرسیدم[15] که‌این‌چه‌جایست؟ گفتند: که شنیده ایم که این در باغ فرعون بوده است و بس قدیمست وهمهٔ صحرای آن ناحیت[16] ستون‌های رخامست و سر ستونها و ته[17] ستونها همه رخام منقوش[18] مدّور و مربع و مسدّس و مثمّن. و سنگ عظیم صلب که‌آهن بر آن کار نمیکرد[19] و بـدان حوالی هیچ جای‌کوهی نه، که‌گمان افتد که از آنجا بریده اند، وسنگی‌دیگر همچو معجونی مینمود آنچنانکه[20] سنگهای دیگر، مسخر[21] آهن بود. و اندر نواحی شام پانصد هزار ستون یا سر ستون و ته[22] ستون بیش افتاده است که هیچ آفریده نداند که آن چه بوده است یا از کجا آورده‌انـد . پس از آن بشهر صیدا رسیدیم هم بـر لب دریا. نیشکر[23] بسیار کشته بودند و باره‌یی‌سنگین محکم دارد، وسه دروازه و مسجد

۱ــ ط : پروت . ۲ - بجز «ط» : طاق . ۳ــ ط : آن . ٤ ــ نپ : بار نخست. ۵ - نپ : بیست . ٦ ــ ط : سنگ . ۷ - ب ، نپ : این . ۸ - ب ، نپ : سنگی را. ۹- نپ از « را » تا اینجا الحاقیست . ۱۰- (در اصل نپ) : هر یك را ، بعد بخط الحاقی همه‌رازده‌است . ۱۱ ــ نپ: هفت . ۱۲-کلمه در«ط» نیست؛ نپ: تخمین. ۱۳- ب و نپ (در اصل): طاقی. ۱٤- ط ،ب: بنای . ۱۵- نپ : برسیدم. ۱٦- نپ : آن و ناحیت. ۱۷ــب: تن ؛ نب (دراصل مثل متن) (باصلاح جدید): بن . ۱۸- ط : منقوش و. ۱۹- بجز«ط» : نمیکنند . ۲۰- نپ: چه آن‌سنگ همچون معجونی می نمودند چنانکه. ۲۱ــ «ط» : مانند . ۲۲- ب و نپ(دراصل): تن. نپ الحاقی: بن. ۲۳- نپ: و نیشکر .

آدینهٔ خوب، باروحی تمام، همهٔ مسجد حصیرهای منقّش انداخته، و بازاری نیکو آراسته، چنانکه چون آن بدیدم گمان بردم که شهر را بیاراسته‌اند قدوم سلطان‌را، یا[1] بشارتی رسیده است. چـون پرسیدم گفتند رسم این شهر همیشه چنین باشد. و باغستان و اشجار آن چنان بود که گویی پادشاهی باغی[2] ساخته است بهوس، و کوشکـی در آن برآورده. و بیشتر درختها پربار[3] بود.

چون[4] از آنجا پنج فرسنگ بشدیم بشهر صور رسیدیم. شهری بود در کنـار دریا، شیخی بوده[5] و آنجا آن شهر را ساخته بود[6] وچنان بود که بارهٔ شهرستان[7] صد گز بیش برزمین خشك نبود، باقی اندرآب دریابود، وباره‌یی سنگین تـراشیده و درزهای آن‌را بقیر گرفته تا آب دریا[8] درنیاید. و مساحت شهر را[9] هزار در هزارقیاس کردم، همه[10] پنج شش طبقه برسریکدیگر، و فوّارهٔ بسیار ساخته، وبازارهای نیکو ونعمت فراوان، واین‌شهر صور معروفست بمال وتوانگری[11] درمیان شهر های ساحل شام. ومردمانش بیشترشیعه‌اند. وقاضی بودآنجا، مردی سنّی مذهب، پسرابوعقیل[12] میگفتند، مردی نیك‌منظر[2] وتوانگر. وبر در شهر مشهدی راست[13] کرده‌اند وآنجا بسیار فرش وطرح و قنادیل وچراغدانهای زرین و نقره گین[14] نهاده، وشهر بر بلندی واقعست[15] وآب‌شهر ازکوه میآید. و بر در شهر طاقهای سنگین ساخته‌اند وآب بر پشت آن طاقها بشهر اندرآورده‌اند[16] و درآن کوه دره‌ییست[17] مقابل شهر کـه چون روی بمشرق بروند بهجده[18] فرسنگ، بشهر دمشق رسند. وچـون ما ازآنجا هفت فرسنگ برفتیم بشهرستان عکه رسیدیم و آنرا[19] مدینة عکا نویسند، شهر بربلندی نهاده‌است[20]، زمینی کج وباقی‌هموار. ودرهمه[21] ساحل که[22] بلندی‌نباشدشهر نسازند از

۱ــ ط: یا قدوم...را. ۲ــ کلمه از «ط» است. ۳ــ ط، نپ: بربار. ٤ــ نپ: و چون. ٥ ــ ب: سنجی بوده بود؛ نپ: سنجی یا سحی بوده بود؛ ه: شیخی ساکن آنجا بود و آنجا. ٦ــ ط: ودرآنجا آن شهر بناکرده؛ نپ: و آنجا آن شهر ساخته بودند. ۷ ــ ط: شهر. ۸ــ کلمه از«ط» است. ۹ــ «را» از«ط» است. ۱۰ ــ ب: و تیمه؛ ط: و. ۱۱ــ نپ (در اصل): توانگران. ۱۲ــ نپ: بوعقیل؛ ه: ابومقیل. ۱۳ــ نپ: مشهدی است که اهل شیعت. ۱٤ــ ب، نپ: نقرگین. ۱٥ــ ب: است. ۱٦ــ ب: آورده. ۱۷ــ ط: دری است. ۱۸ــ نپ: ینجده. ۱۹ــ ط: وآنجارا؛ ب: وآنجا. ۲۰ــ نپ: شهر بلندی ...؛ ب:... نهاده ۲۱ــ کذا نپ(دراصل) (باصلاح جدید): هر. ۲۲ــ «که» در «نپ» الحاقیست.

بیم غلبهٔ آب دریا وخوف امواج که برکرانه میزند . ومسجدآدینه درمیان شهرست و از همهٔ شهر بلندترست ، و اسطوانها همه رخامست. و در[۱] دست راست قبله از بیرون قبر صالح پیغمبرست علیه‌السلام . وساحت[۲] مسجد را[۳] بعضی فرش‌سنگ انداخته اند و بعضی دیگر را سبزی کشته‌اند[۴]. وگویند که آدم علیه‌السلام آنجا زراعت کرده‌بود[۵].
و شهررا مساحت کردم درازی[۶] دو هزارارش بود و پهنا پانصد ارش، بارهٔ‌بغایت‌محکم. و جانب غربی و جنوبی آن بادریاست و برجانب جنوب میناست[۷] و بیشتر شهرهای ساحل را میناست و آن چیزیست که جهت محافظت کشتیها ساخته‌اند ، مانند اسطبل که پشت بر شهرستان دارد و دیوارها برلب آب دریا درآمده، و درگاهی پنجاه گز بگذاشته‌اند، بی دیوار ، الاآنکه زنجیرها از این دیوار بدان دیوار کشیده اند که چون خواهندکه کشتی درمینا[۸] آید زنجیر ها[۹] سست کنند تا بزیر آب فرو رود[۱۰] و کشتی برسر آن زنجیر ازآب بگذرد و[۱۱] باز زنجیرها را بکشندتا بیگانه‌قصد آن[۱۲] کشتیها نتواندکرد . و بدروازهٔ[۱۳] شرقی بردست چپ چشمه‌ییست که بیست وشش‌پایه فرو باید شد[۱۴] تا بآب رسید[۱۵] وآن را عین‌البقر گویند ، و می‌گویند که آن چشمه را آدم علیه‌السلام پیداکرده است وگاو خودرا[۱۶] ازآنجاآب داده، و از آن[۱۷] سبب آن چشمه را عین‌البقر میگویند. و چون از این شهرستان عکه سوی مشرق روند کوهیست که اندرآن مشاهدانبیاست‌علیهم‌السلام[۱۸] ،و این موضع از راه‌برکنارست[۱۹] کسیراکه برمله رود .[۲۰] مراقصد افتادکه بروم و[۲۱] آن‌مزارهای متبرك راببینم و برکات آن[۲۲] از حضرت ایزد[۲۳] تبارك وتعالی بجویم . مردمان عکه گفتند که‌قومی‌مفسد در این راه باشندکه غریب را[۲۴] تعرض رسانند و اگر چیزی داشته باشد بستانند. من

۱ــ نپ : و بر؛ب : در. ۲ــ ب: بیغمبرعلیه‌السلام...؛ نپ : پیغمبرعلیه‌السلام و بساحت . ۳ــ ب ، نپ: مسجد. ٤ــ ب ، نپ :کشته . ٥ــ «ط» کلمه را ندارد . ٦ــ نپ (دراصل) دراز (با خط الحاقی) درازی . ۷ــ نپ (دراصل) مشا (باصلاح جدید) : مینا . ۸ ــ نپ : شا . ۹ــ نپ : زنجیر ها را . ۱۰ــ ب،نپ : روند. ۱۱ــ «نپ» واو ندارد . ۱۲ــب، نپ : زنجیر ها بکشند تاکسی بیگانه ... این . ۱۳ ــ نپ : بردروازهٔ . ١٤ ــ نپ : شدن .
۱٥ــ ب ، نپ: رسند . ۱٦ــ نپ : خویش را. ۱۷ ــ ط : ازآن. ۱۸ــ ط : انبیاء است . ۱۹ــ ب،نپ: کناره‌است. ۲۰ــجملهٔ اخیر در«ط» نیست؛ در«نپ»(اصل) برمکه... (بعد بخط جدید اصلاح کرده‌اند). ۲۱ــ که«بروم‌و»از«نپ»است. ۲۲ــب، نپ: بینم. وکلمهٔ«آن»را نیز ندارند. ۲۳ــکلمه در«نپ» بخط الحاقیست. ٢٤ــنپ، ب: گفتند آنجا... درراه...که هرکرا غریب بینند.

نفقه‌یی که داشتم در مسجد عکه نهادم[۱] و از شهر بیرون‌شدم، از دروازهٔ[۲] شرقی ، روز شنبهٔ بیست و سوم[۳] شعبان سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمایه ، اول روز زیارت قبر عك[۳] کردم، که بانی[٤] شهرستان او بوده است ، و او یکی ازصالحان و بزرگان‌بوده، وچون با من دلیلی نبود که آنراه‌داند متحیّر می‌بودم ، ناگاه ازفضل‌باری تبارك‌وتعالی[۵] مردی عجمی‌بامن‌پیوست که اواز[٦] آذربایجان‌بود و يك‌بار دیگر آن‌مزارات‌متبرّ که‌را دریافته بود[۷]. دوم کرّت بدان عزیمت روی بدان جانب آورده بود[۸]. بدان موهبت شکرانهٔ[۹] باری‌راتعالی وتبارك[۱۰] دو رکعت‌نماز بگزاردم[۱۱] و سجدهٔ شکر کردم که مرا رفیق‌راه بداد تا بر عزمی که‌کرده بودم وفا بکردم . پس[۱۲] بدهی رسیدم که آن را برده[۱۳] میگفتند، آنجا قبر عیش وشمعون علیهما‌السلام[۱٤] را زیارت‌کردم و از آنجا بمغارك[۱۵] رسیدم که‌آن را دامون[۱٦] میگفتند، آنجا نیز زیارت[۱۷] کردم کـه گفتند قبر ذوالکفل است علیه‌السلام[۱٤] و از آنجا بدیهی دیگر[۱٤] رسیدم که‌آنـرا اعلین[۱۸] میگفتند ، و میگفتند قبر هود علیه‌السلام آنجاست[۱۹] ،زیارت وی[۲۰] دریافتم[۲۱] و انـدر حظیرهٔوی[۲۲] درختی خرتوت[۲۳] بود و قبر عزیرنبی[۲٤] علیه‌السلام آنجا بود ، زیارت‌آن‌کردم ، ورو بسوی[۲۵] جنوب برفتم، بدیهی دیگررسیدم[۲٦] که آن‌را حظیره[۲۷] میگفتند . و برجانب مغربی این دیه دره‌یی[۲۸] بود و در آن دره چشمهٔ آبی[۲۹] بود پاکیزه که ازسنگ بیرون می‌آمد وبرابر[۳۰] چشمه بر سرسنگ‌مسجدی کرده‌اند و در آن‌مسجد[۳۱] دو خانه‌است از سنگ ساخته ، و سقف سنگین در زده ، و دری کوچك بر آنجا نهاده ، چنانکه

۱ـ نپ : بنهادم .   ۲ـ نپ : بدروازهٔ .   ۳ ـ نپ : سیوم .   ٤ـ نپ : عکه بانی .
۵ـ ط: باری‌تعالی...؛ب؛ نپ:...همان‌روزمردی .   ٦ـ ط : از اهل.   ۷ـ ط : بوده. وجملهٔ بعد را تاکلمهٔ شکرانه ندارد.   ۸ـ نپ :ودوم کرت‌هم...آورده   ۹ـ ب ، نپ : شکر.   ۱۰ـ ط: باریتعالی‌را؛ نپ:... تقدس و تعالی.   ۱۱ـ بجز «نپ» : بگذاردم .   ۱۲ـ ب، نپ: مراتوفیق میداد... وفامیکردم.   ۱۳ـ ب : پردهٔ ؛ نپ : (دراصل) : بسرون (درروی‌کلمه بخط‌الحاقی) : برده .   ۱٤ـ کلمه‌در«ط» نیست .   ۱۵ـ نپ (دراصل) : بمصارك. (باصلاح جدید) : بمصرکی.
۱٦ـ نپ (دامون‌بخط الحاقی) (اصل): وامع.   ۱۷ـ نپ : زیارتی.   ۱۸ـ نپ :اخرعیان(؟).
۱۹ـ ب ، نپ :وقبر هود علیه‌السلام آنجا بود .   ۲۰ـ ب، نپ: آن .   ۲۱ ـ نپ : دریافتیم .
۲۲ـ ب،نپ: در...او   ۲۳ـ فرتوت؛ (حاشیهٔب) .   ۲٤ ـ ب : النبی .   ۲۵ـ ب ، نپ : روی سوی.   ۲٦ ـ نپ رسیدیم.   ۲۷ـ نپ : خطیرهٔ.   ۲۸ـ نپ: دره .   ۲۹ـ ب ، نپ : آب .   ۳۰ـ ط : بر در .   ۳۱ـ نپ : مسجدی .

مرد[۱] بدشواری در تواند رفتن. و دو قبر نزدیك[۲] یکدیگر آنجا نهاده[۳] یکی از آنِ شعیب علیه‌السلام، و دیگری از آنِ دخترش که زن موسی علیه‌السلام بود[۴]. مردم آن دیه[۵] آن مسجد و مزار را تعهّد نیکو کنند، از پاك داشتن وچراغ نهادن وغیره. و از آنجا بدیهی شدم که آنرا داریل[۶] میگفتند و بر جانب قبلهٔ آن دیه کوهی بود و اندرمیان کوه حظیره‌یی و اندر آن حظیره چهار گور[۷] نهاده بود از آن فرزندان یعقوب علیه‌السلام که برادران یوسف علیه‌السلام بودند. واز آنجا برفتم، تلی دیدم[۸]، زیر[۹] آن تل غاری بود که قبر مادر موسی علیه‌السلام در آن غار بود. زیارت آنجا دریافتم، و از آنجا برفتم دره‌یی[۱۰] پیدا آمد، بآخر آن دره دریایی پدید آمد کوچك، وشهر طبریه بر کنار آن دریاست. طول آن دریا بقیاس شش فرسنگ وعرض آن سه فرسنگ باشد[۱۱] وآب آن دریا خوش وبا مزه[۱۲]، و شهر برغربی دریاست وهمهٔ آبهای گرمابه‌های شهر و فضلهٔ آبها بدان دریا میرود، و مردم آن شهر وولایتی[۱۳] که برکنار آن دریاست همه آب ازاین دریا خورند، و شنیدم که وقتی امیری بدین شهر آمده بود، فرموده بود[۱۴] که راه آن[۱۵] پلیدیها وآبهای پلید از آن دریا بازبندند، چون چنین کردند[۱۶] آب دریا گنده[۱۷] شد، چنانکه نمی‌شایست خوردن، باز فرمود تا همهٔ راه آبهای چرکین که بود[۱۸] بگشودند، باز آب دریا خوش شد.

واین[۱۹] شهر را دیواری حصینست، چنانکه از لب دریا گرفته اند و گرد شهر گردانیده، و از آن طرف که دریاست دیوار ندارد و بناهای[۲۰] بسیار درمیان آبست و زمین آن دریا[۲۱] سنگست و[۲۲] منظرها ساخته‌اند برسر اسطوانهای رخام که اسطوانها در آبست. ودر آن دریا ماهی بسیار ست، و در میان شهر مسجد آدینه است وبر در مسجد چشمه‌ییست، وبرسر آن چشمه گرمابه‌یی[۲۳] ساخته‌اند[۲۴] وآبش[۲۵] چنان گرمست که

۱ـ ط: سر. ۲ ـ نب: بنزدیك. ۳ـ ط: درآنجا باشد. ٤ـ ط: یکی قبر شعیب... و دیگری از آن... که زوجه... بوده. ٥ ـ نپ: دیهه. ٦ـ ب: اربل: نپ: اریل. ۷ـ ط: قبر. ۸ـ نب: برفتیم... دیدیم. ۹ـ ط: در زبر. ۱۰ـ نب: برفتیم درهٔ. ۱۱ـ کلمه در «ط» نیست. ۱۲ـ ب: خوش بامزه. ۱۳ـ ب،ط: ولایت. ۱٤ـ ب، نپ: فرمود. ۱٥ـ نب: این. ۱٦ـ سه کلمهٔ اخیر از «ط» است. ۱۷ـ ط: گندیده. ۱۸ ـ ط: چرکی..؛ نپ: چرکن که درآنجا بود. ۱۹ـ ط: این ۲۰ـ نب: بناها. ۲۱ـ ب، نپ: زمین دریا... ۲۲ـ «نپ» واو ندارد ۲۳ـ نپ: گرمابه‌ها. ۲٤ـ ط: ساخته. ۲٥ـ نپ، ب: وآب.

تا بآب سرد نیامیزند برخود نتوان ریخت ، وگویند آن گرمابه[۱] سلیمان بن داود علیه‌السلام ساخته است ، ومن در آن گرمابه رسیدم[۲] . واندر این شهر طبریه مسجدیست که آنرا مسجد یا سمن گویند ، با جانب غربی ، مسجدی پاکیزه . در میان مسجد دکانی بزرگست و بروی[۳] محرابها ساخته[۴] و گرد برگرد آن دکان[۵] درخت یاسمن نشانده، که مسجد را بآن بازخوانند. ورواقی برجانب مشرقست که[۶] قبریوشع بن نون در[۷] آنجاست، و در زیر آن دکان قبر هفتاد پیغمبرست علیهم السلام که بنی اسرائیل ایشانرا کشته‌اند . و سوی جنوب شهر دریای لوط است و آن آبی[۸] تلخ دارد ، یعنی دریای لوط[۹] که از جانب جنوب طبریه است و آب دریای طبریه بآنجا میرود ، و شهرستان لوط برکنار آن دریاست لیکن[۱۰] هیچ اثری نمانده است . ازشخصی شنیدم[۱۱] که گفت در[۱۲] دریای تلخ که دریای لوطست چیزی میباشد مانند گاوی[۱۳] ازکف دریا فراهم آمده سیاه که صورت گو دارد[۱۴] و بسنگ میماند ، اما سخت نیست ومردم آنرا برگیرند وپاره[۱۵] کنند و بشهرها وولایتها برند ، هرپاره از آن که در زیردرختی کنند هرگز کرم در زیر آن درخت نیفتد و در آن موضع بیخ درخت را زیان نرساند و بستان را[۱۶] ازکرم وحشرات زیر زمین آسیبی نرسد[۱۷] والعهدة علی الرّاوی . وگفت عطّاران نیز بخرند و[۱۸] میگویند کرمی که[۱۹] در داروها افتد وآنرا نقره[۲۰] گویند ، دفع آن نیز کند[۲۱] . و درشهر طبریه حصیر سازند که مصلّی نمازی از آن در همانجا[۲۲] بپنج دینار مغربی بخرند . و[۲۳] در جانب غربی طبریه[۲۴] کوهیست و بر آن کوه پاره سنگ خاره‌ییست[۲۵] بخط عبری بر آنجا نوشته است[۲۶] که بوقت این[۲۷] کتابت ثریا بسر

۱ـ نپ، ط: گرمابه را . ۲ـ ط: بترسیدم . ۳ـ نپ : و برروی . ۴ـ ط: ساخته‌اند.
۵ ـ نپ : دکانی . ۶ـ ب . نپ : و رواقیست ... مشرق . ۷ـ نپ : « در » ندارد .
۸ـ ط ، ب : آب . ۹ ـ سه کلمهٔ اخیر در « ط » نیست . ۱۰ـ ب ، نپ : دریای لوطست اما . ۱۱ـ نپ : سنودم . ۱۲ـ نپ : درآن . ۱۳ـ ط : گاو . ۱٤ـ «ط» جملهٔ «که صورت گو دارد» ندارد . ۱۵ـ نپ : بازه . ۱٦ـ نپ ، ب : و بستان از . ۱۷ـب، نپ: غمی نباشد . ۱۸ـ نپ : که . ۱۹ـ ط : کرمی است . ۲۰ ـ ط : بقره . ۲۱ ـ ب ، نپ : آن کند . ۲۲ـ ط : حصیری ... مصلای نمازی آنرا درهمانجا ؛ ب: . از آنست همانجا .
۲۳ـ ب ، نپ : وآنجا . ۲٤ـ کلمه از «ط» است. ۲۵ ـ ب ؛ نپ: خاره‌است . ۲٦ـ ب، نپ : نوشته‌اند. ۲۷ـ ب ، ط: آن .

حمل بود. و گور ابی هریره آنجاست، بیرون شهر، در جانب قبله، اما کسی آنجا بزیارت[۱] نتواند رفتن، که مردمان آنجا شیعه[۲] باشند، و چون کسی آنجا بزیارت[۱] رود کودکان غوغا و غلبه بسر[۳] آن کس برند و زحمت دهند و سنگ اندازند، ازاین سبب من نتوانستم زیارت آن کردن. و[۴] چون از زیارت آن موضع بازگشتم[۵] بدیهی رسیدم که آنرا کفرکنه[۶] میگفتند و جانب جنوب این دیه پشته ییست[۷]، و برسر آن پشته صومعه یی ساخته‌اند نیکو[۱] و دری استوار بر آنجا نهاده، و گور یونس نبی[۸] علیه السلام در آنجاست و بر در صومعه چاهیست و آبی خوش دارد. چون آن زیارت دریافتم از آنجا باز عکه آمدم[۹] و از آنجا[۱۰] تا عکه چهارفرسنگ بود، و یك روز درعکه بودیم. بعد از آن از آنجا برفتیم و بدیهی رسیدیم که آن را حیفا[۱۱] میگفتند، و تارسیدن بدین دیه[۱۲] در راه ریگ فراوان بود، از آنکه زرگران درعجم[۱] بکاردارند، و ریگ مکی گویند، و این دیه حیفا[۱۳] برلب دریاست و آنجا نخلستان و اشجار بسیاردارد[۱۴]. آنجا کشتی سازان بودند و کشتی‌های بزرگ میساختند[۱۵] و آن کشتیهای دریایی را آنجا[۱۶] جودی میگفتند. از[۱۷] آنجا بدیهی دیگر رفتیم، بیك فرسنگی که آنرا کنیسه[۱۸] میگفتند، از آنجا راه از دریا بگردید و بکوه درشد[۱۹]، سوی مشرق، وصحرا ها و سنگستانها[۲۰] بود که وادی تماسیح[۲۱] میگفتند. چون فرسنگی دو برفتیم دیگربار راه با کناردریا[۲۲] افتاد و آنجا استخوان حیوانات بحری بسیار دیدیم که درمیان خاك و گل معجون شده بود وهمچو سنگ شده، از بس موج که بر آن کوفته بود.

واز آن جا بشهری رسیدیم که آنراقیساریه[۲۳] خوانند، واز عکه تا آنجا هفت فرسنگ بود[۲۴]

۱ــ کلمه در «ط» نیست. ۲ــ نپ: که شیعت. ۳ــ ط: بر. ۴ ــ واو از «ط» است. ۵ــ (حاشیهٔ ب: مواضع؟) ط:... برگشتم. ۶ــ معجم البلدان: کفرکنا. ۷ــ نپ: پشته است. ۸ــ ط: قبر..؛ نپ، ب:... النبی و «نپ» یونس را ندارد. ۹ ــ ب: باعکه...؛ نپ: ...آمدیم... ۱۰ــ نپ(دراصل): واز آنجا مشهد(اصلاح): واز آن مشهد. ۱۱ــ نپ: حیفه. ۱۲ــ نپ: دیهه. ۱۳ــ نپ: دیهه حیف. ۱۴ــ ب: دارند؛ نپ: ودر. ۱۵ــ چهارکلمهٔ اخیر از «ط» است. ۱۶ــ ط: دریای آنجا را، ب: دریای را آنجا. ۱۷ ــ نپ: و از. ۱۸ ــ نپ: کیبس. ۱۹ــ ط: شده. ۲۰ ــ نپ (در متن): شکستکیها (درحاشیه مانند متن ما). ۲۱ــ نپ: تماسیح را. ۲۲ــ ط، ب: بکنار...؛ نپ کلمهٔ دریارا ندارد. ۲۳ــ ب: وآنرا...؛ ط: قیاریه؛ نپ (متن): قاریه (اصلاح): قسریه. ۲۴ــ ط: بود و.

شهری نیکو با آب روان و نخلستان و درختان نارنج و ترنج و باروی حصین و دری آهنین وچشمه های آب روان در شهر ، و مسجد[۱] آدینه‌یی نیکو ، چنانکه چون در ساحت مسجد نشسته باشند تماشا و تفرّج دریاکنند . و خمی رخامین آنجا بود که همچو سفال چینی آنرا تنک کرده بودند چنانکه صد من آب در آن گنجد .

روز شنبه سلخ شعبان[۲] از آنجا برفتیم[۳] همه بر سر ریگ مکی میرفتیم مقدار یك فرسنگ ، و دیگر باره درختان انجیر وزیتون بسیار دیدیم ،همهٔ راه از کوه وصحرا مشجر بود[۴] .چون چند فرسنگ برفتیم بشهری رسیدیم که آنرا کفرسابا[۶] و کفر سلام میگفتند و[۷] ازاین شهر تا رمله سه فرسنگ بود ، و همه راه درختان بود چنانکه ذکر کرده شد .

روز یکشنبه غرهٔ رمضان[۸] برمله رسیدیم ، و از قیساریه[۹] تا رمله هشت فرسنگ بود ، و آن شهرستانی بزرگست و باروی حصین[۱۰] از سنگ و گچ دارد بلند و قوی و دروازه‌های آهنین برنهاده، و از شهر تا لب دریا سه فرسنگست و آب ایشان از باران باشد و اندر هر سرای حوضی[۱۱] باشد که آب باران بگیرند و همیشه از آب[۱۲] ذخیره باشد ، و[۱۳] در میان مسجد آدینه حوضهای بزرگست که چون پر آب باشد هر که خواهد برگیرد و ببرد . و[۱۴] مسجد آنجا را سیصد گام اندر دویست گام مساحت کردم[۱۵] بر پیش صفهٔ آن[۱۶] نوشته بودند که : « پانزدهم محرم سنهٔ خمس و عشرین و اربعمائة اینجا زلزله‌یی بود قوی و بسیاری عمارات[۱۷] خراب کرد، امّا کس را[۱۸] از مردم خللی نرسید » . در ین شهر رخام بسیارست و بیشتر سراها و خانهای مردم مر خمست بتکلّف و نقش ترکیب کرده[۱۹] ورخام را باره‌یی میبرند که دندان ندارد

۱ـ نپ : مسجدی . ۲ـ ط : شوال المعظم. ۳ـ ط : برفتم . ٤ـ ط ، ب : برفتیم . ٥ـ دو کلمهٔ اخیر از «ط» است . ٦ـ ب: آن شهر را کفرسابا؛ نپ : آن شهر را بیا نا؛ ط:... کفرساباد ۷ـ واو از «ط» است . ۸ـ ط: شهر رمضان المبارك. ۹ ـ ط : قیاریه ؛ نپ : ماریه . ۱۰ـ کلمه در « نپ » نیست . ۱۱ـ ب،ط: حوضها. ۱۲ـ نپ : آب باران . ۱۳ـ واو از «ط» است . ۱٤ـ اصل همه جا : و نیز دور . (متن تصحیح حاشیهٔ «ب» است) . ۱٥ ـ ب ، نپ : است. ۱٦ـ آن از «ط» است . ۱۷ـ ب، نپ: بسیار...؛ ط : ... عمارات را . ۱۸ـ نپ : کسی را . ۱۹ـ ط : مرخم است و منقش.

و ریگ مکی در آنجا میکنند واره می کشند برطول عمودها ، نه برعرض،چنانکه[1] چوب، ازسنگ الوُاح میسازند . و انواع و الوان رخامها آنجا دیدم از ملمّع و سبز و سرخ و سیاه و سفید و همه لونی و آنجا نوعی انجیر ست که به از آن هیچ جا نباشد واز آنجابهمه اطراف بلاد میبرند.واین شهر رمله‌را بولایت شام و[2] مغرب فلسطین نسبت‌میگویند[3]. ۵

سیوم رمضان از رمله برفتیم بدیهی رسیدیم که‌خاتون‌میگفتند، واز آنجابدیهی دیگررفتیم که آن را قریة‌العنب میگفتند ، در راه سداب[4] فراوان دیدیم که خودروی بر کوه و صحرا رُسته بود[5] .دراین دیه[6] چشمهٔ آب نیکوی[7] خوش دیدیم که‌ازسنگ بیرون میآمد و آنجا آخرها[8] ساخته بودند و عمارت کرده. از[9] آنجا برفتیم روی بر بالا[10] تصوّر بود که بر کوهی میرویم که چون بدیگر[11] جانب فرو رویم شهر باشد ، ۱۰ چون مقداری بالا رفتیم صحرایی عظیم در پیش آمد، بعضی سنگلاخ وبعضی‌خاکناك، بر سر کوه شهر بیت‌المقدس نهاده است ، و از طرابلس که ساحلست تا بیت‌المقدس پنجاه و شش فرسنگ[12] و از بلخ تا بیت‌المقدس هشتصد و هفتاد[13] وشش‌فرسنگست.

پنجم[14] رمضان سنهٔ ثمان و ثلثین واربعمائه دربیت‌المقدس‌شدیم،یکسال‌شمسی بود که ازخانه بیرون آمده بودیم[15] و مادام در سفر بوده ، که بهیچ جای مقامی و ۱۵ آسایشی[16] تمام نیافته بودیم . بیت‌المقدس را اهل شام و آنطرف[17] قدس گویند، و از اهل آن ولایات کسی که بحج نتواند رفتن درهمان موسم بقدس حاضرشود و بموقف بایستند[18] و قربانی عید کنند[19] چنانکه عادتست . و سال باشد که زیادت ازبیست هزار خلق در اوایل ماه ذی‌الحجه[20] آنجا حاضر شوند و فرزندان[21] آنجا برند و سنّت

۱ـ نپ (متن) : چنانکه (اصلاح) ، مانندە . ۲ ـ « نپ » واو را زده است . ۲۰
۳ـ ب،نپ: فلسطین ومی‌گویند . ٤ ـ ط : سرآب . ٥ ـ ط : خود روی همی رفت .
٦ ـ نپ :و... دیهه . ۷ ـ ب : نیکو . ۸ ـ (متن) آخرها (اصلاح) آجر ها . ۹ ـ ب، نپ : و از . ۱۰ـ ب ،نپ : بربالا کرده . ۱۱ـ ط ، ب : بردیگر. ۱۲ـ نپ:فرسنك‌است.
۱۳ـ ط: هشتاد. ١٤ـ ب ، نپ : خامس . ۱٥ ـ ب ، نپ : بودم . ١٦ـ ط: مقام وآسایش.
۱۷ ـ نپ ، ب : آنطرفها . ۱۸ـ نپ : شوند... بایستند . ۱۹ـ ب : و قربان..؛ نپ : و ۲۵ قربان عید کنند . ۲۰ ـ ط : ذی حجه . ۲۱ ـ « نپ » واو ندارد . و افزوده : آن را (ط: فرزندان‌را . حاشیهٔ ب) .

کنند، و از دیار روم و دیگر بقاع همه ترسایان و جهودان آنجا[1] روند بزیارت کلیسا[2] و کنشت که آنجاست، و کلیسای[2] بزرگ آنجا[3] صفت کرده شود بجای خود.
سواد و رستاق[4] بیت‌المقدس همه کوهستانست، همه کشاورزی[5] و درخت زیتون و انجیر وغیره تمامت بی آبست و نعمتهای فراوان و ارزان باشد و کدخدایان باشند که هریك بنجاه هزار من روغن زیتون در چاهها وحوضها پر کنند و از آنجا باطراف عالم برند ۵ وگویند بزمین شام قحط نبوده است، و از ثقات شنیدم که یکی ازبزرگان پیغمبر ص را بخواب دید وگفت: یارسول‌الله[6] مارا در معیشت یاری کن. پیغمبر ص[7] در جواب فرمود[8]: «نان وزیت شام برمن» ـ اکنون صفت[9] شهر بیت‌المقدس کنم:[10]

شهریست بر سر کوهی نهاده و آب ندارد[11] مگر از باران، و برستاقها چشمه‌های آبست[12]، اما بشهر نیست و گرد شهر باروی حصینست از سنگ و گچ و دروازه ها ۱۰ آهنین، و نزدیك شهر هیچ درخت نیست[13]، چه شهر بر سرسنگ نهاده‌است، وشهری بزرگست که آنوقت که دیدیم بیست هزار مرد در وی بودند[14] و بازار های نیکو و بناهای عالی وهمهٔ زمین شهر بتخته[15] سنگها[16] فرش انداخته، وهر کجا کوه‌بوده‌است و بلندی، بریده‌اند و هموار[17] کرده، چنانکه چون باران بارد همهٔ زمین پاکیزه شسته شود. و در آن شهر صنّاع بسیارند، و[18] هرگروهی را رسته یی[19] جدا باشد و ۱۵ جامع آن مشرقیست[20] و باروی مشرقی شهر باروی جامعست، چون ازجامع بگذری صحرایی بزرگست عظیم[21] هموار و آنرا ساهره[22] گویند و گویند که دشت قیامت

---

۱ ـ ب، نپ: بسیارآنجا. ۲ ـ نپ، ط: کلیسیا. ۳ ـ نپ: آن جا را.
٤ ـ نپ:...وروستاق؛ط:سوادرستاق ٥ـ نپ: کشاورز. ٦ ـ ب، نپ:شنیدم که پیغمبرعلیه‌السلام والصلوة را بخواب دید یکی از بزرگان که گفتی یا پیغمبر خدا (نپ: خدای). ۷ ـ ب، ۲۰ نپ: علیه‌السلام. ۸ ـ ب، نپ: گفتی. ۹ ـ ط: توصیف. ۱۰ ـ نپ: کنیم.
۱۱ ـ ب، نپ: نیست. ۱۲ ـ چشمهای آب هست. ۱۳ ـ از «وگرد شهر» تا اینجا از «ط» است. ۱٤ ـ نپ (متن): بود (اصلاح): بودند. ۱٥ـ نپ (متن): تخته (اصلاح): بتخته. ۱٦ ـ ب: سنگهای. ۱۷ـ ب، نپ: همواره. ۱۸ ـ واو از «ط» است. ۱۹ ـ ط: دستهٔ. ۲۰ ـ ب: و جامع مشرقی است؛ «ط» جمله را ندارد. ۲٥
۲۱ ـ ط: بزرگ وعظیم‌است. ۲۲ ـ نپ: سامره.

آن خواهد بود و حشر مردم آنجا[1] خواهند کرد[2] بدین سبب خلق بسیار از اطراف
عالم بدانجا آمده‌اند و مقام ساخته‌اند، تا در آن شهر[3] وفات یابند، و چون وعدهٔ
حق‌سبحانه و تعالی در رسد بمیعادگاه حاضر باشند - خدایا در آن‌روز پناه بندگان تو
باش و عفو تو، آمین یا[4] رب‌العالمین - بر کنارهٔ آن دشت مقبره‌ییست بزرگ[5] و بسیار
٥ مواضع بزرگوار[6] که مردم آنجا نماز کنند و دست بحاجات بردارند، وایزد سبحانه‌و
تعالی حاجات ایشان[7] رواگرداند، «اللهم تقبّل حاجاتنا واغفرذنوبنا وسیّئاتنا وارحمنا
برحمتك یا ارحم‌الراحمین». میان جامع و این دشت ساهره[8] وادییست عظیم ژرف و
در آن وادی که همچون خندقیست[9] بناهای بزرگست بر نسق‌پیشینیان، و گنبدی‌سنگین
دیدم تراشیده و برسر خانه‌یی نهاده، که از آن عجبتر نباشد، تا خود آنرا چگونه از
١٠ جای برداشته‌اند[10] و در افواه بود که آن خانهٔ فرعون‌است و آن وادی جهنّم. پرسیدم
که این لقب که براین موضع نهاده است؟ گفتند بروزگار خلافت، عمرخطاب رضی‌الله
عنه[11] بر آن دشت ساهره[8] لشکرگاه بزد و[12] چون بدان وادی نگریست گفت این
وادی جهنّمست ومردم‌عوام‌چنین گویند که[13] هرکس‌بسر آن وادی‌شود آوازدوزخیان
شنود که[14] از آنجا برمی‌آید. من‌آنجا شدم، اما چیزی نشنیدم وچون ازشهر بسوی
١٥ جنوب نیم فرسنگی بروند و بنشیبی فرو روند چشمهٔ آب از سنگ بیرون میآید،
آنرا عین سلوان گویند، عمارات بسیار بر سر آن چشمه کرده اند و آب آن بدیهی
میرود و آنجا عمارات بسیار کرده‌اند[15] و بستانها ساخته، و گویند هر که بدان‌آب
سر و تن بشوید رنجها و بیماریهای مزمن از او زایل شود، و بر آن چشمه وقف‌ها
بسیار کرده‌اند و بیت المقدس را[16] بیمارستانی نیکست ووقف[17] بسیار داردو خلق
٢٠ بسیار را دارو و شربت دهند، وطبیبان باشند[18] که از وقف[19] مرسوم ستانند،

١– ط: و مردم آنجاحشر. ٢– نپ «واو» اضافه دارد. ٣– نپ ساخته: در... تا آنجا؛
ب: ساخته... ٤– نپ: «یا» ندارد. ٥– ط: مقبرهٔ بزرگست؛ نپ مقبره‌است... ٦– ط:
بزرگواراست. ٧– ط: ایشان‌را. ٨– نپ سامره. ٩– ب،ط: خندقست. ١٠– ب، نپ:
برداشته باشند. ١١– چهار کلمهٔ اخیر در «ط» نیست. ١٢– نپ «واو» ندارد.
٢٥ ١٣– ب: گویندهرکس که. ١٤– ط: که صدا. ١٥– جملهٔ وآب آن... تا اینجا از «ط» نیست.
١٦– نپ: و در بیت‌المقدس («در» بخط جدید). ١٧– ط: و موقوفه. ١٨– نپ: باشد.
١٩– ط: که ازموقوفه.

و آن[1] بیمارستان و مسجد آدینه بر کنار شهرست از جانب مشرق و یك دیوار مسجد بر کنار وادی[2] جهنّمست . وچون ازسوی بیرون مسجد آن دیوار را کـه با وادیست بنگرند صد ارش باشد ، بسنگهای عظیم بر آورده ، چنانکه گل و گچ درمیان نیست و از[3] اندرون مسجد همه سر دیوارها راستست[4] و ازبرای سنگ صخره که آنجابوده است مسجد را[5] هم آنجا بنا نهاده اند و این سنگ صخره همانست[6] که خـدای عزّ و جلّ موسی علیه السّلام را فرمود[7] تا آن را قبله سازد و چون این حکم بیامد وموسی آنرا قبله کرد بسی[8] نزیست وهم[9] در آن زودی وفات کرد، تا بروزگار سلیمان علیه السّلام که چون قبله صخره بود، مسجد[10] در گرد صخره بساختند، چنانکه صخره درمیان مسجد بود و محراب خلق، وتا عهد پیغمبر ما محمّد مصطفی[11] صلی الله علیه و آله[12] هم آنرا قبله[13] میداشتند[14] و نماز را روی بدانجانب میگزاردند[15] تا آنگاه که ایزد تبارك و تعالی فرمود که قبله خانهٔ کعبه باشد وصفت آن بجای خود بیاید . میخواستم تامساحت این مسجد بکنم ، گفتم اول هیأت و وضع آن نیکو بدانم و ببینم[16] بعدازآن مساحت کنم ، مدتها در آن مسجد میگشتم و نظاره میکردم ، پس درجانب شمالی که نزدیك قبّهٔ یعقوب علیه السّلام است برطاقی نوشته دیدم درسنگ که طول این مسجد هفتصدو چهار ارشست ، وعرض چهار[17] صد وپنجاه وپنج ارش ، بگز ملك ـ و گزملك آنست که بخراسان آنرا گز شایگان گویند، و آن یك ارش و نیم باشد ، چیزکی کمتر ـ زمین مسجد فرش سنگست و درزهایش بارزیز[18] گرفته ، و مسجد[19] شرقی شهرو بازارست که چون از بازار بمسجد روند روی بمشرق بـاشد ، درگاهی عظیم نیکو[20] مقدار سی گز ارتفاع در بیست گز عرض، اندام داده بر آورده‌اند ،ودوجناح بازبریده،

۱ـ ط : درآن . ۲ـ جملهٔ از « شهراست » تا اینجا از «ط» است . ۳ـ در « نپ» « از » بخط الحاقیست . ٤ـ نپ : در (بخط الحاقی) همه سر (ظ : سرتاسر) دیوارها راستیست . ٥ ـ ب ، نپ : مسجد . ٦ ـ ب ، نپ : آنست . ۷ ـ نپ : موسی رافرمود علیه السلام . ۸ ـ ط : وبسی. ۹ ـ ط : که . ۱۰ ـ ط : مسجد را . ۱۱ـ نپ : محمد المصطفی؛ «ط» هر دوکلمه را ندارد . ۱۲ـ ب ، نپ : علیه الصلوة والسلام. ۱۳ـ ب، نپ: هم قبله آن . ۱٤ ـ ط ، ب : میدانستند . ۱٥ ـ نپ : بدانجا میکردند ؛ ب:... میکردند . ۱٦ـ ب : بینـم . ۱۷ ـ کلمه از « ط » است . ۱۸ ـ ب ، نپ : و درز ها بارزیر . ۱۹ـ ط : و مسجد بطرف . ۲۰-ط: نیکودارد .

درگاه و[۱] روی جناح و ایوان درگاه[۲] منقش کرده، همه بمیناهای[۳] ملوّن که در گچ در نشانده‌اند بر نقشی[٤] که خواسته‌اند، چنانکه چشم از دیدن آن خیره ماند، و کتابتی[٥] همچنین بنقش مینا بر آن درگاه ساخته و لقب سلطان مصر بر آنجا نوشته که چون آفتاب بر آنجا افتد شعاع آن چنان باشد که عقل در آن متحیر شود. و گنبدی بس بزرگ بر سر این درگاه ساخته‌اند[٦] از سنگ مهندم[۷]، و دو در بتکلف ساخته، روی درها ببرنج دمشقی، که گویی زر[۸] طلاست، در گرفته[۹] و نقشهای بسیار در آن کرده هریك[۱۰] پانزده گز بالا و هشت گز پهنا و این در را باب داود علیه السّلام گویند. چون[۱۱] از این در[۱۲] در روند بر دست راست دو رواقست بزرگ، هر یك بیست و نه ستون رخام دارد، با سر ستونها و ته ستونهای[۱۳] مرخّم ملوّن درزها بارزیز[۱٤] گرفته و[۱٥] بر سر ستونها طاقها از سنگ زده، بی گل و گچ بر سر هم نهاده، چنانکه هرطاقی چهار پنج سنگ بیش نباشد، و این رواقها کشیده است تا نزدیك مقصوره، وچون از در درروند بر دست چپ که آن شمالست رواقی[۱٦] دراز کشیده است شصت[۱۷] وچهار طاق، همه بر سر[۱۸] ستونهای رخام. و دری دیگرست هم براین دیوار که آنرا باب السقر[۱۹] گویند ودرازی مسجد از شمال بجنوبست تا چون مقصوره از آن باز بریده است، ساحت مربع آمده که قبله در جنوب افتاده است. و ازجانب شمال دو در دیگر ست در پهلوی یکدیگر هریك هفت گز عرض[۲۰] در دوازده گز ارتفاع و این در را باب الاسباط گویند، و چون از این در بگذری هم بر پهنای مسجد که سوی مشرق میرود باز درگاهی عظیم بزرگست و سه در پهلوی هم بر آنجاست، همان مقدار که باب الاسباطست وهمه را بآهن و برنج تکلفات کرده، چنانکه از آن نیکوتر کم[۲۱] باشد. و این در را باب الابواب

۱ـ نپ: او. ۲ ـ ط، نپ: درگاه را. و «را» در «نپ» بخط جدید است. ۳ ـ ط: همه را بمیناهای؛ نپ: همه میناهای. ٤ ـ نپ: بکج در آن... برنقش. ٥ ـ نپ: کتابه. ٦ـ ب، نپ: ساخته. ۷ـ متن مطبوع: منهدم؛ «ط» کلمه را ندارد. ۸ـ ط: زرو. ۹ـ ب: زرکوفته؛ نپ: اصلا درکوفته (اصلاح) ذرکوفته؛ «ط» ندارد. متن تصحیح قیاسیست. ۱۰ـ ط: وهریك. ۱۱ ـ ط: وچون. ۱۲ ـ نپ: دو. ۱۳ ـ ب، نپ: ونعلهای. ۱٤ـ نب: درز آن (متن مطبوع) بارزیر. ۱٥ـ واو از «ط» است. ۱٦ـ نپ: رواق. ۱۷ ـ نپ: شست. ۱۸ـ نپ: «سر» ندارد. ۱۹ـ ط: الشقر. ۲۰ ـ «نپ» کلمه را ندارد. ۲۱ـ ط: کمتر.

گویند از آن سبب که مواضع دیگر درها جفت جفتست مگر این سه در است[۱] و میان آن[۲] دو درگاه که برجانب شمالست، در این رواق که طاقهای آن برپیل پایه‌هاست، قبه‌ییست و این را بستونهای[۳] مرتفع برداشته و آن را بقندیلها و مسرجها بیاراسته‌اند[٤] و آنرا قبهٔ یعقوب علیه السلام گویند، و آن جای نماز او بوده است. و بر پهنای مسجد رواقیست و بر آن دیوار[٥] دریست بیرون آن در دو[٦] دریوزهٔ صوفیانست[۷] و آنجا جایهای[۸] نماز و ۵
محرابهای نیکو ساخته و خلقی از متصوّفه همیشه آنجا مجاور باشند و نماز همانجا کنند، الاّ[۹] روز آدینه که[۱۰] بمسجد درآیند که آواز تکبیر بایشان برسد[۱۱]. و بر رکن شمالی مسجد رواقی نیکوست و قبه‌یی بزرگ نیکو، و بر قبه نوشته است که: «هذا محراب زکریا النّبی علیه السلام». و گویند او اینجا نماز کردی پیوسته. و بر دیوار شرقی در میان[۱۲] جای مسجد درگاهی عظیمست بتکلف ساخته‌اند از سنگ مهندم[۱۳] که گویی ۱۰
از سنگ یکپاره[۱٤] تراشیده‌اند. ببالای[۱٥] پنجاه گز و پهنای[۱٦] سی گز، و نقّاشی و نقاری کرده، و ده[۱۷] در نیکو بر آن درگاه نهاده، چنانکه میان هر دو در بیك پایه[۱۸] بیش نیست، و بر درها تکلف بسیار کرده، از آهن و برنج دمشقی، و حلقه ها و میخها بر آن زده، و گویند این درگاه را[۱۹] سلیمان بن داود علیه السلام ساخته است از بهر پدرش، و چون بدرگاه در روند روی سوی مشرق از آن دو در، آنچه بر دست ۱٥
راستست یکی را[۲۰] باب الرّحمة گویند و دیگر را باب التّوبة. و گویند این[۲۱] در است که ایزد سبحانه و تعالی توبهٔ داود علیه السلام را[۲۲] آنجا پذیرفت. و بر این درگاه

۱ ــ ط : این در . ۲ــ نب : این . ۳ ــ باء «بستونها» الحاقیست . ٤ ــ ط : بقنادیل...؛ ب : بقندیل و.... بیاراسته. ٥ ــ نپ واو اضافه دارد. ٦ــ نپ: درود(یا) : دروو. ۷ ــ نپ (دراصل) : در ویزه (باصلاح) : دریوزه است از صوفیان. و «ب» درحاشیه آورده: از عبارت « و بر پهنای مسجد » تا اینجا درست فهمیده نمیشود و باید مغلوط و محرف باشد. ۲۰
۸ ــ ط ، ب : جاهای . ۹ــ نپ (دراصل) والا. بعد اصلاح شده است . ۱۰ــ «که» از «ط» است . ۱۱ــ نپ (دراصل) نرسد (اصلاح) : برسد . ۱۲ ــ نپ : بمیان . ۱۳ــ «ض» کلمه را ندارد؛ ب : منهدم . ۱٤ــط : از یکپاره سنگ : نب : از سنگ بیکپاره . ۱٥ــنپ : و ببالا . ۱٦ــ نپ : و پهنا ؛ ض : به پهنای . ۱۷ ــ شاید « دو » چنانکه از سطور بعد برمی آید (حاشیهٔ ب) . ۱۸ ــ نپ (اصل): پملبایه(اصلاح) : بیکپایه. ۱۹ ــ « را » در ۲٥
« نپ» بخط الحاقیست . ۲۰ ــ «یکی را» از « ض » است . ۲۱ــ نب: آن. ۲۲- ب ، نپ: « را » ندارد .

مسجدیست نغز، وقتی چنان بوده که دهلیزی ، وکنون[۱] دهلیز را مسجد ساخته اند و آنرا بانواع فرشها بیاراسته و خدّام آن جداگانه باشد ، و مردم بسیار آنجا روند و نمازکنند و تقرّب جویند بخدای تبارك وتعالی بدان که آنجا[۲] توبهٔ داودعلیه‌السلام قبول افتاده همه خلق امیددارند[۳] و از معصیت بازگردندو گویند داود علیه‌السلام‌پای از عتبه دراندرون نهاده بودکه وحی آمد ببشارت که ایزد سبحانه و تعالی توبهٔ او[۴] بپذیرفت، اوهمانجا مقام کرد وبطاعت مشغول شد ومنکه ناصرم درآن مقام‌نمازکردم و ازخدای سبحانه و تعالی توفیق طاعت و تبرّا از معصیت طلبیدم ، خدای سبحانه و تعالی همهٔ بندگان را توفیق آنچه[۵] رضای اودرآنست روزی‌کناد واز معصیت توبه دهاد بحرمة[۶] محمّد وآله‌الطّاهرین.

و بر دیوارشرقی‌چون بگوشه‌یی‌رسدکه‌جنوبیست، و قبله برضلع جنوبیست[۷]، و پیش دیوار شمالی مسجدیست سرداب که بدرجه های بسیار فرو باید شدن و آن بیست گز در پانزده باشد ، و[۸]سقف سنگین برستونهای رخام ومهد عیسی علیه‌السلام[۹] آنجا نهاده است و آن مهد[۱۰] سنگین است و بزرگ چنانکه مردم در آنجا نماز کنند و من درآنجا نمازکردم وآنرا در زمین سخت‌کرده‌اند ، چنانکه نجنبد، وآن مهدیست که عیسی بطفولیّت در آنجا بود و با مردم سخن میگفت و مهد[۱۱] در این مسجد بجای محراب نهاده‌اند و محراب مریم علیهاالسلام‌دراین مسجدست بر جانب مشرق ، و محرابی دیگر ازآن زکریا علیه‌السلام درآنجاست[۱۲] وآیات قرآن که در حقّ زکرّیا و مریم آمده است نیز[۱۳] برآن محرابها نوشته‌اند، وگویند مولد[۱۴] عیسی علیه‌السلام در این مسجد بوده و[۱۵] سنگی از ین ستونها نشان دو انگشت دارد که گویی‌کسی بدو انگشت آنرا بگرفته[۱۶] است ،گویند بوقت وضع حمل مریم آن

۱ــ کلمه از«ط» است . ۲ ــ ط : جویند و بدان سبب که . ۳ــ نپ ، ط:امیدوارند. ۴ ــ ط : او را . ۵ ــ نپ : وآنچه . ۶ ــ ب ، نپ : بحق. ۷ــ (عبارت قدری مضطرب است . حاشیهٔ ب) . ۸ــ « نپ» واو ندارد . ۹ ــ کلمه در «ب» نیست . ۱۰ ــ کلمه در «ط» نیست ؛ نپ : مهدیه . ۱۱ــ نپ :گفت ...؛ ط :... مهدرا . ۱۲- ب، نپ: اینجاست. ۱۳- نپ: بیشتر . ۱۴ــ نپ : مولود. ۱۵ــ واو از«ط»است . ۱۶ــط ، ب: گرفته.

ستون را[۱] بدو انگشت بگرفته[۲] بود ، و این مسجد معروفست بمهدعیسی‌علیه‌السلام،
و قندیلهای بسیار برنجین و نقره گین[۳] آویخته چنانکه همه شبها سوزد. وچون ازدر
این مسجد بگذری هم بر دیوار شرقی چون بگوشهٔ مسجد بزرگ رسند ،مسجدی
دیگرست عظیم نیکو ، دو باره[۴] بزرگتر از مسجد مهد عیسی و آنرا مسجدالاقصی
گویند و آن آنست که‌خدای عزّوجلّ مصطفی[۵] را صلعم شب معراج ازمکه آنجاآورد ۵
و ازآنجا بآسمان شدچنانکه‌درقرآن آنرا یادکرده است: «سبحان‌الّذی اسری‌بعبده
لیلا من‌المسجدالحرام الی‌المسجدالاقصی» الایة* وآنجا را عمارتی بتکلف کرده‌اند
و فرشهای پاکیزه افکنده و خادمان جداگانه ایستاده همیشه[۶] خدمت آنرا کنند[۶]. و
چون بدیوارجنوبی بازگردی‌ازآن گوشه مقداردویست گز پوشش نیست و ساحتست
وپوشش مسجد بزرگ که مقصوره دروست بر دیوار جنوبیست وغربی . این‌پوشش ۱۰
را چهار صد و بیست [۷] ارش طولست درصد و پنجـاه ارش عرض[۸] و دویست
و هشتاد ستون رخامیست و بر سر[۹] اسطوانها طاقی ازسنگ درزده و همه سروتن[۱۰]
ستونها منقش است و درزها را بارزیز[۱۱] گرفته چنانکه ازآن محکم‌تر نتواند بود و
میان دو ستون شش گزست همه فرش رخام[۱۲] ملوّن انداخته و درزها بارزیز[۱۳] گرفته
و مقصوره بروسط‌دیوار جنوبیست بسیار بزرگ‌چنانکه شانزده ستون درآنجاست و ۱۵
قبه‌یی نیزعظیم بزرگ‌منقّش بمینا چنانکه صفت کرده آمد ودرآنجا حصیرهای‌مغربی
انداخته[۱۴] و قندیلها و مسرجهاجدا جدا[۱۵] بسلسله‌هاآویخته است. و محرابی بزرگ
ساخته‌اند ، همه منقش بمینا و دو جانب محراب دو عمود رخام باشد[۱۶] برنگ عقیق

۱ــ نپ «را» ندارد . ۲ــب: گرفته. ۳ــب، نپ: نغرگین. ۴ ــ«دوو» در«نپ» ۲۰
نیست . ۵ــ «ط»: حضرت‌مصطفی‌و . ٦ــ کلمه در «نپ» نیست . ۷ــ «ط»،
جملهٔ «که مقصوره ... » راتا اینجا ندارد . ۸ ــ چهارکلمهٔ اخیر در «ط» نیست . وافزوده:
طولست که مقصوره ازدست‌راست بردیوارجنوبی‌و غربی آنست. پوشش آن‌چهارصدو پنجاه‌ارش‌عرض
۹ــنپ : برسراین ۱۰ ــ نپ : بن ۱۱ــ نپ : درزها را ..؛ ب: ... بارزیر ۱۲ - نپ : خام .
۱۳ــ ب:ارزیر. ۱۴ــنپ (دراصل) : آویخته (اصلاح) انداخته . ۱۵ ــ نپ : سرجها را ۲۵
جداست . ۱٦ــ ب ، نپ : است .

* سورهٔ اسری آیهٔ ۲ .

سرخ. و تمامت ازارهٔ[۱] مقصوره رخامهای ملوّن. و بردست‌راست محراب معاویه است
و بردست چپ محراب عمراست رضی‌الله عنه[۲] و سقف این مسجد بچوب‌پوشیده‌است،
منقش و متکلف، و بر در و دیوار[۳] مقصوره که باجانب ساحتست پانزده درگاهست
و درهای بتکلف بر آنجا نهاده هریك ده‌گز علو در شش‌گز عرض، ده از آنجمله بر
۵ آن دیوار که چهارصد و بیست‌گزست و پنج بر آنکه صدوپنجاه گزست،[۴] وازجملهٔ آن
درها یکی برنجی است[۵] بیش ازحد بتکلّف ونیکویی[۶] ساخته‌اند، چنانکه گویی زرین
است،[۷] بسیم سوخته نقش‌کرده، و نام مأمون خلیفه بر آنجاست، گویند مأمون از
بغداد فرستاده است، وچون همهٔ درها باز کنند اندرون مسجد چنان روشن شود که
گویی ساحت بی‌سقفست اما وقتی‌که باد و باران باشد درها[۸] باز نکنند، روشنی از
۱۰ روزنها[۹] باشد. و برچهارجانب‌این‌پوشش‌از آن‌هرشهری‌ازشهرهای‌شام‌وعراق‌صندوقهاست
و مجاوران نشسته، چنانکه اندر مسجد الحرامست[۱۰] بمکه، شرفهاالله تعالی.
و از بیرون پوشش بر دیوار بزرگ‌که ذکر رفت رواقی است[۱۱] بچهل ودو طاق وهمهٔ
ستونهایش[۱۲] از رخام ملوّن و این رواق بارواق مغربی پیوسته است[۱۳] و در اندرون
پوشش حوضیست در زمین[۱۴] که چون سر نهاده باشد بازمین مستوی باشد جهت آب
۱۵ تا چون باران آید در آنجا رود. و بردیوار جنوبی دریست و آنجا متوضاست و آب،
که اگر کسی محتاج وضو[۱۵] شود در آنجا رود وتجدید وضو کند، چه اگر ازمسجد
بیرون شود بنماز نرسد و نماز فوت شود از بزرگی مسجد وهمهٔ پشت‌بامها بارزیز[۱۶]
اندوده باشد و در زمین مسجد حوضها و آبگیرها بسیارست در[۱۷] زمین بریده، چه
مسجد بیکباره[۱۸] برسر سنگست، چنانکه هرچند باران ببارد هیچ آب‌بیرون نرود و
۲۰ تلف نشود[۱۹] همه در آبگیرها رود ومردم برمیدارند. وناودانها از ارزیز[۱۶] ساخته که

۱ـ نپ: آزار. ۲ـ ط: عمر. ۳ـ کذا (ظ: وبردو دیوار؟ حاشیهٔ ب).
۴ـ (در حاشیهٔ ب توضیحی راجع به ارش وگز آمده است‌که در فهرست‌لغات خواهیم آورد).
۵ـ ب، ط: برنجی. ۶ـ نپ: نیکو. ۷ـ «ط» و بسیم. ۸. نپ: بارندگی ...
و درها. ۹ـ نپ (در اصل): روز (اصلاح): روزنها. ۱۰ـ نپ، ب: مسجد حرامست.
۲۵ ۱۱ـ (در حاشیه «ب» راجع بکلمهٔ رواق توضیحی است که در فهرست لغات خواهیم آورد).
۱۲ـ ب؛ نپ: ستونهاش. ۱۳ـ نپ: پیوسته. ۱۴ـ ب، نپ: حوضی‌درزمین‌است. ۱۵ـ ب: وضوی؛
نپ: وضویی. ۱۶ـ ب: ارزیر. ۱۷ـ ط: که در. ۱۸ـ ب، نپ: بیکبار. ۱۹ـ واو از «ط» است.

آب بدانها فرود[۱] آید و حوضهای سنگین در زیر ناودانها نهاده و[۲] سوراخی در زیر آن که آب از آن سوراخ بمجری رود و بحوض رسد ، ملوّث ناشده ، و آسیب بوی نارسیده[۳] . و در سه فرسنگی شهر آبگیری دیدم عظیم که آبها که از کوه فرود آید در آنجا جمع شود و آن را راهی ساخته‌اند[۴] که بجامع شهر رود،ودر همهٔ شهر فراخی آب درجامع باشد . اما در همهٔ[۵] سراها حوضهای آب باشد از آب باران ،که آنجا جز آب باران نیست ، وهرکس آب بام خود گیرد. وگرمابه ها وهرچه باشد همه از آب باران باشد و این حوضها که درجامعست هرگز محتاج عمارت نباشد که سنگ خاره است و اگر شقّی یا سوراخی بوده باشد چنان محکم کرده‌اند که هرگز خراب نشود . و چنین گفتند که این را سلیمان علیه‌السلام کرده است، وسر حوضها چنانست که چون تنوری، وسرچاهی سنگین‌ساخته[۶] است‌برسرهرحوضی، تاهیچ چیزدرآن‌نیفتد ، وآب آن شهر از همهٔ آبها خوشترست و پاکتر ، و اگر اندك بارانی ببارد تا دو سه روز ازناودانهاآب میدود ، چنانکه هوا صافی شود واثرازابر[۷] نماند[۸]، هنوز قطرات باران همی چکد[۹] .

گفتم[۱۰] که شهر بیت‌المقدس برسر کوهیست[۱۱] و زمین هموار نیست، امامسجدرا زمین هموار و مستویست و از بیرون مسجد ، بنسبت مواضع هرکجا نشیبست دیوار مسجد بلندترست ازآنکه ، پی برزمین نشیب نهاده‌اند ، و هرکجا فرازست[۱۲] دیوار کوتاه‌ترست، پس بدان موضع که‌شهر ومحله‌ها درنشیبست[۱۳] مسجدرادرهاست که همچنانکه نقب[۱۴] باشد، بریده‌اند ، و بساحت مسجد بیرون آورده ، واز آن درها یکی را «باب‌النّبی»ص[۱۵] گویند ، و این در از جانب‌قبله‌یعنی جنوبست[۱۶] واین‌راچنان ساخته‌اند که ده گز پهنا دارد و ارتفاع بنسبت درجات[۱۷] جایی پنج گز علوّ دارد یعنی

۱ـ ب : بدان...؛ نپ: بدان فرو . ۲ـ واو از «ط» است . ۳ـط،ب : نرسیده .
٤ ـ ط :راه ...؛ ب : راه‌ساختند . ٥ـ کلمه در «نپ» نیست . ٦ـ ب،ط «ساخته» ندارد .
۷ـ «ازابر» مخصوص«ط» است . ۸ـ نپ: نمانده . ۹ نپ: می‌چکد. ۱۰ـ نپ: گفتیم .
۱۱ـ نپ :کوهست . ۱۲ـ نپ : فرازیست. ۱۳ـ نپ : نشیب . ١٤ ـ نپ : لقب .
۱٥ـ ب ، نپ . علیه‌الصلوة والسلام . ١٦ـ ط : جنوبیست . ۱۷ ـ ط: بیست درجه .

سقف این ممر ، در جایی[1] بیست گز علوّست. و بر پشت آن پوشش مسجدست، و آن ممر چنان محکمست که بنایی بدان عظیمی بر پشت آن ساخته‌اند و درو هیچ اثر نکرده. و در آنجا سنگها بکار برده‌اند که عقل قبول نکند که قوّت بشری بدان رسد که آن سنگ را نقل و تحویل کند. ومیگویند آن عمارت را سلیمان بن داود علیه‌السلام کرده است و پیغمبر ماصم[2] درشب معراج از آن راه‌گذر[3] درمسجد آمد و این باب برجانب راه مکه است ، وبنزدیك در، بردیوار، باندازهٔ سپری بزرگ برسنگ نقشیست[4] گویند که حمزة بن عبدالمطلب عم رسول‌صم[5] آنجا نشسته است سپری بر دوش‌بسته ، پشت بر آن دیوار نهاده ، و آن[6] نقش سپر اوست. و براین در مسجد که این ممر ساخته‌اند دری[7] بدو مصراع بر آنجا نشانده ، دیوار مسجد از بیرون قریب پنجاه گز ارتفاع دارد وغرض از ساختن این در آن بوده‌است[8] تا مردم آن محله‌را که این ضلع مسجد با آنجاست بمحلهٔ دیگر نباید شد . وچون[9] درخواهند رفت بردر[10] مسجد ازدست راست[11] سنگی در دیوارست، بالای آن پانزده ارش[12] و عرض آن چهار ارش[13] . در ین مسجد از ین بزرگتر هیچ سنگی نیست ، اما سنگهای چهار گز وپنج گز بسیارست که بر دیوارها[14] نهاده‌اند از زمین ، به‌سی[15] وچهل گز بلندی. و در پهنای مسجد دریست مشرقی که آن را « باب‌العین » گویند که چون از این در بیرون روند[15] و بنشیبی فرو روند آنجا چشمهٔ سلوان است.ودری دیگرست همچنین درزمین برده، که آنرا باب‌الحطة[17] گویند.وچنین گویند که این در آنست که خدای‌عزّوجلّ بنی‌اسرائیل‌را بدین‌درفرمود در رفتن بمسجد ، قوله[18] تعالی : « ادخلواالباب سجّداً وقولواحطة نغفرلکم خطایاکم و سنزیدالمحسنین »[19] و دری دیگرست و آن‌را«باب‌السّکینه»گویند و در دهلیز آن مسجدیست با محرابهای بسیار ودراولش‌بسته[20] است که کسی در نتواندشد[21] .گویند

۱ـ ط، ب : جاها . ۲ـ ب، نپ: علیه‌الصلوات(نپ: الصلوة) والسلام. ۳ـ ب،ط: رهگذر.
٤ ـ ط : نقش‌است . ٥ ـ ب ، نپ : علیه‌السلام . ٦ ـ نپ : آن . ۷ ـ نپ : و دری .
۸ـ ط: بوده. ۹ـ ب،ط: چون. ۱۰ـ ب،ط: و بردر. ۱۱ـ نپ بخط الحاقی. ۱۲ـ نپ: یازده .
۱۳ ـ نپ : چهار ارش علو و ؛ ب : و چهارارش عرض همچنین . ١٤ ـ ب ، نپ : دیوار .
۱۵ـ ط : پستی . ١٦ ـ کلمه در « ط » نیست . ۱۷ ـ نپ : الخطه . ۱۸ـ ط : بمسجد را لقوله . ١٦ـ سورهٔ۲ (بقره) آیهٔ ۵۵ ۲۰ـ نپ : (دراصل) : بس ، (اصلاح) : بسته .
۲۱ـ اصل: نتوان . متن تصحیح قیاسیست .

تابوت سکینه که ایزد تبارك و تعالی در قرآن یاد کرده است آنجـا نهاده است که فرشتگان بر گرفتندی . و جملهٔ درهای جامع بیت‌المقدس از[1] زیر و بالای[16] نه دراست که صفت کرده آمد.[2]

صفت دکان که میان ساحت جامعست و سنگ صخره کـه پیش از ظهور اسلام آن قبله بوده است- برمیان آن دکانی[3] نهاده است و آن[4] دکان[5] از بهر آن کرده‌اند که صخره بلند بوده است و نتوانسته‌اند[6] که آنرا بپوشش درآورند . این دکان[7] اساس نهاده‌اند[8] سیصد و سی ارش در سیصد ارش ، ارتفاع آن دوازده گز ، صحن آن هموار و نیکو ، بسنگ رخام و دیوارهاش[9] همچنین،[10] درز های آن بارزیز[11] گرفته و چهار سوی آن بتخته سنگهای رخام همچون حظیره کرده. و این دکان[12] چنانست که جـز بدان راهها که بجهة آن ساخته‌اند ، بهیچ جای دیگر بر آنجا نتوان شد و چون بـر دکان[5] روند ، بر بام مسجد مشرف باشند. و حوضی درمیان این دکان[5] در زیرزمین ساخته‌اند که همهٔ بارانها که بر آنجا بارد آب[12] بمجرایها[13] در ین حوض رود . وآب این حوض از همهٔ آبها که درین مسجد ست پاکیزه‌تر و خوشترست . و چهار قبّه در این دکان[5] است، ازهمه بزرگتر قبّهٔ صخره است که آن قبله بوده‌است .

صفت قبّهٔ صخره - بنای مسجد را چنان نهاده است که دکان بمیان ساحت آمده و قبّهٔ صخره بمیان دکان وصخره بمیان قبّه. و این[14] خانه‌ییست مثمّن راست، چنانکه هر ضلعی از این هشتگانه سی و سه ارش است . و چهار در بر چهـار جانب آن نهاده ، یعنی مشرقی و مغربی و شمالی و جنوبی ، ومیان هر دو در ضلعیست و همـهٔ دیوار بسنگ[15] تراشیده کرده‌اند مقدار بیست ارش ، و صخره را بمقدار صد گز دور باشد

۱ـ ب، نپ: «جامع» و «از» ندارند . ۲ـ ب ، ط : کرده‌ام . ۳ـ ط: دکان. ٤ ـ کلمه در « نپ » نیست . ٥ـ نپ: دکانی. ٦ ـ ب ، ط : نتوانسته . ۷ ـ نپ... دکانی :ف : بر این دکان . ۸ ـ «ط» کلمهٔ عرض اضافه دارد . ۹ ـ ط : دیوارهایش . ۱۰ - نب . ودرزهای . ۱۱ ـ ب: بارزبر . ۱۲ـ نپ :آب آن. ۱۳ـ ط: بمجرابها (ظ بمجریها ـ حدس حاشیهٔ «ب») . ١٤ ـ (یعنی قبهٔ صخره . حاشیهٔ «ب») . ١٥ ـ نپ (در اصل:) بر سنگ (اصلاح) : از سنگ . ١٦ـ ط : وصخره .

و نه شکلی راست دارد ، یعنی مربع یا مدوّر[1] بل سنگیست نامناسب اندام[2] چنانکه سنگهای کوه باشد[3] و بچهار جانب صخره چهار ستون بنا کرده اند مربع ، ببالای دیوار خانهٔ مذکور ، و میان هر دوستون از[4] چهار گانه، جفتی اسطوانهٔ رخام قایم کرده همه ببالای[5] آن ستونها، و برسر آن دوازده ستون و اسطوانه بنیاد گنبدی است[6] که صخره در زیر آنست ، و دور صد و بیست ارش باشد و میان دیوار خانه و این ستون ها و اسطوانها، یعنی آنچه مربعست و بناکرده‌اند ستون میگویم[7] و آنچه تراشیده واز یك[8] پاره سنگ ساخته ، مدوّر، آنرا اسطوانه میگویم[7]. اکنون میان این ستونها و دیوار خانه[9] شش ستون دیگر بناکرده‌است ، ازسنگهای مهندم[10] ومیان هر دوستون سه عمود رخام ملوّن بقسمت[11] راست نهاده، چنانکه درصف اوّل میان دوستون دوعمود بود، اینجا میان دو ستون سه عمود[12] است و سر ستونها را بچهار شاخ کرده، که هر شاخی پایهٔ طاقی است و بر سر هر[13] عمودی دو شاخ ، چنانکه بر سرهر[14] عمودی پایهٔ دو طاق و بر سر هر ستونی پایهٔ چهارطاق افتاده است، آنوقت این گنبد عظیم برسراین دوازده ستون[15] که بصخره نزدیکست چنانست که از فرسنگی بنگری[16] آن قبّه چون سر کوهی پیدا باشد ، زیراکه از بن گنبد تا سر گنبد سی ارش باشد و برسر بیست گز دیوار و ستون نهاده است، که آن دیوارخانه است وخانه[17] بر دکان[18] نهاده است که آن دوازده گز ارتفاع دارد ، پس از زمین ساحت مسجد تا سر گنبد شصت ودو گز باشد . وبام و سقف این خانه بنجارت پوشیده است و بر سر ستونها و عمودها و دیوار ها[19] بصفتی[20] که مثل آن کم افتد ، وصخره مقدار بالای مردی اززمین برترست. وحظیره‌یی از رخام برگرد او[21] کرده اند . تا دست بوی نرسد . و صخره سنگی کبودرنگست

---

۱ ـ ط : یعنی مدور یا مربع . ۲ ـ ب ، نپ : ... سنگی.... اندامست . ۳ ـ ب، ط: کوهی . ٤ ـ « ط » ، « از » ندارد . ٥ ـ ط : بالای . ٦ ـ نپ (دراصل) : گنبد . (اصلاح) گنبدیست . ۷ـ نپ : می گوئیم . ۸ ـ ط : بیك . ۹ـ ظاهراً شش کلمهٔ اخیر تکرار شده‌است. ۱۰ـ ط : منهدم. ۱۱ ـ ط : و بقسمت . ۱۲ ـ (از عمود گویا مراد اسطوانه است . حاشیهٔ ب) . ۱۳ ـ کلمه از « نپ است » . ۱٤ ـ کلمه از « ط » است .
۱٥ـ ط : ستون است . ۱٦ ـ ط : نیکوی . ۱۷ ـ (مراد ازخانه قبهٔ صخره است . حاشیهٔ ب) .
۱۸ ـ نپ : دکانی . ۱۹ ـ نپ ، ب : دیوار . ۲۰ـ ب، نپ : بصنعتی . ۲۱ـ ط: آن .

و هرگزکس[۱] پای برآن ننهاده است . و ازآنسو که قبله است یکجای نشیبی دارد و چنانست که گویی برآنجاکسی[۲] رفته است و پایش بدان سنگ فرو رفته‌است،چنانکه گویی ِ گل‌نرم بوده که نشان‌انگشتان پای درآنجا بمانده است[۳] وهفت پی‌چنین برش است و چنان شنیدم که ابراهیم علیه‌السّلام آنجا بوده است و اسحق علیه‌السّلام کودک بوده است و[٤] برآنجا رفته وآن نشان پای اوست . و درآن[٥] خانهٔ صخره‌همیشه‌مردم باشند[٦] از مجاوران و عابدان، و خانه را[٧] بفرشهای نیکوبیاراسته‌اند ازابریشم‌وغیره ، و از میان خانه بر سر صخره قندیلی نقره‌آویخته[۸] است بسلسلهٔ نقره‌گین[۹] و در این خانه بسیار قنادیل نقره است، بر هر یکی نوشته‌که وزن‌آن چندست وآن قندیلها[۱۰] سلطان مصر ساخته است چنانکه[۱۱] حساب برمیگرفتم[۱۲] یکهزارمن نقره آلات[۱۳] در آنجا بود و شمعی[۱٤] دیدم هم‌آنجا بس بزرگ چنانکه هفت ارش درازی او بود و ستبری‌سه شبر ، همچون[۱٥] کافور سپید[۱٦] و بعنبر سرشته بود[۱۷] وگفتندهرسال سلطان مصر شمع بسیار[۱۸] بدانجا فرستد و یکی از این بزرگ باآن‌باشد[۱۹] ونام سلطان‌بزر، برآن[۲۰] نوشته. و این مکان[۲۱] جاییست که سیوم خانهٔ خدای سبحانه و تعالی است ، چه میان علمای دین معروفست که هر نمازیکه در بیت‌المقدس گزارند[۲۲] ببیست و پنجهزار نماز قبول افتد ، وآنچه بمدینهٔ رسول ص[۲۳] کنند هرنمازی بپنجاه هزار نمازشمارند، وآنچه بمکهٔ معظمه[۲٤] شرّف‌الله تعالی[۲٥] گزارند بصد هزار نماز

۱ ــ ب ، نپ :کسی . ۲ ــ نپ : بخط الحاقی . ۳ ــ ط : بمانده . ٤ ــ واواز «ط» است. ٥ ــ نپ :این . ٦ ــ نپ : باشد . ۷ ــ ب : خانه ؛ نپ (بخط الحاقی) : خانه را . ۸ــ ط : ب : برآویخته‌است . ۹ ــب : نقرگین . ۱۰ ــ نپ (بخط الحاقی) : قندیلها را ؛ ط : قندیلها را . ۱۱ ــ اصل همه جا : چنانچه (متن تصحیح قیاسیست) . ۱۲ ــ ب ، نپ: میگرفتم . ۱۳ ــ نپ :آلت . ۱٤ ــ بجز « نپ » : شمعی. ۱٥ ــ ب، نپ : چون . ۱٦ ــ ب : زباجی ؛ نپ : رباحی (ظ: رباحی حاشیهٔ «ب») اما صحیح ریاحی است . ۱۷ــکلمه در « نپ » نیست . ۱۸ ــ بجز « نپ » : بسیارشمع . ۱۹ــط ، ب و «نپ»اصلاح شده : و یکی ازآنها این بزرگ باشد . متن ما از «نپ» است قبل از اصلاح . ۲۰ ــ ط : بر زیرآن ؛ نپ : (در اصل) :آنجا ، (ظ:آنخانه؟ . حاشیهٔ ب) (اصلاح):آن. ۲۱ــ کلمه از«ط» است. ۲۲ــ اصل:گذارند (در هر سه موضع) (متن تصحیح حاشیهٔ «ب» است) . ۲۳ــ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ۲٤ ــ نپ : بمکه گزارند . ۲٥ــ سه کلمهٔ اخیر دد «ط» نیست .

قبول افتد، خدای عزّ وجلّ همهٔ بندگان خود را توفیق دریافت آن روزی کناد.

گفتم[1] که همهٔ بامها و پشت گنبدها را بارزیز[2] اندوده‌اند و بچهار جانب خانه درهای بزرگ برنهاده است دو مصراعی[3] از چوب ساج، و آن درها پیوسته بسته باشد. و بعد از این خانه قبّه‌ییست که آن را قبّهٔ سلسله گویند و آن آنست که سلسلهٔ[4] داود علیه‌السلام آنجا آویخته است که غیر از خداوند[5] حق را دست بدان نرسیدی وظالم و غاصب را دست از آن کوتاه آمدی[6] و این معنی نزدیك علما مشهورست، و آن قبّه بر سر هشت عمود رخامست وشش ستون سنگین، و همهٔ جوانب قبّه گشاده است، الا[7] جانب قبله که تا سر بسته است ومحرابی نیکو در آنجا ساخته. وهم برین دکان قبّه‌یی دیگرست بر چهار عمود رخام[8] و آنرا نیز جانب قبله بسته است[9]، محرابی نیکو بر آن ساخته، آن را قبّهٔ جبرئیل علیه‌السلام گویند، و فرش در این گنبد نیست، بلکه زمینش خود[10] سنگست که هموار کرده اند، گویند شب معراج براق را آنجا آورده اند تا پیغمبر[11] صم[12] رکوب کرد. واز پس آن[13] قبّه‌یی دیگرست که آنرا قبهٔ رسول[14] صم[12] گویند، میان این قبّه وقبهٔ جبرئیل بیست ارش باشد، واین قبه نیز بر سر[15] چهار ستون[16] رخامست و گویند شب معراج رسول صم[12] اول بقبّهٔ صخره نماز کرد[17] و دست بر صخره نهاد وچون بیرون می آمد صخره از برای جلالت او برخاست و رسول صم[12] دست بر صخره نهاد تا بازبجای خود شد وقرار گرفت وهنوز[18] آن نیمه معلّقست، ورسول صلی الله علیه و آله[15] وسلم از آنجا بآن[19] قبه آمد که بدو منسوبست و بر براق نشست و تعظیم این[20] قبه از آنست. ودرزیر صخره غاریست بزرگ چنانکه[21] همیشه شمع در آنجا افروخته باشد و گویند چون صخره حرکت برخاستن کرد زیرش

---

۱ ــ نپ : گفتیم؛ ط : و گفتم. ۲ ــ ط : ... از ار زیز؛ ب : گنبدها بار زیز. ۳ ــ ب، نپ : دو مصراع. ٤ ــ کلمه از «نپ» است. ۵ ــ نپ : صاحب. ٦ــ ب، نپ : دست بدان نرسیدی. ۷ ــ ط : جز. ۸ ــ نپ : رخامین. ۹ــ ط : دوخته است.
۱۰ ــ ط : خورده. ۱۱ ــ نپ : پیغمبر ما. ۱۲ ــ نپ، ب : علیه‌الصلوة والسلام.
۱۳ ــ نپ : این. ۱٤ ــ نپ : رسل. ۱۵ــ کلمه از «ط» است. ۱٦ــ اینجا گویا ستون را مرادف اسطوانه استعمال کرده است چه تعریف سابق‌الذکر ستون با رخام بودن این گویا نمیسازد (حاشیهٔ ب). ۱۷ــ ط : کرده. ۱۸ ــ نپ : هنوز. (بدون واو) ۱۹ــ نپ : باین.
۲۰ ــ نپ : آن. ۲۱ــ ط، ب : چنانچه.

خالی شد وچون قرار گرفت همچنان بماند .

صفت درجات راه دکان که بر ساحت جامعست ـ بشش موضع راه بر دکانست و هریکی را نامیست : از جانب قبله دو راهست[۱] که بآن درجه ها برروند که چون بر میان جای[۲] ضلع دکان بایستند یکی از آن درجات بردست راست باشد ودیگری[۳] بر دست چپ ، آنرا که بردست راست بود مقام النّبی صم[۴] گویند وآنرا که بردست چپ بود مقام غوری . و مقام النّبی[۵] از آن گویند که شب معراج پیغمبر صم[۶] بر آن درجات بر دکان رفته است و از آنجا در قبّهٔ صخره رفته . و راه حجاز نیز بر آنجانب است . اکنون این درجاترا پهنای[۷] بیست ارش باشد، همهٔ درجه ها ازسنگ تراشیدهٔ مهندم[۸] چنانکه هر درجه یکپاره[۹] یا دو پاره سنگست مربّع بریده و چنان ترتیب داده[۱۰] که اگرخواهند با[۱۱] ستور بآنجا برتوانند[۱۲] شد ، و بر سر درجات چهارستونست ، از سنگ رخام سبز ، که بزمرّدشبیه است ، الاّ آنکه[۱۳] برین رخامها نقطه بسیارست ازهر رنگ . وبالای هر عمودی از این ده ارش باشد و سطبری چندانکه درآغوش دومرد گنجد ، و بر سر این چهار عمودسه طاق زده است چنانکه یکی مقابل درجه[۱۴] ودو بر دو جانب ، و پشت طاقها راست کرده و این را شرفه وکنگره برنهاده چنانکه مربعی مینماید و این عمودها و طاقها را همه بزر[۱۵] و مینا منقّش کرده اند چنانکه از آن خوبتر نباشد. و دارافزین دکان همه سنگ رخام سبز منقّطست وچنانست که گویی بر[۱۶] مرغزار گلها شکفته است . و مقام غوری چنانست که بریك موضع سه درجه[۱۷] بسته است : یکی محاذی دکان ، و دو بر جنب دکان ، چنانکه از سه جای مردم برروند ، و از[۱۸] اینجا نیز بر سه درجه همچنان عمودها نهاده است وطاق بر سر آن زده و شرفه

۱ ـ ط ، ب : دو راهیست . ۲ ـ ط ، ب : جایی . ۳ ـ ط ، ب : دیگر .
٤ ـ ب : نپ ، علیه السلام . ٥ ـ ط : النبی صم . ٦ ـ ب ، نپ : علیه الصلوة والسلام.
۷ ـ نپ : پهنا . ۸ ـ ط : منهدم . ۹ ـ ب، ط : بیکپاره . ۱۰ ـ نپ : بترتیب ساخته ؛ ب : ... ساخته . ۱۱ ـ « با » در « نپ » بخط الحاقیست . ۱۲ ـ نپ : توانند .
۱۳ ـ بجز « ط » : برآنکه . ١٤ـ ب، ط : در. ١٥ـ نپ : بر. ١٦ـ در « نپ » « بر » بخط الحاقیست . ۱۷ ـ کلمه در «ط» نیست . ۱۸- ظاهراً «از» زائد باشد.

نهاده و درجات هم بدان ترتیب که آنجا گفتم[1] از سنگ تراشیده، هر درجه دو یا سه پاره سنگ طولانی ، وبر پیش ایوان نوشته بزر وکتابهٔ[2] لطیف که : « امر به‌الامیرلیث الدوله نوشتکین[3] غوری » . وگفتند این لیث‌الدوله بندهٔ سلطان مصر بوده‌است[4] واین راهها و درجات وی ساخته است[5] وجانب مغربی دکان هم دوجایگاه درجها بسته‌است و راه کرده ، همچنان بتکلّف که‌شرح دیگرهارا گفتم[1]. و برجانب مشرقی‌هم راهیست همچنان بتکلف ساخته و عمودها زده وطاق ساخته وکنگره برنهاده، آنرا مقام شرقی گویند . و ازجانب شمالی راهیست از همه عالی‌تر وبزرگتر وهمچنان عمودهاوطاقها ساخته‌وآنرا مقام‌شامی[6] گویند، وتقدیر کردم که بدین شش راه که ساخته‌اندصدهزار دینار خرج شده باشد .

و بر ساحت مسجد ، نه بر دکان، جاییست چندانکه مسجدی‌کوچك‌برجانب شمالی،که آنرا چون حظیره ساخته‌اند ازسنگ تراشیده ودیوار او ببالای مردی‌بیش نباشد[7] وآنرا محراب داود[8] گویند. و نزدیك‌حظیره سنگیست ببالای‌مردی که‌سروی چنانست که زیلوی[9] کوچك‌بر آن[10] موضع‌افتد[11] سنگ ناهموار ، وگویند‌این‌کرسی سلیمان‌علیه‌السلام[12] بوده‌است‌و گفتند که‌سلیمان‌علیه‌السلام بر آنجانشستی‌بدانوقت که عمارت مسجد همی‌کردند . این معنی در جامع بیت‌المقدس دیده بودم وتصویر کرده و همانجا بر روزنامه‌یی‌که داشتم‌تعلیق زده.[13] از نوادر بمسجد[14] بیت‌المقدس درخت جوز[15] دیدم .

پس‌ازبیت‌المقدس زیارت[16] ابرهیم خلیل‌الرّحمن علیه‌السلام[17] را عزم‌کردم[18] ، چهارشنبهٔ غرهٔ ذی‌القعدهٔ سنهٔ ثمان[19] وثلثین‌واربعمایه[20] . ازبیت‌المقدس تاآنجاکه آن

---

١ ـ نب : کفتیم . ٢ ـ ط : کتابت ٣ ـ نپ : توشتکین . ٤ ـ ط ، ب: بوده . ٥ ـ ط : ساخته . ٦ ـ نپ : السامی . ٧ ـ ب ، نپ : باشد . ٨ ـ ط:داودعلیه‌السلام. ٩ ـ نپ (در اصل) : ربلولی (اصلاح) : ریلولی . ١٠ ـ ب : کوچکتر ازآن . ١١ـ این جمله از « سروی » تا اینجا مضطرب ب و نامفهوم است و لابدتحریفی وغلطی درآن هست (حاشیهٔ ب) . ١٢ ـ علیه‌السلام از « ط » است . ١٣ ـ مقصود از این عبارت چیست و بکجا راجعست ؟ (حاشیهٔ ب) . ١٤ ـ نپ : بمسجد آدینه . ١٥ ـ ب : حور ؛ نپ : خورد (= مورد ؛ حاشیهٔ ب) . ١٦ ـ نپ : بزیارت . ١٧ ـ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ١٨ ـ ط :کرده . ١٩ـ کلمه در« نپ» نیست . ٢٠ ـ «ط» افزوده: بجانب مقصود حرکت نمود .

مشهدست شش فرسنگست و راه سوی جنوب میرود و در[1] راه دیهـای بسیارست و زرع[2] وباغ بسیار[3] و درختان بی‌آب ، از انگور و انجیر و زیتون وسماق خود روی[3] نهایت‌ندارد[4]. بدوفرسنگی شهر چهار دیه‌است‌و آنجا چشمه‌ییست‌و باغ وبساتین‌بسیار وآنرا فرادیس گویند ، خوشی موضع را[5]. و بیکفرسنگی‌شهر‌بیت‌المقدس ترسایان‌را جاییست که آنرا عظیم بزرگ میدارند و همیشه قومی آنجا مجاور باشند و زایـران بسیار رسند و آنرا بیت‌اللحم گویند و ترسایان قربان[6] آنجاکنند و از روم آنجا بسیار آیند و من آنروز که ازشهر بیامدم[7] شب آنجا بودم .

صفت مشهد[8] خلیل علیه‌السلام[9] ـ اهل شام و بیت المقدس این مشهد را خلیل گویند و نام دیه[10] نگویند ، نام آن دیه مطلون[11] است و بر این مشهد وقفست[12] بـا بسیار دیهای[13] دیگر و بدین دیه[10] چشمه‌ییست که از سنگ بیرون می‌آید آبکـی اندك و راهی دور، جوی‌بریده‌و آنرانزدیك‌دیه[10] بیرون‌آورده وازبیرون دیه[10] حوضی ساخته‌اند سرپوشیده آن‌آب را در آن حوض همی گیرند[14] تا تلف نشود ، تـا مردم دیه[10] و زایران راکفاف باشد . مشهد برکنار دیه است از سوی جنوب و آنجا جنوب مشرقی[15] باشد . مشهد چهار دیواریست از سنگ تراشیده ساخته وبالای آن هشتاد ارش در پهنای چهل ارش ، ارتفاع[16] دیوار بیست ارش . سر دیـوار دو ارش ثخانت دارد . و محراب ومقصوره‌یی کرده است ازپهنای این‌عمارت، و درمقصوره محرابهای نیکو ساخته‌اند ، و دو گور در مقصوره نهاده است ، چنانکه سرهای ایشان از سوی قبله است و هر دوگور بسنگهای تراشیده ببالای مردی بر آورده‌اند ،آنکه بر دست

---

۱ ـ ب ، نپ : بر . ۲ ـ نپ : رز . ۳ـ ب : بسیار است . ٤ ـ ط : بی‌نهایت؛ نپ : خودنهایت ندارد و . ٥ ـ نپ (اصل مانندمتن‌ما) (باصلاح‌جدید) : ازخوشی‌موضع . ٦ ـ ب ، ط : آنجا قربان . ۷ ـ ط: میآمدم . ۸ ـ کلمه‌از«ط»است . ۹ ـ ب . نپ : صلوات‌الله علیه . ۱۰ ـ نپ : دیهه . ۱۱ـ نپ : (دراصل) :مرطلون (اصلاح) : مرطون(ـ حبرون ؛ معجم‌البلدان یاقوت ج ۲ ص ٤٦٨ حاشیهٔ ب) . ۱۲ـ نپ (اصلاح‌جدید) : وقفیست . ۱۳ـ نپ : دیهه‌های . ۱٤ـ نپ : میگیرند . ۱٥ـ ط: جنوبی‌و مشرقی. («ب» در حاشیه نسبت باین‌ترکیب اظهارتردید کرده‌است). ۱٦ ـ (عبارت مفهوم نیست میگوید بالای آن هشتاد ارش و ارتفاع‌بیست ارش‌فرق بین« بالا» و«ارتفاع» چیست؟ شاید درعبارت‌سقطی‌وتحریفی باشد. حاشیهٔ ب) ممکن‌است‌کلمهٔ« بالا» تصحیف‌کلمهٔ پهنا باشد ودراینصورت عبارت استوار خواهد بود .

راستست قبر اسحق‌بن ابراهیم است و دیگر از آنِ زن اوست علیه‌السلام[1]، میان هر دو گور مقدار ده ارش باشد و در این مشهد زمین و دیوار را بفرشهای قیمتی و حصیرهای مغربی آراسته‌اند[2]، چنانکه از دیبا نیکوتر بود[3] و مصلی نمازی حصیر آنجا دیدم[4] که گفتند امیرالجیوش، که بندهٔ سلطان مصرست، فرستاده است. گفتند آن[5] مصلی در مصر به‌سی دینار زرمغربی خریده‌اند که اگر[6] آن مقدار دیبای رومی بودی بدان بها نیرزیدی و مثل آن هیچ جای[7] ندیدم. چون ازمقصوره بیرون روند بمیان[8] ساحت مشهد دو خانه است هر دو مقابل قبله، آنچه بردست راستست اندرآن قبر ابراهیم خلیل علیه‌السلام[9] است و آن خانه‌یی بزرگست و دراندرون آن خانه‌یی دیگرست که گرد او برنتوان[10] گشت و چهار دریچه دارد که زایران گرد خانه میگردند[11] و از هر[12] دریچه قبر را می‌بینند و خانه را[13] زمین و دیوار در فرشهای دیبا گرفته‌اند[14] و گوری از سنگ برآورده بمقدار[15] سه گز و قندیلها و چراغدانهای نقره گین[16] بسیار آویخته. و آن خانهٔ دیگر که بر دست چپ قبله است، اندر آن گور ساره است که زن ابراهیم[17] علیه‌السلام بود[18]. و میان هر دوخانه رهگذری، که درِ هر دوخانه در آن رهگذرست چون دهلیزی و آنجا نیز قنادیل ومسرجهای[19] بسیار آویخته، وچون از این هر دو خانه بگذرند دوگورخانهٔ دیگرست نزدیك هم: بر دست راست قبر یعقوب پیغمبر علیه‌السلام است و بر[20] دست چپ گورخانهٔ زنِ یعقوب است. وبعد از آن خانه‌هاست که ضیافتخانهای ابراهیم صلوات‌الله علیه بوده است. و در این مشهد شش گورست. و از این چهار دیوار بیرون[21] نشیبی است ودرآنجا[22] گور خانهٔ[23] یوسف‌بن یعقوب علیه‌السلام است، گنبدی نیکو ساخته‌اند و گوری سنگین کرده، و

۱ــ کلمه در «ط» نیست. ۲ــ اصل: آراسته. ۳ــ نپ: بودمصلی؛ط:... مصلا. ۴ــ ب، نپ: دیدم آنجا. ۵ ــ نپ: این. ٦ ــ نپ: که. ۷ ــ ب، ط: جائی. ۸ــ نپ: بمیانهٔ. ۹ ــ ب، نپ: صلوات‌الله‌علیه. ۱۰ ــ ط: آن ...؛ ب: ... نتواند. ۱۱ ــ ب، ط: مینگرند. ۱۲ــ نپ: بهر. ۱۳ ــ ط: خانه را از. ۱٤ ــ ب، نپ: گرفته است. ۱۵ــ نپ: مقدار. ۱٦ــ ب: چراغدانها نقرگین؛ط: چراغدانها... ۱۷ــ نپ: ابراهیم است. ۱۸ــ ط: بوده؛ «نپ» کلمه‌را ندارد. ۱۹ ــ نپ: و مسرجه. ۲۰ــ ب، نپ: از. ۲۱ ــ ط: پس‌ازاین چهاردیوار. ۲۲ــ بجز «ط»: وازآنجا. (احتمال‌حاشیهٔ«ب»: وآنجا). ۲۳ــ ب، نپ: گور.

بر آنجانب که صحراست،میان گنبد یوسف علیه‌السلام و این مشهد ، مقبره یی‌عظیم کرده اند و ازبسیاری‌جایها[1] مرده‌ها[2] بدانجا آورده‌اندو دفن کرده ، وبربام‌مقصوره‌یی که در مشهد ست حجره ها ساخته اند ، مهمانان را که آنجا رسند ، وآنرا اوقاف بسیار باشد از دیهها[3] و مستغلات[4] در بیت‌المقدس . و آنجا اغلب جو باشد وگندم اندك باشد و زیتون بسیار باشد . مهمانان و مسافران و زایران را نان وزیتون دهند. آنجا مدارها(؟) بسیار ست که با ستر[5] وگاو همه روز آرد کنند ،وکنیزکان باشندکه همه روز[6] نان پزند و نان های ایشان هریکی یك‌من باشد ، هرکه آنجا رسد او را هر روز یك گردهٔ نان وکاسه یی عدس بزیت پخته دهند ، و مویز نیزدهند[7] ،و این عادت از روزگار خلیل الرّحمن علیه‌السلام تا این ساعت بر قاعده مانده . و روز[8] باشدکه پانصدکس آنجا برسند وهمه را آن ضیافت مهیاباشد . وگفتند[9] که اوّل این مشهد را درنساخته بودند وهیچکس درنتوانستی رفتن،الا از ایوان[10] ازبیرون‌زیارت کردندی ، چون مهدی بملك مصر بنشست فرمود تا آنرا در بگشادند و آلتهای بسیار بنهادندو[11] فرش و طرح‌و عمارت‌بسیار کردند و در مشهدبرمیان‌دیوارشمالیست چنانکه از زمین بچهار گز بالاست ،و از هر دو جانب درجات سنگین ساخته اند که بیك جانب[12] برروند و بدیگر جانب فرو روند[13] و دری آهنین کوچك بر آنجا نشانده است .

پس من از آنجا با[14] بیت‌المقدس آمدم ،و ازبیت‌المقدس پیاده‌با جمعی که عزم سفر حجاز داشتند برفتم ، دلیل ما[15] مردی جلد و پیاده و نیکو روی[16] بود ، او را ابوبکر همدانی میگفتند . نیمهٔ[17] ذی‌القعده‌سنهٔ ثمان وثلثین واربعمائه ازبیت‌المقدس

۱ــ ط ، ب : جاها . ۲ ــ ب : مرده را ؛ نپ : (دراصل) : مردم (اصلاح) . مرده.
۳ ــ ط : دیهات ؛ نپ : دیها . (متن احتمال حاشیهٔ «ب» است) . ٤ ــ ط : مستقلات .
٥ ــ نپ : با شتر . ٦ ــ نپ : روزه . ۷ ــ نپ : بدهند . ۸ ــ ط ، ب : روزی.
۹ ــ ط ، ب :گویند . ۱۰ ــ ط « الا از ایوان » ندارد . ۱۱ ــ نپ (دراصل) : از (بعد با قلمی جدیدآن را زده اند ، ولی هیچ چیز بجای‌آن ننوشته) . ۱۲ ــ نپ : بآنجا .
۱۳ ــ ط . فرودآیند . ١٤ ــ ب،ط : به . ١٥ــ کلمه از «ط» است . ١٦ــ ب پیاده و رو نیکو؛ نپ: پیاده‌روی (ظ). ۱۷ــ ط ، ب : به نیمهٔ .

برفتیم[۱] سه روز را بجایی[۲] رسیدیم که آنرا عرعر[۳] میگفتند و آنجا نیز آب روان و اشجار بود. بمنزلی دیگر رسیدیم که آنرا وادی‌القری میگفتند و ازآنجا[٤] بمنزل دیگر رسیدیم و[٥] ازآنجا بده روز بمکه رسیدیم[٦]. وآن سال قافله از هیچ طرف نیامد و طعام یافت نمی‌شد، پس[۷] بسکة‌العطّارین فرود آمدیم[۸] برابر باب‌النّبی[۹]. روز دوشنبه بعرفات بودیم، مردم پر[۱۰] خطر بودند از عرب. چون ازعرفات بازگشتم دو روز بمکه بایستادم وبراه شام بازگشتم سوی بیت‌المقدس.

پنجم محرّم سنهٔ تسع[۱۱] وثلثین واربعمائهٔ هلالیه بقدس رسیدیم. شرح مکه وحجّ اینجا ذکر نکردم[۱۲]، تا بحجّ آخرین بشرح بگویم.

ترسایان را به بیت‌المقدس کلیسایست[۱۳] که آنرا بیعة‌القمامة گویند و آنرا عظیم بزرگ دارند، و هر سال از روم خلق بسیار[۱٤] آنجا آیند بزیارت، و ملك روم[۱۵] نیز نهانی بیاید[۱٦] چنانکه کس نداند، و بروزگاری که عزیز مصر الحاکم بامرالله بود قیصر روم آنجا[۱۷] آمده بود وحاکم[۱۸] ازآن خبر داشت، رکابداری ازآن خود نزدیك او فرستاد و نشان داد که بدان حلیت و صورت مردی در جامع بیت‌المقدس نشسته است، نزدیك وی رو، بگوکه حاکم مرا نزدیك تو فرستاده است و میگوید تا ظن نبری که من از تو خبر ندارم، اما ایمن باش که بتو هیچ قصد[۱۹] نخواهم کرد. و هم حاکم فرمود تاآن کلیسا[۲۰] را غارت کردند و بکندند وخراب کردند، ومدتی خراب بود، بعد ازآن قیصر رسولان فرستادبا[۲۱] هدایا، وخدمتهای بسیار کرد[۲۲] وصلح طلبید و شفاعت کرد تا اجازت عمارت کلیسا[۲۰] دادند و بازعمارت کردند. واین کلیسا[۲۰] جایی وسیعست چنانکه هشتهزار[۲۳] آدمی را در آن جای[۲٤] باشد، همه‌را[۲۵] بتکلف بسیارساخته

---

۱ ــ ط، ب: برفتیم. ۲ ــ ب: بجای. ۳ ــ ب: ارعز؛ نپ (در اصل) از عر (اصلاح): اعزالقری (کذا). ٤ ــ «و ازآنجا» از «نپ» است. ٥ ــ ب، ط: که.
٦ ــ ب: رسیدم. ۷ ــ ب: نمی‌یافت پس که؛ نپ: نمی‌یافت که. ۸ ــ ب، نپ: آمدم.
۹ ــ نپ: علیه‌السلام. ۱۰ ــ ط: بر. ۱۱ ــ ط: تسعة. ۱۲ ــ نپ: نکردیم.
۱۳ ــ ب، نپ: کلیسائی است. ۱٤ ــ ط: بسیاری. ۱۵ ــ ب، نپ: الروم.
۱٦ ــ ب: بیامد. ۱۷ ــ «آنجا» در«ب» مکررشده است. ۱۸ ــ ب،ط: حاکم (بی‌واو).
۱۹ ــ ط: قصهٔ. ۲۰ ــ اصل: کلیسیا. ۲۱ ــ ب، نپ: و. ۲۲ ــ در «نپ» کلمه بخط الحاقیست. ۲۳ ــ نپ: بیستهزار. ۲٤ ــ ب: جا، نپ: جائی. ۲۵ ــ ب، نپ: همه.

از رخام رنگین و نقاشی و تصویر و کلیسا را از اندرون بدیباهای رومی آراسته[1] و مصوّر کرده و بسیار زرّ طلا بر آنجا بکار برده، و صورت عیسی علیه‌السلام را[2] چند جا ساخته که برخری نشسته‌است[3] و صورت دیگر انبیا چون: ابراهیم واسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان او[4] علیهم‌السلام بر آنجا کرده و بروغن سندروس مدهّن[5] کرده و باندازهٔ هرصورتی آبگینه‌یی رقیق ساخته و برروی صورتها نهاده، عظیم شفّاف چنانکه هیچ حجاب صورت نشده است[6] و آنرا[7] جهت گرد وغبار کرده‌اند تا برصورت ننشیند و هر روز آن آبگینه ها را خادمان پاك کنند. و جز این چند موضع دیگرست همه بتکلّف[8] چنانکه اگرشرح آن نوشته‌شودبطول[9] انجامد. و[10] دراین کلیسا موضعیست بدو قسم[11] که بر صفت بهشت و دوزخ ساخته اند، یك نیمه از آن وصف بهشت و بهشتیان[12] است و یك نیمه ازآن صورت دوزخ و دوزخیان[13] وآنچه بدان ماند، و آن جاییست که همانا درجهان چنان جای[14] دیگر نباشد. و درین کلیسا بساقسّیسان و راهبان[15] نشسته باشند و انجیل خوانند و نماز کنند و شب و روز[16] بعبادت مشغول باشند.

پس از بیت‌المقدس عزم کردم که در دریا نشینم و بمصر روم و باز از آنجا بمکه روم. باد معکوس بود و متعذّر بود بدریا در شدن[17] براه خشك برفتم، و به‌رمله بگذشتم، بشهری رسیدم[18] که آنرا عسقلان میگفتند برلب دریا، شهری عظیم[19] و بازار وجامع نیکو و طاقی دیدم که آنجا بود کهنه، گفتند مسجدی بوده‌است، طاقی سنگین، عظیم بزرگ، چنانکه اگر کسی خواستی خراب کند، فراوان مالی خرج باید کرد تا آن خراب شود. و از آنجا برفتم و در راه بسیار دیهها[20] و شهر ها دیدم که

۱ــ ب: پیراسته؛ نپ ط: بیاراسته. ۲ــ نپ (بخط جدید): در. ۳ــب،ط: نشسته. ٤ــ او در «نپ» بخط الحاقیست. ٥ــ ب، نپ: بدهن. ٦ــ ط: نشده. ۷ــوآنرا در«نپ» بخط الحاقیست. ۸ــ ط: که‌همه‌را بتکلف‌ساخته‌اند. ۹ــب، نپ: بتطویل. ۱۰ــ «ب» واو ندارد. ۱۱ــ نپ: قسمت. ۱۲ــ ب، نپ: بهشتیان و بهشت. ۱۳ــ ب: نپ: دوزخیان ودوزخ. ۱٤ــ نپ: جائی. ۱٥ــط: رهبانان؛ نپ: راهبانان. ۱٦ــ «ط» دو کلمهٔ اخیررا ندارد. ۱۷ــب، نپ: بدریا متعذر بودرفتن. ۱۸ــ ب، نپ: رسیدیم. ۱۹ــ جملهٔ «برلب دریا شهری عظیم» از «نپ» است. ۲۰ــ ب،ط: دیها، نپ: ودیها (متن از حاشیهٔ «ب» است).

شرح آن مطول می‌شود مختصر[۱] کردم ، بجایی رسیدم کـه آنرا طینه[۲] میگفتند و آن بندر بود کشتیها را ، و از آنجا به تنیس میرفتند ، در کشتی نشستم ، تا تنیس. و این[۳] تنیس جزیره‌ییست[٤] و شهری نیکو و از خشکی دورست ، چنانکه از بامهـای[٥] شهر ساحل را[٦] نتوان دید ، شهری انبوه و بازارهای نیکو و دو جامع در آنجاست، وبقیاس ده هزار دکان درآنجا باشد ،وصد دکان عطّاری باشد ، وآنجا در تابستان دربازارها کشکاب فروشند، که شهری گرمسیرست و رنجوری بسیار باشد. وآنجاقصب‌رنگین بافند از عمامه‌ها و وقایه‌ها وآنچه زنان پوشند . از این قصبهای رنگین‌هیچ[۷] جا مثل آن نبافند که درتنیس،وآنچه سپید باشد به دمیاط بافند، وآنچه درکارخانهٔ‌سلطانی[۸] بافند بکسی‌نفروشند و ندهند. شنیدم که ملك فارس بیست هزار دینار به‌تنیس‌فرستاده بود تا بجهت‌او یکدست جامهٔ خاص بخرند ، و چند سال آنجا بودند و نتـوانستند خریدن ، وآنجـا بافندگان معروفند که جامهٔ خاص بافند ، و شنیدم که کسی آنجـا دستار سلطان مصر بافته بود ،آنرا پانصد دینار زر مغربی‌فرمود، ومن آن دستاردیدم، گفتند چهار هزار دینار مغربی ارزد . و بدین شهر تنیس بوقلمون بافند[۹] کـه در همهٔ عالم جای[۱۰] دیگرنباشد ، آن جامه‌یی رنگین[۱۱] است که بهروقتی‌ازروز به‌لونی‌دیگر نماید وبمغرب ومشرق آن جامه ازتنیس برند. وشنیدم که سلطان روم کس[۱۲] فرستاده بود و از سلطان مصر درخواسته[۱۳] که صد شهر ازملك وی بستاند و تنیس‌را[۱٤] بوی دهد ، سلطان قبول نکرد، و اورا ازآن[۱٥] شهر مقصودقصب وبوقلمون بود.

چون[۱٦] آب نیل زیادت شود آب تلخ دریا را ازحوالی تنیس دور کند چنانکه تا ده فرسنگ حوالی‌شهرآب دریاخوش شود[۱۷] آنوقت بدین‌جزیره وشهر[۱۸] حوضهای

۱ـ ب ، نپ : تخفیف . ۲ـ نپ: طیبه. ۳ ـ ط ، ب : وآن . ٤ـ نپ:جزیره‌است.
٥ ـ نپ : نامهای . ٦ـ ب ، نپ : ساحل . ۷ ـ ط : که هیچ . ۸ ـ نپ : سلطان .
۹ ـ «نپ» کلمه را ندارد . ۱۰ـ نپ : جائی . ۱۱ ـ ب ، ط : زرین ؛ نپ (در اصل) : زمین (متن‌ماصورت اصلاحی « نب » است .) ۱۲ـ ط ، ب :کسی . ۱۳ ـ ب،ط : درخواسته بود. ۱٤ـنپ : تنیس . ۱٥ ـ نپ : این . ۱٦ ـ نپ : وچون . ۱۷ـ ب ، نپ : باشد . ۱۸ـ نپ (در اصل) :شهر(اصلاح) : شهرو(کذا).

عظیم ساخته‌اندکه[1] بزیر زمین فرو رود، وآنرا استوار کرده ، و ایشان آنرا مصانع خوانند ، وچون آب نیل غلبه‌کند[2] وآب شور وتلخ را[3] ازآنجا دورکند این[4] حوضها پرکنند وآن چنانست‌که چون راه آب بگشایند آب دریا در حوضها و مصانع رود وآب این شهر از این مصنعهاست‌که بوقت زیاده شدن نیل پرکرده‌باشندوتاسال‌دیگر ازآن‌آب برمیدارند و استعمال میکنند و هرکرا بیش باشد بدیگران میفروشد ومصانع وقف نیز بسیار باشدکه بغربادهند. و دراین‌شهرتنیس‌پنجاه هزارمرد باشد و مدام هزارکشتی در حوالی شهربسته باشد ازآن بازرگانان ونیز ازآن سلطان‌بسیار باشد، چه‌هرچه بکارآید همه را بدین[6] شهر بایدآوردکه‌آنجا هیچ چیز[7] نباشدوچون جزیره ییست[8] تمامت معاملات[7] بکشتی‌باشد. وآنجا لشکری تمام با سلاح مقیم باشند احتیاطرا، تا از فرنگ و روم‌کس[9] قصدآن نتوانند[10] کرد.و از ثقات شنودم[11] که‌هر روز هزار دینار مغربی ازآنجا بخزینهٔ سلطان مصر رسد چنانکه آن مقدار بـروزی معیّن باشد[12] و محصّل آن‌مال یکتن‌باشدکه اهل شهربدو تسلیم کنند دریك‌روزمعیّن و وی بخزانه رساند که‌هیچ[13] ازآن‌منکسر[14] نشود وازهیچکس‌بعنف چیزی‌نستاند[15] و قصب و بوقلمون که جهت‌سلطان بافند همه رابهای تمام دهند[16] چنانکه‌مردم‌برغبت کار سلطان‌کنند نه چنانکه در دیگر ولایتهاکه[17] از جانب دیوان وسلطان بـر صنّاع سخت پردازند[18] وجامهٔ عماری شتران ونمد زین اسپان‌بوقلمون بافندبجهت‌خواص[19] سلطان. ومیوه و[20] خواربار شهر از رستاق مصربرند وآنجاآلات‌آهن‌ممتاز[21] سازند چون مقراض وکارد وغیره‌و[20] مقراضی[22] دیدم که ازآنجا بمصرآورده بودند،بپنج[23] دینار مغربـی میخواستند ، چنان بود که چـون مسمارش بر میکشیدنـد گشوده

۱ـ ب ، نپ : ساخته‌اند . ۲ـ نپ : شود . ۳ـ ب ، نپ : تلخ را . ٤ ـ نپ : و این . ٥ـ ب : میفروشند . ٦ـ ب : همه بدین؛ نپ : همه درین . ۷ـ کلمه در« نپ» نیست . ۸ـ نپ: جزیره است . ۹ـ نپ : کسی. ۱۰ ـ اصل : نبوان (متن تصحیح قیاسیست) . ۱۱ـ نپ : شنیدم . ۱۲ـ (حاشیهٔ «ب» :؟؟) . ۱۳ـ نپ : کس . ١٤ـ ط: کسر ؛ نپ : منکر . ۱٥ ـ ب ، نپ : نستانند. ١٦ـ نپ : بدهند. ۱۷ـ ط : ولایات . ۱۸ـ نپ : سخت‌تر دارند. ۱۹ـ ب ، نپ: خاص ۲۰ـ «نپ» واو ندارد. ۲۱ـ کلمه از «ط» است. ۲۲ـ ب ، نپ : مقراض. ۲۳ـ ب،ط : پنج .

میشد[1] وچون مسمار فرو میکردند در کاربود. و آنجا زنان را علّتی[3] میافتد باوقات که چون مصروعی[2] دو سه بار بانگ کنند و باز بهوش آیند[4]، و درخراسان شنیده بودم که جزیره ییست که زنان آنجا چون گربگان بفریاد می آیند[4] و آن برین گونه است که ذکر رفت[5]. واز تنیس بقسطنطنیّه کشتی به بیست روزرود. وما بجانب مصرروانه شدیم و چون بکنار دریا رسیدیم برود نیل کشتی ببالا برمیرفت[6]، ورود نیل چون بنزدیك[7] دریامیرسدشاخهامیشود وپراکنده درددریا میریزد. و آن[8] شاخ آب راکه مادر آن میرفتیم رومش[9] میگفتند و همچنین کشتی بر[10] روی آب می آمد تا بشهری رسیدیم که آنرا صالحیّه میگفتند و این روستایی پر[11] نعمت وخواربارست، وکشتیها بسیار میسازند و هریك را دویست خروار بار میکنند و بمصر میبرند تادرِ دکان بقّال میرود که اگر نه چنین بودی آزوقهٔ[12] آن شهر بپشت ستور نشایستی داشتن با آن مشغله که آنجاست وما بدین صالحیّه ازکشتی بیرون آمدیم وآن شب[13] نزدیك شهررفتیم. روز یکشنبه هفتم صفر سنهٔ تسع وثلثین و اربعمائه که روز اورمزد بود ازشهریورماه[14] قدیم درقاهره بودیم.

صفت شهر مصر و ولایتش - آب نیل از میان جنوب و مغرب میآید و بمصر میگذرد و بدریای روم میرود. وآب نیل چون زیادت میشود دوبار چندان میشود که جیحون بترمذ. و این آب از ولایت نوبه میگذرد و بمصر می آید. و ولایت نوبه کوهستانست وچون بصحرا رسد ،ولایت مصرست، وسرحدّش که اول آنجارسد،اسوان میگویند و از مصر[15] تاآنجا سیصد فرسنگ باشد و برلب آب همه شهرهاوولایتهاست وآن ولایاترا صعید الاعلی گویند[16] وچون کشتی بشهر اسوان رسد[17] از آنجا برنگذرد چه آب از دره یی[18] تنگ بیرون میآید و تیز[19] میرود و ازآن بالاتر سوی

۱- (شاید مقصودش ازگشوده میشد اینست که ازهم تفکیك میشد واجزایش ازهم جدا میشد حاشیهٔ ب). ۲- ط: مصروع. ۳- «نپ» واو ندارد. ۴- نپ: بیادآیند. ۵- ط: شد. ۶- ط،ب: بالامیرفت. ۷- نپ: نزدیك. ۸- نپ: ابن. ۹- نپ (باصلاح) : وهرمس. (اصل معلوم نیست چه بوده است). ۱۰- ب،ط: از ۱۱- ط: روستای بر؛ب: روستای...؛ نپ: روستانی ...(متن ازحاشیهٔ «ب» است). ۱۲- ط: آذوقه. ۱۳- نپ: ست. ۱۴- کلمه در «نپ» نیست. ۱۵- «وازمصر» از «نب» است. ۱۶- ب، نپ: ولایت را ... میگویند. ۱۷- ط: برسد. ۱۸- ب، نب :درهای. ۱۹- نپ(دراصل): و نتسفر(اصلاح) : وتیز.

جنوب ولایت نوبه‌است وپادشاه آن‌زمین دیگرست، ومردم آنجا سیاه پوست باشند و دین ایشان ترسایی[۱] باشد،وبازرگانان آنجا روند و مهره‌وشانه‌و بسّد[۲] برند وازآنجا برده‌آورند. و بمصر برده‌یا نوبی[۳] باشد یارومی.ودیدم که از نوبه‌گندم و ارزن‌آورده بودند ، هردو سیاه بود . و گویند نتوانسته‌اند که منبع آب نیل را بحقیقت بدانند. وشنیدم که سلطان مصر کس فرستاد تا یکساله راه برکنار نیل رفتند[۴] وتفحّص کردند هیچکس حقیقت[۵] آن ندانست الاآنکه گفتند که از جنوب از[۶] کوهی میآیدکه آنرا جبل‌القمر گویند . و چون‌آفتاب بسرسرطان‌رود آب‌نیل زیادت‌شدن گیرد[۷] ازآنجاکه بزمستان گه[۸] قراردارد بیست ارش بالا گیرد چنانکه بتدریج روز بروز می‌افزاید . و بشهر مصر مقیاسها و نشانها ساخته‌اند،و عاملی[۹] باشد بهزار دینار معیشت که حافظ آن باشدکه چند میافزاید و ازآنروزکه زیادت شدن‌گیرد منادیان بشهراندر فرستد که ایزد سبحانه و تعالی امروز درنیل‌چندین‌زیادت گردانید وهرروز گویند[۱۰] چندین اصبع[۱۱] زیادت شد وچون یك گز تمام میشود آنوقت بشارت میزنند و شادی میکنند تاهجده ارش برآید و آن هجده ارش معهودست ، یعنی هروقت که از این کمتر بود نقصان گویند و[۱۲] صدقات دهند و نذر ها کنند و اندوه‌وغم‌خورند و[۱۳] چون از[۱۴] این مقدار بیش شود شادیها کنند و خرّمیها نمایند و تا هجده گز بالا نرود خراج سلطان بررعیّت ننهند. و از نیل جویهای[۱۵] بسیار بریده اند و باطراف[۱۶] رانده و از آنجا جویهای کوچك برگرفته‌اند،یعنی‌ازآن انهارو برآن دیهها[۱۷] و ولایتهاست[۱۸] . و دولابها ساخته‌اند چندانکه حصروقیاس آن دشوار باشد وهمهٔ[۱۹] دیههای[۲۰] ولایت‌مصر برسر بلندیها و تلها باشد وبوقت زیادت نیل همهٔ آن ولایات[۲۱] درزیر آب باشد.دیهها[۲۲]

---

۱ ــ ب ، ط : ترسای . ۲ ــ ب ، ط : بسد . ۳ ــ ط یونانی . ٤ ــ ط ، ب . رفته . ٥ــط : کرده...حقیقت . ٦ــنپ: از جنوب . ۷ــط: زیادت‌شود . ۸ ــ ب ، نب : بزمستان که ؛ ط : بزمستان (متن از حاشیهٔ «ب»است) . ۹ ــ نپ : عامل . ۱۰ ــ ب : و هر روز ؛ ط : و امروز . ۱۱ ــ ط : اسبع . ۱۲ ــ « نب ، واورا ندارد .۱۳ــ ب ، واو ندارد . ۱٤ــ ط ، ب«از» ندارد. ۱٥ ــ ب ، ط : جویها . ۱٦ــ نپ و اطراف . ۱۷ ــ اصل : دیها (متن از حاشیهٔ « ب » است) . ۱۸ ــنب :وولایانست .۱۹ ــط ، ب . همه .(بدون‌واو). ۲۰ـ ط،ب: دیهای. ۲۱ ــ ب ، نب : ولایت.۲۲ــب.ط .دیها

ازین سبب بر بلندیها ساخته‌اند تا[1] غرق نشود و ازهردیهی بدیهی دیگر بزورق روند. واز سرولایت تا آخرش سکری[2] ساخته‌اند از خاك که مردم بر سر آن سکر[3] روند یعنی‌در[4] جنب نیل . و هر سال ده‌هزار دینار مغربی از خزانهٔ[5] سلطان بدست عــاملی معتمد بفرستد تاآن[6] عمارت تازه[7] کنند و مردم آن ولایت‌همه‌اشغال[8] ضروری خود[9] ترتیب کرده باشند ، آن چهار ماه که زمین ایشان در زیـر آب باشد . و در سواد آنجا و روستاهاش[10] هرکس[11] چندان نان‌پزد[12] که‌چهار ماه کفاف وی‌باشد وخشك کند[13] تابزیان[14] نشود .

وقاعدهٔ آب[15] چنانست که‌از روزابتدا چهل‌روز می‌افزاید تاهجده‌ارش بالاگیرد وبعد ازآن چهل روز دیگربرقرار بماند[16] وهیچ زیاده[17] وکم نشود و[18] بعد ازآن بتدریج روی بنقصان نهد بچهل‌روزدیگر تاآن مقام رسد[19] که زمستان بوده باشد . وچون آب کم[20] آمدن گیرد مردم برپی آن میروند و آنچه خشك میشود زراعتی که خواهند میکنند . وهمهٔزرع ایشان صیفی‌وشتوی برآن کیش باشد و[21] هیچ آب‌دیگر نخواهد.وشهر مصرمیان نیل ودریاست ، ونیل‌از جنوب‌میآید وروی بشمال‌میرودودر دریا میریزد .

واز مصر تااسکندریه سی‌فرسنگ گیرند.واسکندریه برلب دریای روم وکنار نیل‌است، وازآنجامیوهٔ‌بسیاربمصر آورندبکشتی. وآنجامناره‌ییست که‌من‌دیدم آبادان بود باسکندریه ، وبرآن[22] مناره آینه‌یی‌حرّاقه ساخته بودند که هرکشتی رومیان که ازاستنبول بیامدی[23] چون بمقابل[24] آن رسیدی،آتشی‌ازآن‌آینه‌در کشتی[25] افتادی

---

۱ ـ نپ : یا . ۲ـ نپ : سنکری(باصلاح جدید). ۳ـ ط،ب: از...؛ نپ:...سنکر(باصطلاح جدید).
٤ـ ب،ط: از . ٥ـ « نپ » باصلاح جدید . اصل‌متن‌معلوم نیست‌چه بوده‌است . ٦ـ نپ« آن» ندارد
۷ ـ نپ: آن راه . ۸ ـ نپ : اشتغال . ۹ ـ ب،ط:خودرا . ۱۰ـ نپ : و رستاهــاش .
۱۱ ـ نپ « هرکس» ندارد . ۱۲ ـ نپ : بپزد . ۱۳ ـ نپ ، ب : کنند . ۱٤ ـ بجز « نپ» : زیان . ۱۵ ـ نپ : آن‌آب . ۱٦ ـ نپ : وبعد از چهل روز برقرار چهل روزدیگر بماند . ۱۷ ـ ب : هیچ زیاد ... ؛ نپ : هیچ ... ۱۸ ـ « نپ» واوندارد . ۱۹ ـ « نپ» کلمه‌را ندارد . ۲۰ ـ نپ : باکم . ۲۱ ـ واو در « نپ» الحاقیست . ۲۲ ـ ب ، نپ : و آنجا یعنی برآن . ۲۳ ـ ب،ط : میآمدی . ۲٤ ـ بجز «ط» : بمقابلهٔ . ۲٥ـ درکشتی از « نپ» است .

وبسوختی وروميان بسيار جدّوجهدکردند و حيلتها[1] نمودند و کس فرستادند وآن آيينه بشکستند .و[2] بروزگارحاکم بامرالله که سلطان مصربود[3] مردی نزديك او آمده بود وقبول کرده[4] که آن آيينه رانيکو ساز[5] کند چنانکه باوّل بود . حاکم گفته بود حاجت نيست که اين ساعت خود روميان هرسال زرومال[6] ميفرستند وراضيند که لشکر مانزديك ايشان برود[7] وسربسربسنده[8] است . و اسکندريه را آب خوردنی از باران باشد ، ودرهمه صحرای اسکندريه از آن عمودهای سنگين که صفت آن مقدم[9] کرده ايم افتاده باشد ، و آن دريا همچنان ميکشد تاقيروان . و از مصر تاقيروان صدوپنجاه فرسنگ باشد .

وقيروان ولايتيست[10] شهرمعظمش سجلماسه[11] است که بچهارفرسنگی درياست شهری[12] بزرگ برصحرا نهاده وباروبی[13] محکم دارد. ودرپهلوی آن مهديّه است که مهدی ازفرزندان اميرالمؤمنين حسين[14] بن علی رضی الله تعالی عنهما[15] ساخته است ؛ بعد ازآنکه مغرب واندلس گرفته بوده[16] و بدين تاريخ[17] بدست سلطان مصربود و آنجا برف بارد وليکن پای نگيرد . و دريا[18] از اندلس بردست راست سوی شمال بازگردد[19] وميان[20] مصرواندلس هزارفرسنگست[21] وهمه مسلمانيست . واندلس ولايتی بزرگست و[22] کوهستانست ، برف بارد ويخ بندد ومردمانش سفيد پوست وسرخ موی باشند و بيشتر گربه[23] چشم باشند همچون صقلابيان ، و زيردريای رومست چنانکه دريا ايشان را مشرقی باشد[18] وچون از[24] اندلس بر[25] دست راست روند سوی شمال

---

۱ ــ ب ، ض : حيله ها . ۲ ــ واواز «ض» است . ۳ ــ نب ، ب . حاکم سلطان مصر ۴ ــ ب : آمده بود قبول کرده ؛ ط : آمده قبول کرده بود . ۵ ــ نب ، ب : باز . ۶ ــ ض : روميان زرومال ؛ نپ روميان هرسال مال . ۷ ــ («ب» درحاشيه احتمال داده است) : نرود . ۸ ــ ط ، ب : پسنده ؛ نپ : (باصلاح) : پسنديده . متن تصحيح قياسيست . ۹ ــ نب : مقدمه(ض در مقدمه . حاشيهٔ ب) . ۱۰ ــ نپ : ولايتست ؛ «ط» ندارد . ۱۱ ــ اصل : سلجماسه . ۱۲ ــ ط . شهريست ؛ ب : شهر . ۱۳ ــ ب ، ط : باروی . ۱۴ ــ ض : وحسين . ۱۵ ــ نب صلوات الله عليهما ؛ ط : عليه السلام . ۱۶ ــ بجز «ط» : بود . ۱۷ ــ (گويا يعنی در تاريخ تأليف کتاب . حاشيهٔ ب) . ۱۸ ــ کلمه در «نپ» نيست . ۱۹ ــ نب : گذرد . ۲۰ ــ نپ : وميان ولايت . ۲۱ ــ نپ : فرسنگ باشد. ۲۲ ــ «نب» واو ندارد ۲۳ ــ ض: کريه ۲۴ ــ از ، در «نپ» الحاقيست . ۲۵ ــ ب ، ط : از .

همچنان لب[۱] دریا بروم پیوندد. و از اندلس بغزو بروم بسیار روند، واگر خواهند بکشتی و دریا بقسطنطنیه توان شدن ولیکن خلیجهای[۲] بسیار بود هریك دویست و سیصد فرسنگ عرض که نتوان گذشتن الابکشتی، و مکرّر[۳] از مردم ثقه شنیدم که دوراین دریا[٤] چهارهزار فرسنگست. وشاخی از آن دریا بتاریکی در شده است چنانکه گویند سر آن شاخ همیشه فسرده باشد از آن سبب که آفتاب آنجا نمیرسد. و یکی از آن جزایر که در آن دریاست سقلیه[۵] است که از مصر کشتی به بیست روز آنجا رسد ودیگر جزایر بسیارست وگفتند سقلیه[۵] هشتاد[٦] فرسنگ درهشتاد فرسنگست و هم سلطان مصر راست و هرسال کشتی آیـد و مال آنجا را[۷] بمصر آورد، واز آنجا کتان باریك[۸] آورند وتفصیلهای باعلم[۹] که یکی از آن بمصر ده دینار مغربی[۱۰] ارزد.

واز مصرچون بجانب مشرق روند بدریای قلزم رسند، و قلزم شهریست بر کنار دریا که از مصر تا آنجاسی فرسنگست. واین دریا شاخیست از دریای محیط که ازعدن شکافد[۱۱] وبسوی[۱۲] شمال رود و چون بقلزم رسد ملاقی[۱۳] شود و گسسته گردد[۱٤] وگویند عرض این خلیج دویست فرسنگست و[۱۵] میان خلیج ومصر کوه و بیابانست که در آن هیچ آب و نبات نیست و هر که ازمصر بمکه خواهد شد سوی مشرق باید شدن، چون بقلزم رسد دوراه باشد یکی برخشك[۱٦] و یکی برآب. آنچه براه خشك میرود بپانزده روز بمکه رود و آن بیابانیست که سیصد فرسنگ باشد و بیشتر قافلهٔ مصر بدان راه رود و اگر براه دریا روند بببیست[۱۷] روز روند به جار[۱۸]. و جار[۱۹] شهرکیست از زمین حجاز برلب دریا. که ازجار[۲۰] تامدینهٔ رسول صلعم[۲۱] سه روز[۲۲] راهست وازمدینه بمکه صدفرسنگست. واگر کسی ازجار[۱۹] بگذردو همچنان بدریارود، بساحل

---

۱ ـ ب، نپ: لب‌لب. ۲ ـ ب، نپ: خلجهای. ۳ ـ ب: ومقرر؛ نپ: ومعبر. ٤ ـ نپ: دریای روم (روم بخط جدیدست). ۵ ـ نپ: سقیله. ٦ ـ ط، ب: برهشتاد. ۷ ـ ط: آنجارا. ۸ ـ نپ: عظیم باریك. ۹ ـ و تفصیلهای با علم، در «ط» نیست. ۱۰ ـ نب: می. ۱۱ ـ ب، ط: شکافته سوی؛ نپ: بشکافد. ۱۲ ـ نپ (دراصل): ..وروی. (متن اصلاح جدید «نپ» است. ۱۳ ـ نپ (دراصل): دریاقی (اصلاح): ملاقی. ۱٤ ـ کلمه از «نپ» است. ۱۵ ـ واو از «ط» است. ۱٦ ـ ب، ط: خشکی. ۱۷ ـ ب، نپ: بیست. ۱۸ ـ «نپ» ندارد. ۱۹ ـ نپ (در اصل): وخار. بعد اصلاح کرده اند. ۲۰ ـ نپ (در اصل): خد. بعد اصلاح کرده اند. ۲۱ ـ نپ: علیه الصلوة والسلام؛ ب: صلی الله علیه وسلم. ۲۲ ـ نپ: روزه.

یمن رود و ازآنجا بسواحل عدن رسد و اگر بگذرد بهندوستان کشد و همچنان تا چین[۱] برود و اگر از عدن سوی جنوب رود که میل سوی مغرب شود[۲] بزنگبار[۳] و حبشه رود، وشرح آن بجای خود گفته‌شود. و اگر ازمصر بجانب جنوب بروند و ازولایت نوبه بگذرند، بولایت مصامده[۴] رسند و آن زمینیست[۵] علف خوار عظیم و چهارپای بسیار،ومردم سیاه‌پوست درشت استخوان غلیظ باشند و قوی‌ترکیب‌واز آن جنس درمصر لشکریان‌بسیارباشند،صورتهای[۶] زشت‌وهیاکل[۷] عظیم ،ایشان‌را مصامده گویند ،پیاده جنگ کنند بشمشیرونیزه ، ودیگر آلات [۸] کار نتوانند فرمود .

صفت‌شهرقاهره ـ چون ازجانب شام بمصر روند اول‌بشهر قاهره رسند ، چه‌مصر جنوبیست[۹] واین راقاهرهٔمعزّیه گویند[۱۰] وفسطاط‌لشکرگاه‌را[۱۱] گویندواین[۱۲] چنان بوده‌است که‌یکی‌از فرزندان‌امیرالمؤمنین[۱۳] حسین بن‌علی صلوات‌الله علیهم‌اجمعین که اورا المعزلدین‌الله گفته‌اند ملك مغرب بگرفته[۱۴] است تااندلس وازمغرب سوی‌مصر لشکرفرستاده است ازآب نیل میبایسته است[۱۵] گذشتن ، و برآب نیل‌گذر نمیتوان کردن ، یکی آنکه آبی بزرگست ودویم نهنگ‌بسیار درآن[۱۶] باشدکه هرحیوانی که بآب‌افتاد در حال فروبرند[۱۷] وگویند بحوالی‌شهر مصردر راه طلسمی[۱۸] کرده‌اند که مردم رازحمت نرسانند وستور را ، وبهیچ جای دیگر[۱۹] کسی‌را زهره نباشد درآب شدن بیك تیرپرتاب دور از شهر . وگفتند[۲۰] المعزلدین‌الله لشکر خود را بفرستاد و بیامدند[۲۱] بدانجای[۲۲] که امروز شهر قاهره است و فرمود که چون‌شمابه آنجا رسید سگی[۲۳] سیاه پیش‌از شما درآب رود و بگذرد ، شما[۲۴] براثر آن سگ[۲۵] بروید و

---

۱ ـ نپ(دراصل) ختن . بعداصلاح کرده‌اند ۲ ـ نپ : باشد . ۳ ـ نپ (دراصل) : برکنار . بعد اصلاح کرده‌اند . ٤ ـ نپ (دراصل) : مصاره . بعد اصلاح کرده اند . ۵ـ ب : زمین‌است . ٦ـ کلمه‌از« نپ‌است» ۷ـ نپ (دراصل) : میاکل . بعداصلاح کرده‌اند . ۸ـ ط : آلات‌را . ۹ ـ نپ:جنوبست ۱۰ـ(مثل‌این میماندکه اینجا سقطی‌دارد . حاشیه . ب). ۱۱ ـ ط : لشکرگاه . ۱۲ـ نپ: آن (بدون‌واو) . ۱۳ ـ کلمه‌در «ط» نیست . ١٤ـ ب ، ط : گرفته . ۱۵ ـ ط ، ب :میبایست . ١٦ ـ نپ «درآن» بخط‌الحاقیست . ۱۷ ـ ب ؛ ط : میبرند . ۱۸ ـ نپ : طلسم . ۱۹ ـ نپ : ودیگر هیچ‌جای . ۲۰ ـ نپ (دراصل) : این (بعد بخط جدید زده شده‌است) . ۲۱ ـ نپ : و تانیامدند . ۲۲ ـ ب . ط : آنجا . ۲۳ـ ط : یکی . ٢٤ـ ط :و شما . ۲۵ ـ ط : یك .

بگذرید بی‌اندیشه، گفتند که سی‌هزار سوار بود که بدانجا رسیدند[1] همه بندگان او بودند، آن سگ[2] سیاه همچنان پیش‌از لشکردر رفت و ایشان براثر اودر رفتند[3] و ازآب بگذشتند که[4] هیچ آفریده را خللی نرسید و هرگز نشان نداده بود[5] که کسی‌سواره از رود[6] نیل گذشته‌باشد. واین حال درتاریخ سنهٔ ثلث وستین و ثلثمائه* بوده است و[7] سلطان خود براه دریا بکشتی‌بیامده[8] است وآن کشتیها که سلطان در او[9] بمصر آمده است چون نزدیك قاهره رسید[10] تهی‌کردند و[11] ازآب‌برآوردند[12] ودر خشکی[13] رها کردند همچنانکه چیزی[14] آزاد کنند. وراوی این[15] قصه آن کشتیها را دید، [16] هفت عدد کشتی‌است هریك بدرازی صدوپنجاه ارش و[11] درعرض هفتادارش، وهشتاد سال بود تاآنجا نهاده بودند[17] که هیچ آلت و برگ ازو بازنکرده بودند. و درتاریخ سنهٔ‌احدی واربعین واربعمائه بود که راوی این‌حکایت‌آنجا رسید.

ودر وقتیکه المعزلدین‌الله بیامد درمصر سپاهسالاری ازآن خلیفهٔ بغداد بود، پیش معزّ آمدبطاعت و معزّ با لشکر بدان موضع که امروز قاهره‌است فرود آمد وآن لشکرگاه را قاهره نام نهادند چه[18] آن لشکر آنجا را[19] قهر کرد. و[20] فرمان داد تا هیچکس از لشکروی بشهر درنرود وبخانهٔ کسی‌فرود نیاید و برآن دشت[21] مصری بنافرمود وحاشیت خود را فرمود تا هرکس سرایی‌وبنایی‌بنیاد افکند وآن شهری‌شد که نظیرآن کم‌باشد. وتقدیر کردم که دراین شهرقاهره از[22] بیست هزاردکان کم‌نباشد همه‌ملك‌سلطان. وبسیار دکانهاست که هریك رادرماهی ده‌دینار[23] مغربی‌اجره استو از دو دینار کم نباشد و کاروانسرای و گرمابه ودیگرعمارات[24] چندانست که آنراحدّ

۱ـ نپ : رسیدو . ۲ـ ط : یك... ۳ـ ب، ط: رفتند. ٤ـ ط «که» ندارد . ٥ـ ب، نپ: کس‌نشان نداده‌برد . ٦ ـ نپ : سوار برود . * ـ معروف درکتب تواریخ‌سنه ثمان‌وخمسین وثلثمایه است (حاشیهٔ ب) . ۷ ـ ط : بوده . ۸ ـ نپ : نیامده . ۹ ـ ط: آنها .
۱۰ ـ نپ : رسیده . ۱۱ ـ «نپ» واو ندارد . ۱۲ ـ ب، نپ : آوردند . ۱۳ ـ نپ (در اصل) : و خشك . بعد اصلاح کرده‌اند . ١٤ ـ «نب» بخط الحاقی «را» افزوده است .
۱۵ ـ ب : آن . ١٦ ـ ط : افزوده : وآن . ۱۷ ـ نپ : بود . و جملهٔ بعد نیز از «نپ» است . ۱۸ ـ ب، نب : آنچه . ۱۹ ـ نپ : لشکررا آنجا (ظ) . ۲۰ ـ «ط» واو ندارد.
۲۱ ـ نب (دراصل) : دست . بعد اصلاح کرده‌اند . ۲۲ ـ «از» در «نپ» بخط‌الحاقیست .
۲۳ ـ نپ : دینار زر . ۲٤ـ ب : عقارات.

وقیاس نیست ، تمامت ملك سلطان که هیچ آفریده را عقار و ملك نباشد ، مگر سراها و آنچه خود کرده باشند[۱] . وشنیدم که در قاهره و مصر هشت[۲] هزار سرا باشد[۳] از آن سلطان که آنرا باجارت دهند وهرماه کرایه ستانند وهمه بمراد مردم بایشان دهندواز ایشان ستانند نه آنکه بر کسی بنوعی تکلیف[٤] کنند . و قصرسلطان میان شهر قاهره است وهمه حوالی آن گشاده که هیچ عمارت بدان[۵] نپیوسته است و مهندسان آنرا مساحت کرده‌اند برابر شهرستان میافارقین[٦] است و گرد برگرد آن گشوده است و هرشب هزار مرد پاسبان این قصر باشند[۷] پانصدسوار وپانصد پیاده که از نماز شام بوق ودهل و کاسه میزنند وگرد میگردند[۸] تا روز . و چون از بیرون شهر بنگرند قصر سلطان چون کوهی نماید از بسیاری عمارات وارتفاع آن . اما از شهرهیچ نتوان دید که باروی آن عالیست و گفتند که درین قصردوازده هزارخادم اجری خواره است و زنان و کنیزکان خودکه داند، الا آنکه گفتند[۹] سی هزار آدمی درآن قصر باشد[۱۰] و آن دوازده کوشکست . واین حرم را ده دروازه است برروی زمین و[۱۱] هریك رانامی بدین تفصیل غیراز آنکه در زیر زمین است : باب الذهب ؛ باب البحر ؛ باب السریج ؛ باب الزهومة[۱۲] ؛ باب السلام ؛ باب الزبرجد؛ باب العید؛ باب الفتوح؛ باب الزلاقة؛ باب السریة[۱۳] ودر زیرزمین[۱٤] دریست که سلطان سواره[۱۵] از آنجا بیرون رود وازشهر بیرون قصری ساخته است که مخرج آن رهگذر[۱٦] درآن قصرست و آن رهگذر را[۱۷] همه سقف محکم زده‌اند، ازحرم تابکوشك . و دیوار کوشك از[۱۸] سنگ تراشیده ساخته اند که گویی از یك پاره سنگ تراشیده اند[۱۹] و منظرها و ایوانهای عالی برآورده و از اندرون دهلیز دکانها بسته . و همه ارکان دولت وخادمان و سپاهیان درآنها بوند و

---

۱ ـ ب ، نپ : باشد .   ۲ـ نپ : بست .   ۳ ـ ب ، نپ : سراست .   ٤ ـ ب ، نپ بتکلیف .   ۵ـ نپ : درآن .   ٦ ـ نپ : مافارقین .   ۷ ـ نپ باشد .   ۸ ـ ط : وگردش میکنند ؛ ب : وگردش میگردند .   ۹ ـ نپ : مسگفتند .   ۱۰ ـ ب ، نپ : است .   ۱۱ ـ واو از «ط» است ، وکلمهٔ «نامی» آنجا «بابی» ضبطست .   ۱۲ ـ ط : الزهو ؛ نپ (دراصل): الزهوبه ، بعداصلاح کرده‌اند .   ۱۳ ـ نپ : الترسه ؛   ۱٤ ـ از اینجا تا « ساخته است » در «ط» نیست .   ۱۵ ـ نپ (دراصل) : سوار ، بعد اصلاح کرده‌اند .   ۱٦ ـ نپ : رهگذار .   ۱۷ ـ نپ : واین رهگذار را .   ۱۸ ـ ط : کوشك رااز.   ۱۹ ـ ط : سنگ است .

رومیان[1]. ووزیر شخصی باشد که بزهد و ورع و امانت و صدق و علم و عقل از همه مستثنی باشد و هرگز آنجا رسم شراب خوردن نبوده بود[2] یعنی بروزگاران[3] حاکم و هم در[4] ایام وی هیچ زن از خانه بیرون نیامده بود و کسی مویز[5] نساختی احتیاط را مبادا که از آن مسکر کنند و هیچکس را[6] زهره نبود که شراب خورد و فقاع هم نخوردندی که گفتندی[7] مست کننده است و مستحیل شده.

صفت شهر قاهره[8] - پنج دروازه دارد: باب النصر[9]؛ باب الفتوح؛ باب القنطرة، باب الزویلة؛ باب الخلیج. وشهر بارو ندارد که بناها چنان مرتفعست[10] که از بارو قوی تر وعالی ترست، وهر سرای و کوشکی حصاری. است و بیشتر عمارات پنج آشکوب[11] وشش آشکوب[11] باشد و آب خوردنی از نیل باشد، سقایان باشتر نقل کنند و آب چاهها هرچه برود نیل[12] نزدیکتر باشد خوش[13] باشد و هرچه دور[14] باشد شور باشد. و مصر و قاهره را گویند پنجاه هزار شتر[15] راویه کش است که سقایان آب کشند[16] و سقایان[17] که آب بر پشت کشند خود جدا باشند، بسبو های برنجین[18] و خیکها، در کوچه‌های تنگ که راه شتر نباشد. و اندر شهر در میان سراها باغچه ها[19] واشجار باشد و آب از چاه دهند. و درحرم سلطان سرا بستانهاست[20] که از آن نیکوتر نباشد و دولابها ساخته‌اند که آن بساتین را آب دهد[21] وبرسر بامها هم درخت نشانده[22] باشند

---

۱ ــ ب، نپ: وهمه ارکان دولت وخادمان سیاهان بوند وروميان. ضبط «ط» نیز روشن نیست وشاید عبارت چنین بوده است: دکانها بسته‌اند ارکان دولت را. و خادمان سیاهان بوند وروميان؛ چه توقف ارکان دولت در دکانهای دهلیز کاخ سلطنت مسبوق بسابقه است رجوع بتاریخ ابوالفضل بیهقی شود. ۲ ــ ط: نبوده. ۳ ــ ط، ب، نپ: آن. (متن احتمال «ب» درحاشیه است). ٤ ــ ب، ط: و در. ٥ ــ نپ: مویر؟ ٦ ــ ب، نپ: نبایدکه از آن سك (سیکی؟ حاشیهٔ ب) کنند وهیچکسی را. ۷ ــ کلمه در «ط» نیست. ۸ ــ در «نپ» بطور عنوان نیست وکلمهٔ «شهر» هم بخط الحاقیست وعنوان بودنش هم رکیکست چه عین این عنوان درص۵۳ گذشت وماذیل همان عنوانیم وهنوز تمام نشده‌است، دوباره تکرار عنوان چه معنی دارد و قطعاً متن و «نپ» غلطست وکلمهٔ صفت باید غلط باشد(حاشیهٔ ب). ۹ــ نپ(دراصل): باب النصیر بعداصلاح کرده‌اند. ۱۰ــ ب، نپ: امابناهامرتفعست. ۱۱ــ نپ: اسکوب؛ ب: اشکوب. ۱۱ــ نپ: رود. وکلمهٔ نیل از «ط» است. ۱۳ ط: خوشتر. ۱٤ ــ ب، نپ: دوراز نیل. ۱٥ ــ نپ: پنجاه و دو هزار اشتر. ۱٦ ــ نپ: کشد. ۱۷ ــ ط: سقایانی. ۱۸ ــ نپ: برنجی. ۱۹ ــ نپ (دراصل): باغها بعداصلاح کرده‌اند. ۲۰ ــ ب: حرم بستانهاست؛ ط: بستانهاست. ۲۱ ــ نپ: دهند. ۲۲ ــ ب: نشاده.

وتفرجگاهها ساخته ودرآن تاریخ که من آنجا بودم خانه‌یکه‌زمین‌وی بیست گز در دوازده گز بود بپانزده[۱] دینار مغربی باجارت داده بودند[۲] در یك‌ماه، وچهار آشکوب بود، سه‌ازآن بکراء داده بودند وطبقهٔ بالایین را از خداوندش[۳] میخواست که هرماه پنجدینار مغربی علاوه[٤] بدهد و[٥] صاحب خانه‌بوی ندادی میگفت[٦]: مرا باید که گاهی[۷] درآنجاباشم، و مدت یکسال که ما آنجا بودیم همانا[۸] دوبار درآن خانه نشد. و آن سراها چنان بود از پاکیزگی‌و لطافت که گویی‌از جواهر ساخته‌اندنه ازگچ وآجر و سنگ.و تمامت سرا های[۹] قاهره جدا جدا نهاده است چنانکه درخت و[۱۰] عمارت هیچ آفریده بردیوار غیری نباشد وهرکه خواهد هرگه که بایدش خانهٔ خودبازتواند شکافت و عمارت کرد که هیچ مضرّتی بدیگری[۱۱] نرسد. و چون از شهر قاهره سوی مغرب بیرون شوی جوی[۱۲] بزرگیست کـه آنرا خلیج گویند و آن خلیج‌را[۱۳] پدر سلطان کرده‌است. و او را برآن‌آب سیصدديه[۱٤] خالصه‌است، و سرجوی[۱۲] از مصر برگرفته است و بقاهره آورده وآنجابگردانیده[۱٥] و پیش‌قصر سلطان میگذرد. ودو کوشك برسرآن خلیج کرده‌اند یکی‌را از آن لؤلؤ خوانند و دیگری را جوهره. و قاهره را چهار جامعست که روز آدینه نماز کنند:یکی‌را ازآن جامع[۱٦] از هر گویند ویکیرا[۱٦] جامع نور[۱۷]؛و یکی‌را[۱٦] جامع حاکم؛ ویکیرا جامع معز[۱٦]، واین‌جامع بیرون شهرست برلب رود[۱٦] نیل. واز مصرچون روی بقبله کنندبمطلع حمل بایدکرد. واز مصر بقاهره کم از یك میل‌باشد ومصر جنوبیست و[۱۰] قاهره‌شمالی. و[۱۰] نیل از مصر بگذرد[۱۸] وبقاهره رسد وبساتین وعمارات هردوشهربهم[۱۹] پیوسته است وتابستان‌همه دشت وصحرا[۲۰] چون دریایی[۲۱] باشدوبیرون ازباغ سلطان که برسربالایی[۲۲] است که

۱ ــ نپ (دراصل) : بیازده (اصلاح) : بپازده . ۲ ــ ب، نپ : بود . ۳ ــ نپ : خداوندش . ٤ ــ ب، نپ : کلمه راندارند . ٥ ــ در «ط» واو نیست . ٦ ــ ب، نپ : نداد گفت که. (ظ: گفتی که). ۷ ــ ط : باشد که مرا باید گاهی . ۸ ــ نپ، ب : همانان . ۹ ــ ب : سرایها . ۱۰ ــ «نپ» واو ندارد . ۱۱ ــ نپ : مضرت بـردیگری . ۱۲ ــ نپ : جوئی . ۱۳ ــ نپ : واین‌خلیج . ۱٤ ــ نپ : سیصدوشصت‌دیهه . ۱٥ ــ نپ: بگردانید. ۱٦ ــ کلمه از «ط» است . ۱۷ ــ نپ (دراصل) : انور . بعد اصلاح کرده‌اند . ۱۸ ــ ط، ب : میگذرد . ۱٦ ــ نپ : درهم . ۲۰ ــ ط : صحاری (متن مطبوع : صحارا). ۲۱ ــ نپ: دریای . ۲۲ ــ نپ : بالای .

آن پر[۱] نشود ،دیگرهمه زیر[۲] آبست .

صفت فتح خلیج ـ بدان وقت که رود نیل وفاکند ، یعنی از دهم شهریور ماه[۳] تابیستم[٤] آبان ماه قدیم که آب‌زایدباشد هژده[٥] گز ارتفاع گیرد از[٦] آنچه درزمستان[٧] بوده باشد وسر[٨] این جویها و نهرها بسته باشد بهمه ولایت ، پس این نهر کـه خلیج میگویند وابتدای آن پیش شهرمصرست و بقاهره برمیگذرد وآن خاص سلطانست ، سلطان برنشیند وحاضر شود تاآن بگشایند ، آنوقت دیگرخلیج‌ها و نهرها وجویها بگشایند در همه ولایت ، وآن روز[۹] بزرگتر عید ها[۱۰] باشد و آن را «رکوب فتح الخلیج[۱۱]» گویند . چون موسم آن‌نزدیك رسد برسر آن جوی‌بارگاهی‌عظیم بتکلّف جهت[۱۲] سلطان بزنند[۱۳] از دیبای رومی‌هم بزردوخته و بجواهر مکلّل کرده،بـا همهٔ آلات که درآنجا باشد،چنانـکه صدسوار درسایهٔ او بتوانند[۱٤] ایستاد ، و درپیش این شراع خیمه‌یی بوقلمون وخرگاهی[۱٥] عظیم زده‌باشند. وپیش ازرکوب در اصطبل سه روزطبل وبوق وکوس‌زنندتااسبان باآن آوازها الفت[۱٦] گیرند، تاچون‌سلطان‌برنشیند دههزار مرکب بزین زرین وطوق وسرافسار مرصّع استاده[۱۷] باشند همه نمدزینهای دیبای رومی‌وبوقلمون چنانـکه[۱۸] قاصداً بافته‌باشند[۱۹] نه[۲۰] بریده‌ونه‌دوخته، وکتابه[۲۱] برحواشی[۲۲] نوشته بنام سلطان‌مصر. و[۲۳] برهراسبی زرهی یا[۲٤] جوشنی افکنده و خودی برکوههٔ زین نهاده و هرگونه سلاح[۲٥] دیگر. و بسیارشتران با کژاوه های[۲٦] آراسته و استران[۲۷] باعماریهای آراسته ، همه‌بزر وجواهر مرصّع کرده و بمروارید

---

۱ ـ نپ : برآب (پرآب ؟ حاشیهٔ «ب») . ۲ـ نپ : درزیر . ۳ ـ کلمهٔ ماه در «نپ» نیست . ٤ ـ ب، ط: سیم. و ظاهراً آبان‌درست‌نیست ، زیرا مدت‌افزایش‌آب نیل راچهلروزگفت وبیستم مهرماه باید باشد . ٥ ـ نپ : بهژده . ٦ـ نپ : واز . ۷ـ نپ (دراصل) :میان. بعد اصلاح کرده‌اند . ۸ ـ ط : برسر . ۹ ـ ب : نپ روزها . ۱۰ ـ نپ (دراصل) : عیدها (عیدهائی ؟) بعداصلاح کرده‌اند . ۱۱ ـ نپ : خلیج . ۱۲ ـ ب : متکلف‌بجهت . ۱۳ـ نپ: برمیزنند . ۱٤ ـ ب : آن ...؛ نپ : آن‌بتوانند . ۱٥ ـ ط ، ب : خرگاه . ۱٦ ـ نپ : آوازهای عظیم‌الف . ۱۷ ـب،ط : ایستاده. ۱۸ ـ اصل‌همه‌جا : چنانچه . تصحیح متن قیاسی است . ۱۹ ـ ط : دوخته باشند . ۲۰ ـ ب ، ط : و نه . ۲۱ ـ ط : کتابتی . ۲۲ ـ ط «آن» اضافه دارد . ۲۳ ـ «نپ» واو نـدارد . ۲٤ ـ ط ، نپ : با . ۲٥ـب، ط : سلاحی. ۲٦ ـ ط ، ب : کجاوهای . ۲۷ ـ نپ (دراصل) :اشتران. بعداصلاح کرده‌اند.

جلیلهای[۱] آن دوخته[۲] آورده باشند[۳] دراین روز خلیج ، که اگر صفت آن کنم سخن بطول[۴] انجامد. آن روز[۵] لشکر سلطان همه بر نشینند گروه گروه[۶] و[۷] فوج فوج ، و هر قومی را نامی و کنیتی باشد : گروهی را کتامیان[۸] گویند ، ایشان از قیروان در خدمت المعزّ لدین الله آمده بودند و گفتند بیست هزار سوارند ؛ و گروهیرا باطلیان گویند ، مردم مغرب بودند که پیش از[۹] آمدن سلطان بمصر آمده بودند ، گفتند پانزده هزار سوارند؛ گروهی را مصامده میگفتند ، ایشان سیاهانندو[۱۰] اززمین مصمودیان[۱۱] باشند[۱۲] و گفتند بیست هزار مردند ؛ و گروهیرا مشارقه[۱۳] میگفتند و ایشان ترکان بودند و عجمیان بسبب[۱۴]. آنکه اصل ایشان تازی نبوده است[۱۵] اگر چه ایشان بیشتر همانجا در مصر زاده اند[۱۶].اما اسم ایشان از اصل مشتق بود، گفتند ایشان ده هزار مرد بودند عظیم هیکل ؛ گروهیرا عبیدالشراء[۱۷] گویند، ایشان بندگان درم خریده بودند، گفتند ایشان سی هزار مردند ؛ گروهی را بدویان میگفتند ، مردمان حجاز بودند ، همه نیزه وران[۱۸] گفتند پنجاه هزار سوارند ؛ گروهیرا استادان[۱۹] میگفتند همه خادمان بودند سفید و سیاه که بنام خدمت خریده بودند وایشان سی هزار سوار بودند[۲۰]؛ گروهی را[۲۱] سراییان میگفتند و[۲۲] پیادگان بودند، از[۲۳] هر ولایتی آمده بودند وایشان را سپاهسالاری باشد جداگانه که تیمار ایشان دارد وایشان هرقومی بسلاح ولایت خویش کار کنند، ده هزار مرد بودند؛ گروهی را[۲۴] ز نوج[۲۵] میگفتند ، ایشان همه بشمشیر جنگ کنند و بس[۲۶]

---

۱ ــ ب ، ط : حلیهای ؛ نپ (در اصل) : حلیلهای (= ملیلهای ؟؟ ، حاشیهٔ ب) بعد مانند «ب» و «ط» حلیهای اصلاح کرده اند ؛ متن تصحیح قیاسی است و ضبط اصلی « نپ » نیز ظاهراً همین بوده است . ۲ ــ نپ(دراصل) : دوخت ، بعد ظاهراً دوخته اصلاح کرده اند . ۳ ــ نب : باشد (وظاهراً فعل «وهرگونه سلاح دیگرالخ» باشد . حاشیهٔ ب). ٤ــ ب ، نب : کنندسخن بتطویل. ٥ــ ب ، نپ : وآنروز . ٦ ــ «نپ» وگروه گروه. ۷ ــ «ط» واو ندارد. ۸ ــ طٰ : کتابیان. ۹ــ« نپ» از ندارد . ۱۰ ــ ط : سپاهیان اند ؛ب، نپ« واو» ندارند. ۱۱ ــ نپ : مصمودیان. ۱۲ ــ کلمه از «ط» است. ۱۳ ــ ط : شارقه . ۱٤ ــ ب ، نپ : سبب . ۱٥ ــ طٰ: بوده است. ۱٦ ــ طٰ : بوده اند وزاده اند . ۱۷ ــ نپ : الشری . ۱۸ ــ ط : نیزه داران . ۱۹ ــ طٰ: اشادان . ۲۰ ــ ب، ط : سوارند. ۲۱ ــ « نپ» «را» ندارد . ۲۲ ــ « نپ» واو ندارد . ۲۳ ــ نپ : که از. ۲٤ ــ متن مطبوع «را» ندارد . ۲٥ ــ ط : زنوح . ۲٦ ــ بجز «طٰ» : پس .

گفتند ایشان سی‌هزار مردند. واین همه لشکر روزی‌خوار[١] سلطان بودند، وهریك را بقدر مرتبه مرسوم ومشاهره[٢] معیّن بود که هرگز براتی بیك دینار برهیچ عامل و رعیّت ننوشتندی، الاآنکه عمّال آنچه مال ولایات[٣] بودی سال بسال تسلیم خزانه کردندی، واز خزانه بوقت معیّن ارزاق‌این لشکرها[٤] بدادندی، چنانکه هیچ‌علمدار و[٥] رعیت را از تقاضای[٦] لشکری[٧] رنجی نرسیدی. و گروهی ملکزادگان و پادشاهزادگان[٧] اطراف‌عالم‌بودند‌که آنجا رفته بودند وایشانرا از[٨] حساب‌لشکری و سپاهی نشمردندی، از مغرب و[٩] یمن و روم و صقلاب[١٠] ونوبه وحبشه‌بودند[١١] وابنای خسرو دهلی[١٢] و مادر ایشان‌بآنجا رفته‌بودند و فرزندان شاهان گرجی‌وملکزادگان دیلمیان وپسران خاقان ترکستان، و دیگر طبقات و[١٣] اصناف مردم چون فضلا وادباء و شعراء وفقهاء[١٤] بسیارآنجاحاضر بودند، وهمه را ارزاق‌معین‌بود، وهیچ بزرگزاده را کم از پانصد دینار ارزاق نبود، و ببود که دوهزار دینار مغربی بود، و[٩] هیچ کار ایشان را[١٥] نبودی الاآنکه چون وزیر برنشستی[١٦] رفتندی، و[١٧] سلام‌کردندی و باز بجای خود شدندی. اکنون باسرحدیث فتح‌خلیج رویم:

آن روز که بامداد سلطان بفتح خلیج بیرون خواستی‌شد، ده هزار مرد بمزد گرفتندی که هریك ازآن جنیبتان[١٨] که ذکر کردیم یکی‌را بدست[١٩] گرفته بودی و صدصد میکشیدندی، ودرپیش بوق ودهل وسرنا میزدندی و فوجی‌از لشکر برعقب ایشان میشدی، از در حرم سلطان همچنین تاسرفتح خلیج بردندی و بازآوردندی، هرمزدوری که ازآن جنیبتی‌کشیده بود سه‌درم‌بدادندی[٢٠] و[٩] ازپس اسپان شتران[٢١] بامهدها و مرقدها بکشیدندی[٢٢] واز پس‌ایشان استران[٢٣] باعماریها. آنوقت‌سلطان‌از

---

١ ــ ط : روزی‌خور. ٢ ــ کلمه در «ط» نیست. ٣ــ ب، ط : ولایت. ٤ ــ ب، ط : آن‌لشکر. ٥ ــ واو را بعدها در «نپ» بغلط زده‌اند. ٦ــ متن‌مطبوع،«نپ»، ط : تقضای. ٧ ــ«نپ»: لشکریان. ٨ ــ ط : در. ٩ ــ نپ «واو» ندارد. ١٠ ــ نپ : سقلاب. ١١ ــ کلمه‌از «ط» است. ١٢ ــ نپ : دیلمی. ١٣ ــ واو از «ط» است. ١٤ ــ نپ : فضلا وادبای وشعرای فقهای. ١٥ ــ «را» تصحیح «ب» است. ١٦ ــ نپ : نشستی. ١٧ ــ واو از «نپ» است. ١٨ ــ(«ب» درحاشیه‌احتمال داده‌است : جنیبتیان). ١٩ ــ نپ : بردست. ٢٠ ــ نپ : بدوبدادندی. ٢١ ــ نپ : وشتران. ٢٢ــ ط : بکشیدند. ٢٣ ــ نپ : اشتران.

همه لشکر ها و جنیبتها دور می آمد ، مردی جوان تمام هیکل ، پـاك صورت ، از فرزندان[۱] حسین بن علی بن[۲] ابیطالب صلوات‌الله علیهما[۳] و موی سرسترده[۴] بـودی براستری نشسته بود ، زین ولگامی بی‌تکلّف[۵] چنانکه هیچ[۶] زر و سیم بر آن نبود[۷] و خویشتن پیراهنی‌پوشیده سفید[۸] بافوطه‌یی‌فراخ‌و[۹] بزرگ‌چنانکه دربلادعرب‌رسمست و بعجم‌دراعه میگویند[۱۰] ، وگفتند آن پیراهن رادبیقی[۱۱] میگویند و قیمت آن‌ده‌هزار دینار باشد، وعمامه‌یی‌هم از آن رنگ برسربسته[۱۲] وهمچنین تازیانه‌یی‌عظیم قیمتی‌در دست گرفته و در پیش‌او سیصد مرد دیلم میرفت همه‌پیاده و جامه های زربفت رومی پوشیده و میان بسته‌با[۱۳] آستین های فراخ برسم مردم مصر ، همه با زوبین وتیر[۱۴] و پایتابها[۱۵] پیچیده. و مظلّه داری باسلطان میرود ، براسبی نشسته و[۱۶] دستاری زرین مرصّع برسراو[۱۷] ودستی جامه پوشیده که قیمت آن ده هزار دینار مغربی باشد ، و آن[۱۸] چترکه بدست دارد بتکلّفی[۱۹] عظیم همه‌مرصع و مکلّل وهیچ سوار دیگر با سلطان نباشد و[۱۶] در پیش اواین دیلمیان بودند[۲۰] و بردست راست وچپ او چندین مجمره‌دار میروند از خادمان،وعنبر وعوده‌یسوزند ، و رسم ایشان آن بودکه هرکجا سلطان بمردم‌رسیدی او را سجده کردندی وصلوات دادندی . از پس‌او وزیرمیآمدی با قاضی القضاة و فوجی‌انبوه از اهل علم و ارکان دولت ، و سلطان برفتی تاآنجا که شراع زده بودند برسربندخلیج ، یعنی‌فم‌النهر[۲۱] ، وسواره در زیر آن بایستادی‌ساعتی بعد از آن خشت زوبینی[۲۲] بدست‌سلطان دادندی تابرآن[۲۳] بندزدی ، ومردم‌بتعجیل در افتادندی[۲۴] بکلنگ و بیل و مجرفه[۲۵] آن بند را برردیدندی[۲۶] ، آب خود که

---

۱ ــ ب ، نپ : امیرالمؤمنین اضافه دارد . ۲ ــ نب «بن» ندارد . ۳ــ «نپ»افزوده: والسلام . ٤ ــ نپ : بسترده . ٥ ــ نپ افزوده : برو . ٦ ــ کلمه از «نپ» است . ۷ ــ نپ ٠نبودی . ۸ ــ نپ : سبید. ۹ــ واواز«نب» است ۱۰ــ ط عجم. ؛ نب :... گوبند. ۱۱ــب ، نپ : دیبقی. ۱۲ــ نپ: رنگ‌دربسته . ۱۳ــب ، نپ : «با» ندارد. ۱٤ــنپ:مصر نیمه زوپینها وتیر ها در دست ؛ ب : مصر همه بازوپینها و نیر ها . ۱۵ ــ نب : پایتهاتها . ۱٦ ــ «نپ» واو ندارد . ۱۷ ــ نپ : آن . ۱۸ ــ نپ : این . ۱۹ ــ نپ : تکلفی . ۲۰ ــ نپ (دراصل) بودند . (اصلاح) : بوند . ۲۱ ــ نب : آن نهر . ۲۲ ــ نب ، رو بینی (روبینی ؟احتمال‌حاشیهٔ ب) ؛ ب :زوپینی . ۲۳ ــ ب ، ط : این . ۲٤ــکلمه از «نپ»است ۲۵ــ ط : وسایرآلات؛ نپ : محرفه؛ب: مخرفه متن‌ازحاشیهٔ «ب»است. ۲٦ ــ نپ : برزدندی.

بالا [١] گرفته باشد قوّت کند و بیکبار فرو رود و بخلیج اندر افتد و [٢] این روز همه خلق مصر و قاهره بنظارهٔ آن [٣] فتح خلیج آمده باشند و انواع بازیهای عجیب [٤] بیرون آورند و اوّل کشتی که در خلیج افکنده باشد جماعتی اخرسان [٥] که بپارسی گنگ و لال میگویند در آن کشتی نشانده باشند، مگر آنرا بفال داشته بوده‌اند [٦]، و آن روز سلطان ایشان را صدقات فرماید. و بیست و یك کشتی بود از آن [٧] سلطان که آبگیری نزدیك قصر سلطان ساخته بودند، چندانکه دوسه میدان و آن [٨] کشتیها هریك را مقدار پنجاه گز طول [٩] و بیست گز عرض بود، همه بتکلّف با زر [١٠] وسیم و جواهر و دیباها آراسته [١١] که اگر صفت آن کنند اوراق بسیار نوشته شود و بیشتر اوقات آن [٨] کشتیها را در آن [٨] آبگیر چنانکه استر در استر خانه [١٢] بسته بودندی. و باغی بود سلطانرا بدو فرسنگی شهر که آنرا عین‌الشّمس میگفتند و [٢] چشمه‌یی آب نیکو در آنجا و باغ راخود بچشمه باز میخوانند و میگویند که آن [٨] باغ فرعون بوده‌است. و بنزدیك آن عمارت گونه‌یی [١٣] دیدم چهار پاره سنگ بزرگ هریك چون مناره‌یی وسی گز قایم ایستاده و از سرهای [١٤] آن قطرات آب چکان، و [١٥] هیچکس نمیدانست که آن چیست. درین [١٦] باغ درخت بلسان بود، میگفتند پدران این [١٧] سلطان از مغرب آن [١٨] تخم بیاوردند و آنجا [١٩] بکشتند و در همه آفاق جایی دیگر نیست و بمغرب نیز نشان نمیدهند و آنرا هرچند تخم هست [٢٠] اما هرکجا میکارند نمیروید و اگر میروید روغن حاصل نمیشود و درخت آن چون درخت مورد است که چون بالغ میشود شاخهای آنرا بتیغی [٢١] خسته میکنند و شیشه‌یی برهرموضعی میبندند تا این [٢٢] دهونت [٢٣] همچنانکه صمغ از آنجا بیرون می آید. چون [٢٤] دهن تمام بیرون آید [٢٥] درخت خشك می‌شود و چوب آنرا

---

١ ـ نپ : بار. ـ واو از «نپ» است. ٢ ـ کلمه در «ط» نیست. ٣ ـ نپ : عجب.
٤ ـ نپ : خلیج افکند جماعتی اخرسان را. ٦ ـ ط بودند. («ب» در حاشیه افزوده: ازاین صفحهٔ شکیه که بسیار نادرست غفلت نشود). ٧ ـ ط : از مال. ٨ ـ نپ : ایـن.
٩ ـ نب : طول بود. ١٠ ـ نب : بزر. ١١ ـ نپ : برآراسته. ١٢ ـ نپ: اشتررا در استرسرای. ١٣ ـ ب،ط : عمارتی کهنه. ١٤ ـ «نپ» باصلاح جدیداست و اصل متن معلوم نیست چه بـوده. ١٥ ـ نپ: «واو» ندارد. ١٦ ـ ب، ط : ودر. ١٧ ـ ب،ط : آن. ١٨ ـ نپ: این.
١٩ ـ نپ : و آن. ٢٠ ـ ط : تخم است. ٢١ ـ ط : بتیغ. ٢٢ ـ نپ : آن.
٢٣ ـ ب، نپ : دهونه. ٢٤ ـ نپ : و چون. ٢٥ ـ نپ : آمد.

باغبانان بشهر آورند و بفروشند[۱] ویرا[۲] پوستی سطبر باشد کـه چون از آنجا باز میکنند ومیخورند طعم لوز[۳] دارد و از بیخ آن درخت سال دیگر شاخها برمیآید و همان عمل باآن میکنند.

شهر قـاهره را ده محلّتست[۴]، و ایشان محلّترا حاره میگویند[۵]، و اسامی آن اینست:

۱ ـ حارةُ[۶] برجوان. ۲ ـ حارة زویلة. ۳ ـ حارةالجودریة[۷]. ٤ـ حارةالامراء. ۵ ـ حارة الدیالمة[۸]. ٦ ـ حارة الروم. ۷ ـ حارة الباطلیة[۹]. ۸ ـقصرالشّوك. ۹ ـ عبیدالشّری. ۱۰ ـ حارة المصامدة.

صفت شهر مصر ـ بربالایی[۱۰] نهاده و جانب مشرقی[۱۱] شهر کوهست، امانه‌بلند بلکه سنگهاست[۱۲] و پشته‌های سنگین و بر کرانهٔ[۱۳] شهر مسجدطولون است، برسر بلندی، و دو دیوار محکم کشیده که جز دیوار آمد[۱۴] و میافارقین[۱۵] بمثل آن[۱۶] ندیدم، و آن‌را[۱۷] امیری از[۱۸] عبّاسیان کرده است که حاکـم مصر بوده است. و بروزگار حاکم‌بامرالله که‌جدّ[۱۹] این سلطان بود[۲۰] فرزندان این[۲۱] طولون‌بیامده‌اند[۲۲] و این‌مسجدرا به‌سی‌هزاردینارمغربی‌بحاکم‌بامرالله‌فروخته[۲۳] وبعدازمدتی‌دیگر بیامده‌اند و[۲۴] مناره‌ییکه در آن مسجدست[۲۵] بکندن گرفته[۲۶]. حاکم فرستاده است که شما مسجدرا[۲۷] بمن‌فروخته‌ایدچگونه‌خراب‌میکنید؟ گفته‌اندماماناره‌نفروخته‌ایم.[۲۸] پنجهزار[۲۹]

---

۱ ـ ط: می‌آورند و میفروشند. ۲ ـ کلمه از «ط» است. ۳ ـ ط: نور.
٤ ـ نپ: شهرقاهره ده محلت بود درآنوقت. ۵ ـ نپ: گویند. ٦ ـ ب: اول؛ شماره های ۱ تا ۱۰ از «ط» است. ۷ـ نپ: الحودریه. ۸ ـ نپ: دیامله. ۹ ـ نپ: نالیه.
۱۰ ـ («ب» درحاشیه افزوده: «بایاءمصدریهٔ اسمیه ظاهراً یعنی برارتفاع که ما حالا «بلندی» گوییم») ـ واین شرح ازروشنی‌محملی ندارد. ۱۱ ـ ط: شرقی. ۱۲ ـ نپ: سنگست واو بعدراهم ندارد. ۱۳ ـ ب، ط: کنارهٔ. ١٤ـ نپ (دراصل): امت (اصلاح): عمید.
۱۵ ـ نپ: مافارقین. ١٦ ـ ب، نپ: به از آن. ۱۷ ـ «را» در «نپ» الحاقیست.
۱۸ ـ ب، نپ: ازآن ودر «نپ» «آن» را بعدبخط الحاقی‌زده است. ۱۹ ـ نپ غیر.
۲۰ ـ ط: بوده. ۲۱ ـ «این» رادر «نپ» بخط‌الحاقی‌زده‌است. ۲۲ـ ط: آمده. ۲۳ـ ب، ط: مغربی‌فروختند. ٢٤ـ ب،ط «بیامده‌اند» ندارد. ۲۵ـ ط: بفروختند؛ ب: نفروخته؛ نپ: نفروخته بعدآنرا زده‌وبخطاصلی‌رویش‌نوشته: «لا. متن‌تصحیح‌قیاسیست. ٢٦ـ ب گرفتند: ط: وخواستندتا بکنند. ۲۷ ـ ط: فرستادکه‌شمابمن؛ ب: ...که شما بمن. ۲۸ ـ ط: گفتند مناره را ...؛ ب گفتندمامناره‌را ... ۲۹ ـ ب، ط: وپنجهزار.

دینار بایشان داده است ومناره راهم بخریده[1] . وسلطان ماه رمضان آنجا نماز کردی و[2] روز های جمعه .

و شهر مصر از بیم آب[3] برسر بالایی نهاده است و وقتی سنگهای بلند بزرگ بوده است ، همه را بشکسته اند و هموار کرده[4] و اکنون آنچنان جایها راعقبه گویند.
٥ و چون از دور شهر مصر را نگه[5] کنند پندارند کوهیست و جای هست[6] که چهارده طبقه از[7] بالای یکدیگرست ، و جای[8] هفت طبقه . و از ثقات شنیدم که شخصی بربام هفت طبقه باغچه یی کرده بود وگوساله یی آنجا[9] برده وپرورده تا بزرگ شده[10] وآنجا دولابی ساخته که این گاو میگردانید ، و آب از چاه برمیکشید و برآن بام درختهای نارنج و ترنج و موز و غیره کشته ، و همه در بار آمده وگل و سپرغمها[11] همه نوع
١٠ کشته. و از بازرگانی معتبر شنیدم که بسی سراهاست درمصر که در او حجره هاست برسم مستغل یعنی بکرادادن[12] که مساحت آن سی ارش در سی ارش باشد[13] سیصد وپنجاه تن در آن باشند و بازارها وکوچه ها درآنجاست[14] که دائماً قنادیل سوزدچونکه[15] هیچ روشنایی در آنجا[16] بر زمین نیفتد و رهگذر مردم باشد و در[17] شهر مصر غیر قاهره هفت جا مسست چنانکه بهم پیوسته[18] وبهر دوشهر پانزده مسجد آدینه است که
١٥ روز های جمعه در[19] هرجای خطبه و جماعت باشد . در میان بازار مسجدیست که آنرا باب الجوامع گویند ، و آنرا[20] عمروعاص ساخته است[21] بروزگاری که از دست معاویه امیر مصر بوده[22] ، وآن مسجد بچهار صد عمود رخام قائمست وآن دیوار که

---

١ ــ ب ، ط : داده ... بخرید . ٢ ــ نپ : در . ٣ ــ نپ « از بیم آب » ندارد .
٤ ــ ب،ط: بشکستند... کردند . ٥ ــ ب ، ط : نگاه . ٦ ــ ط : وخانه هاست ؛ ب : خانهای
٢٠ هست . ٧ ــ ط : در . ٨ ــ ط،ب : وخانه های . ٩ ــ نپ : برآنجا . ١٠ ــ ب ، نپ : شده بود . ١١ ــ نپ (دراصل) سرخمها (اصلاح) : سرغمها . ١٢ ــ پنج کلمهٔ اخیر در «ط» نیست ؛ ب ، نپ اصلاحی :... بکرایه ... ١٣ ــ ط : ساحت ...؛ نپ :... ارش باشد درسی ارش .
١٤ ــ ط . آنجاهست . ١٥ ــ نپ (دراصل) : که. بعداصلاح کرده اند . ١٦ ــ «درآنجا» در «نپ» الحاقیست . ١٧ ــ نپ : رهگذار ... واندر . ١٨ ــ نپ : پیوستست . ١٩ ــ نپ
٢٥ «در» را بخط الحاقی زده است . ٢٠ــ نپ : وآن . بعداصلاح کرده اند . ٢١ ــ ط : ساخته.
٢٢ ــ ط : بروزگار معاویه که ازدست وی ...؛ نپ ، ب :... بود .

محراب براوست سرتاسر تختههای[1] رخام سپیدست[2] و جمیع[3] قرآن بر آن تخته ها بخطی زیبا نوشته ،واز بیرون بچهار حد مسجد بازارهاست و درهای مسجد در آن[4] گشاده و مدام درآن مدرّسان و[5] مقریان نشسته ، و سیاحت گاه[6] آن شهر بزرگ آن مسجدست ، و هرگز نباشد که درو کمتر از پنج هزار خلق باشد ، چه از طلاّب علوم و چه از غریبان[7] وچه از کاتبان که چك و قباله نویسند و غیر آن . و آن مسجد را[8] حاکم از فرزندان عمروعاص بخرید که نزدیك او رفته بودند و[9] گفته [که][10] ما محتاجیم و درویش واین[11] مسجد پدر ما کرده است اگر سلطان اجازت دهد بکنیم و سنگ و خشت آن بفروشیم . پس حاکم صد هزار دینار بایشان داد و آنرا بخرید وهمهٔ اهل مصر را برین گواه کرد ، و بعد از آن بسیار عمارات عجیب در آنجا بکرد و بفرمود[12] و از جمله چراغدانی نقره گین[13] ساختند شانزده پهلوچنانکه هر[14] پهلوی از و یك ارش و نیم باشد ، چنانکه دایرهٔ چراغدان بیست وچهار ارش باشدوهفتصد و اند چراغ در وی می افروزند در[15] شبهای عزیز ، و گفتند وزن آن بیست و پنج قنطار نقره است ، هر[16] قنطاری[17] صد رطل و[18] هررطلی[19] صد وچهل وچهار درهم نقره است . وگویند[20] چون این[21] چراغدان ساختند[22] بهیچ در درنمیگنجید، ازدرهای جامع ، از بزرگی که بود ، تا دری فروگرفتند[23] و آنرا در مسجد بردند و باز دربر نشاندند[24] . و همیشه درین مسجد ده توحصیر[25] رنگین نیکو بربالای یکدیگر گسترده باشد . و هر شب زیاده از صد قندیل افروخته ، و محکمهٔ قاضی القضاة در

---

١ ــ نپ : بتخیهای (= ظ : بتختهای . حاشیهٔ ب) . ٢ ــ ط : رخـام است .
٣ ــ نپ : و جامع . ٤ ــ نب : (اصل) : آن (اصلاح) : آنها . ٥ ــ در « نپ » : واو بخط الحاقیست . ٦ ــ نپ : و ساحت (اصلاح) و ساحت گاه . ٧ ــ ب : غریبـا .
٨ ــ نپ : و این مسجد نیز . ٩ ــ جملهٔ وآن مسجد را . . . تا اینجا در « ب » مکرر شده است . ١٠ ــ ب : گفتند ؛ ط : گفته بودند . ١١ ــ ب،ط : و . ١٢ ــ ط : « وبفرمود » ندارد ؛ « نپ» واو بعدرا ندارد (ظ). ١٣ ــ ب ، نب : نقرگین . ١٤ ــ ب : بر ؛ نپ (ظ): هر . ١٥ ــ « نپ » گویا الحاقی است . ١٦ ــ نپ : و هر . ١٧ ــ ب : قنطار .
١٨ ــ واو در « نپ» نیست . ١٩ ــ ب،ط : رطل . ٢٠ ــ ب : گویند که . ٢١ ــ نپ : آن . ٢٢ ــ ب،ط : ساخته شد . ٢٣ ــ نپ : ... فراگرفتند ؛ ط : تا آنکه دری فراگرفتند .
٢٤ ــ ب،ط : در را نشاندند . ٢٥ ــ ط : مسجدحصیرهای .

این مسجد باشد. و بر جانب شمالی مسجد بازاریست که آنرا سوق‌القنادیل خوانند، در هیچ بلد[1] چنان بازاری نشان نمیدهند، هر طرایف[2] که در[3] عالم باشد آنجا یافت شود. وآنجا آلتها دیدم که از ذبل[4] ساخته بودند، چون صندوقچه و شانه و دستهٔ کارد و غیره. وآنجا بلور سخت نیکو دیدم، و استادان نغز[5] آنرا میتراشیدند و آنرا از مغرب آورده بودند، و میگفتند درین نزدیکی[6] در دریای قلزم بلوری پدید آمده است که لطیفتر و شفاف تر از بلور مغربیست و دندان فیل دیدم که اززنگبار آورده بودند، ازآن بسیار[7] بود که زیادت از دویست من بود و[8] یکعدد پوست گاو آورده بودند از حبشه که همچون[9] پوست‌پلنگ بود وازآن نعلین سازند. وازحبشه مرغ[10] خانگی آورند[11] که نیك بزرگ باشد[12] و نقطهای سپید بروی و برسر کلاهی دارد بر مثال طاووس. و در مصرعسل بسیارخیزد، وشکرهم[13].

روز[14] سیوم دیماه قدیم از سال‌چهارصد وشانزدهٔ‌عجم‌این میوه‌ها وسپرغمهابیك روز دیدم که ذکر میرود و هی هذه: گل سرخ؛ نیلوفر؛ نرگس؛ ترنج؛ نارنج، لیمو؛ مرکب[15]؛ سیب؛ یاسمن؛ شاه سپرغم؛ بهی[16]؛ انار؛ امرود؛ خربوزه[17]؛ دستنبویه؛ موز، زیتون؛ هلیلهٔ[18] تر؛ خرمای تر، انگور؛ نیشکر؛ بادنجان؛ کدوی تر؛ ترب؛ شلغم؛ کرنب؛ باقلای[19] تر؛ خیار؛ باد رنگ؛ پیاز تر؛ سیر تر، جزر؛ چغندر[20]. هرکه اندیشه کند که این انواع میوه و ریاحین که بعضی خریفی است و بعضی ربیعی و[8] بعضی صیفی وبعضی شتوی چگونه جمع بوده باشد هماناقبول نکند،

١ ـ ب، نپ: بلاد. ٢ ـ نپ (اصل): طرائف (ظ) (اصلاح: ظرائف)؛ ب: ظرائف. ٣ ـ نپ: که‌در همه بلاد. ٤ ـ ب،ط(«نپ» اصلی): دهل. («نپ» اصلاحی): دبل. (ذبل یعنی سنگ لاك پشت که شانه و دست بند از آن میسازند. حاشیهٔ ب). ٥ ـ نپ: نغزکه. ٦ ـ نپ: نزدیك. ٧ ـ نپ: بسیار ازآن بود. ٨ ـ نپ «واو» ندارد. ٩ ـ ب،ط: همچو. ١٠ ـ نپ: مرغی. ١١ ـ ط: آورده بودند؛ ب: آورده‌اند. ١٢ ـ ط: بود. ١٣ ـ نپ: و با شکر هم سفر؟؟. ١٤ ـ کلمه در «نپ» نیست. ١٥ ـ کلمه در «ط» نیست. ١٦ ـ ط، ب: به. ١٧ ـ نپ: خربزه. ١٨ ـ بجز«ط»: بلیله. ١٩ ـ نپ: باقلی. ٢٠ ـ ب: جغندر؛ نپ: چقندر.

فاما[1] مرا درین غرضی نبوده[2] و ننوشتم الا آنچه دیدم ، و بعضی که شنیدم و نوشتم ، عهدهٔ آن بر من نیست ، چه ولایت مصر وسعتی دارد عظیم ، همه نوع هواست از سردسیر وگرم سیر و از همهٔ[3] اطراف هر چه باشد بشهر آورند و بعضی در بازار ها بفروشند[4] .

و بمصر سفالینه[5] سازند ازهمه نوع چنان لطیف وشفّاف که دست چون بربیرون نهند از اندرون بتوان دید، ازکاسه و قدح وطبق وغیره، و رنگ کنندآنرا چنانکه رنگ بوقلمون را ماند چنانکه از هر جهتی که بداری رنگ دیگر نماید . و آبگینه سازندکه[6] بصفا و پاکی بزبرجد[7] ماند و آن را بوزن فروشند . و از بزّازی ثقه شنیدم که یکدرم[8] سنگ ریسمان بسه دینار مغربی بخرند[9] که سه دینار و نیم نیشابوری باشد. و به نیشابور پرسیدم که ریسمانی که ازهمه نیکوتر باشدچگونه خرند؟ گفتند هر آنچه بی‌نظیر باشد یکدرم به پنج درم بخرند .

شهر مصر بر کنار نیل نهاده است بدرازی،وبسیاری کوشکها و منظرهاچنانست که اگر خواهندآب بریسمان از نیل بردارند . اما آب شهر[10] همه سقایان آورنداز نیل، بعضی بشتر و بعضی بدوش. و سبوها دیدم از برنج‌دمشقی که هریك سی‌من آب گرفتی و چنان بود که پنداشتی زرین است . یکی مرا حکایت کرد که زنی است که پنجهزار ازآن[11] سبو دارد که بمزدمیدهد هرسبویی‌ماهی[12] بیکدرم، وچون بازسپارند باید[3] سبو درست باز سپارند . و در پیش مصر جزیره‌یی در میان نیل است که وقتی شهری کرده بودند وآن‌جزیره مغربی‌شهر ستودرآنجا مسجدآدینه‌ییست و باغهاست و آن پاره‌یی سنگ‌بوده است در میان رود . و این‌دو شاخ از نیل هریك را[13] بقدر جیحون تقدیر کردم اما بس[14] نرم و آهسته میرود . و میان شهر و جزیره جسری[15]

---

١ ــ ط : مانا . ٢ ــ نپ: نبود . ٣ ــ «نپ» کلمه‌را ندارد. ٤ ــ ب ، ط میفروشند .
٥ ــ همه جا : سفالیه . (متن احتمال حاشیهٔ «ب» است) . ٦ ــ نپ «که» ندارد .
٧ ــ نپ : پاکی‌زبرجد . ٨ ــ ط ، ب : یکدرهم . ٩ ــ نپ : بخریدند. ١٠ ــ ط : شهررا .
١١ ــ نپ : این . ١٢ ــ ط : هر سبوئی ؛ نپ : هر روز سبویی ؛ ب : هر سبوی . . . .
١٣ ــ ب،ط : هریك . ١٤ ــ ط: آبش. ١٥ ــ نپ : جسر.

بسته است به سی و شش پاره کشتی و بعضی از شهر[۱] دیگر سوی آب نیلست و آنرا جیزه خوانند[۲] و آنجا نیز مسجد آدینه بیست ، اما جسر نیست، بزورق ومعبر گذرند . و در مصر چندان کشتی و زورق باشد که ببغداد و بصره نباشد . اهل بازار مصر هر چه فروشند[۳] راست گویند و اگر کسی بمشتری[٤] دروغ گوید اورا براشتری نشانند[٥] و زنگی بدست او دهند تا در شهر میگردد[٦] و زنگ میجنباند و منادی میکند که من خلاف گفتم و[۷] ملامت می بینم، و هر که دروغ گوید سزای او ملامت باشد دربازار آنجا از بقّال و عطّار و پیله‌ور هرچه فروشند باردان آن از خود بدهند اگر زجاج باشد و اگر سفال و اگر کاغذ ، فی‌الجمله احتیاج نباشد که خریدار باردان بردارد. وروغن چراغ آنجا از تخم ترب و شلغم گیرند و آنرا زیت حار[۸] گویند و آنجا[۹] کنجد اندك باشد و[۱۰] روغنش عزیز باشد[۱۱] و روغن زیتون ارزان بود و[۱۲] پسته گران تر از بادام است و[۱۳] مغز بادام ده من از یك دینار نگذرد . و اهل بازار و دکان داران بر خران زینی نشینند[۱٤] که آیند و روند ازخانه ببازار وهرجا برسر کوچه ها بسیار خران زینی آراسته داشته باشند ،که اگر کسی خواهد برنشیند و اندك کرایه میدهد[۱٥] و گفتند پنجاه هزار بهیمهٔ زینی باشد که هر روز زین کرده بکرا[۱٦] دهند، وبیرون ازلشکریان و سپاهیان[۱۷] بر اسب ننشینند[۱۸] یعنی اهل بازار و روستا و محترفه[۱۹] و خواجگان ، و بسیار خر[۲۰] ابلق دیدم همچو اسب بل لطیف تر . و اهل شهرعظیم توانگر بودنددر آنوقت که آنجابودم. و در سنهٔ تسع و ثلثین و اربعمایة سلطان‌را پسری آمد،فرمود[۲۱] که مردم خرّمی کنند، شهر و بازارها[۲۲] بیاراستند چنانکه اگر وصف آن کرده شود

---

۱ ــ نپ . شهر مصر . ۲ ــ کلمه در « ط » نیست . ۳ ــ نپ : فروشند بمشتری بگویند و . ٤ ــ نپ . مشترا (کذا) . ٥ ــ ب ، ط : برشتری نشانده . ٦ ــ ط : و در شهر بگردانند . ۷ ــ « نپ » واو ندارد . ۸ــ نپ (در اصل): جا (اصلاح) : حر(؟). ۹ ــ نپ « آنجا » ندارد ۱۰ ــ متن مطبوع « واو » ندارد . ۱۱ ــ کلمه در «ط» و «ب» نیست ۱۲ ــ واو از «ط» است ۱۳ــ نپ:«استو» ندارد. ۱٤ــط : برنشینند . ۱٥ ــنپ بدهد . ۱٦ ــ ب ؛ ط بکرایه . ۱۷ ــ « نپ » خط الحاقی افزوده : کسی . ۱۸ ــ نپ . نسیند (= ننشیند) . ۱۹ ــ ط : متفرقه . ۲۰ ــ نپ : خران . ۲۱ــ ب: وفرمود. ۲۲ ــ ب بازار ؛ ط . بازار را .

هماناکه بعض[١] مردم آنرا باور نکنند و[٢]استوار ندارندکه دکانهای بزازان وصرّافان و غیر هم چنان بود که از زر و جواهر و نقد وجنس[٣] و جامه‌های زربفت‌وقصب‌جایی نبود[٤]که‌کسی بنشیند و همه از سلطان ایمنند[٥] که هیچکس از عوانان وغمّازان‌نمی‌ترسید و بر سلطان اعتماد داشتندکه برکسی[٦] ظلم نکند وبمال‌کسی‌هرگزطمع‌نکند وآنجا مالها دیدم ازآن مردم که اگرگویم[٧] یا صفت‌کنم مردم عجم را قبول نیفتد[٨] و مال ایشانرا حدّ و حصر نتوانستم[٩] کرد وآن‌آسایش وامن[١٠] که‌آنجا دیدم هیچ جا ندیدم و آنجا شخصی[١١] ترسا دیدم‌که از متمولان مصر بود چنانکه گفتند کشتی ها و مال و ملك او را قیاس نتوان‌کرد، غرض آنکه یکسال‌آب نیل وفا نکردوغلّه‌گران شد ، وزیر سلطان این ترسا را بخواند وگفت: سال نیکو نیست وبردل‌سلطان جهت رعیّت بارست، توچند غلّه توانی[١٢] بدهی‌خواه ببها، خواه بقرض ؟ ترساگفت: بسعادت سلطان ووزیر من چندان غلّه مهیّا دارم‌که شش سال نان مصر بدهم ، ودر[١٣] این‌وقت لامحاله چندان خلق در مصر بودکه‌آنچه در نیشابور بودند خمس ایشان بجهد بود و هر که مقادیر داند معلوم او باسدکه‌کسی‌را چند مال بایدتا غلّهٔ او این‌مقدارباشد، و چه ایمن رعیّتی و عادل سلطانی بود[١٤] که در ایام ایشان جنین حالها باشدوچندین مالها ،که نه سلطان برکسی[١٥] ظلم وجورکند و نه رعیّت جیزی پنهان‌وپوشیده‌دارد وآنجا کاروانسرایی دیدم‌که دارالوزیر میگفتند ، درآنجا قصب فروشند و دیگرهیچ و درآشکوب زیر خیّاطان نشینند و دربالای[١٦] رفاآن[١٧] . از تیم‌بان[١٨] پرسیدم که اجرت[١٩] این تیم چندست؟ گفت : هر سال بیست هزاردینار مغربی بود، اما این‌ساعت

---

١ ــ نپ : بعضی . ٢ ــ بپ (در اصل) : مردم آن . (اصلاح (: مردم را آن .
٣ ــ نپ « و جنس » ندارد . ٤ ــ کلمه ببود از « ط ، است ' نپ حای . ٥ ــ نپ .
ایمن . ٦ ــ بپ . کس . ٧ ــ ب : نگویم . ٨ ــ ب بیافتد ٩ ــ بپ. نداستم.
١٠ ــ « و امن » از « نپ » است . ١١ ــ ط شحص ١٢ ــ بپ بوابی‌که .
١٣ ــ ب، ط : در این ١٤ ــ ط : باید . ١٥ ــ بپ کس ١٦ ــ بپ . در بالای
همه . ١٧ ــ « ط » « در بالای‌رفاآن » ندارد . ١٨ ــ ب . بپ فیم آن ١٩ ــ ب ،
نپ : اجرة .

گوشه‌یی از آن خراب شده است[۱] عمارت میکنند، هر ماه یکهزار دینار حاصل کند یعنی دوازده هزار دینار و گفتند[۲] که در این‌شهر بزرگتر از ین[۳] و بمقدار این دویست خان باشد.

صفت خوان سلطان ـ عادت ایشان چنین[۴] بود که سلطان درسالی بدوعیدخوان بنهد[۵] و باردهد خاص و عام[۶] را، آنانکه خاص[۷] باشند درحضرت اوباشند و آنچه عام باشد[۸] در دیگر سراها و مواضع و من اگر چه بسیار شنیده بودم، هوس بود[۹] که برأی‌العین ببینم. با یکی از دبیران سلطان که مرا با او صحبتی اتفاق افتاده بود و[۱۰] دوستی پدید[۱۱] آمده گفتم: من بارگاه ملوك و سلاطین عجم دیده‌ام چون‌سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود،ایشان پادشاهان‌بزرگ بودند، با نعمت و تجمّل‌بسیار اکنون میخواهم که مجلس امیرالمؤمنین را هم ببینم[۱۲]. او با پرده دار[۱۳] که صاحب ـ السّتر[۱۴] گویند بگفت[۱۵] سلخ رمضان سنهٔ اربعین و اربعمائة که مجلس آراسته بودند تا دیگر روز که عید بود و[۱۶] سلطان از نماز بآنجا آید و بخوان[۱۷] بنشیند،مرا آنجا[۱۸] برد. چون از درسرای بدرون[۱۹] شدم عمارتها و صفّه‌ها و[۲۰] ایوانها دیدم که‌اگر وصف آن کنم کتاب بتطویل[۲۱] انجامد. دوازده قصردرهم ساخته همه‌مربعات[۲۲] که درهریك که‌میرفتی‌از دیگری[۲۳] نیکوتربود وهریك بمقدار[۲۴] صدارش‌درصدارش. ویکی‌ازین جمله چیزی بود شصت[۲۵] اندرشصت[۲۵] ارش[۲۶] و تختی بتمامت عرض خانه نهاده بعلوّ چهارگز[۲۷] از سه جهة آن تخت همه از زربود، شکارگاه و میدان وغیره‌بر آن تصویر

---

۱ ــ ب، ط: شده. ۲ ــ ط: گفتند. ۳ ــ ط، و متن مطبوع افزوده: نیست. ٤ ــ ب، ط: چنین. ٥ ــ ب،ط: خان نهد. ٦ ــ ب، نپ: خواص و عوام را. ۷ ــ ب، نپ: آنکه خواص. ۸ ــ ب: عوام باشند؛ نپ: . . . باشند.
۹ ــ ط: داشتم. ۱۰ ــ «نپ» واو ندارد. ۱۱ ــ ب: بدید؛ نپ: (اصل): بادید (اصلاح): پدید. ۱۲ ــ نپ «هم» ندارد؛ ب: بینم. ۱۳ ــ نپ: پرده دارایشان.
۱٤ ــ ط: استر. ۱٥ ــ ط: می‌گویند . . .؛ نپ: .. بگفت و. ۱٦ ــ واو از «نپ» است. ۱۷ ــ نپ: بخان. ۱۸ ــ ط: بآنجا. ۱۹ ــ ب، نپ: بدر (احتمال حاشیهٔ ب: در). ۲۰ ــ نپ: صفها. ۲۱ ــ ط: بطول. ۲۲ ــ دو کلمهٔ اخیر در «ط» نیست.
۲۳ ــ نپ: ... ازیکدیگر؛ ب: میرفتم ازیکدیگر.؛ ط: میرفتم.. ۲٤ ــ نپ: مقدار. ۲٥ ــ نپ: شست. ۲٦ ــ کلمه از «ط» است. ۲۷ ــ «نپ» افزوده: درعرض چهارگز.

کرده و کتابتی[۱] بخط پاکیزه بر آنجا نوشته وهمه[۲] فرش وطرح که درین حرم بود همه آن بود که دیبای رومی و بوقلمون[۳] باندازهٔ هرموضعی بافته[٤] بودند، ودارافزینی[٥] مشبّك از زر بر کنارهای آن[٦] نهاده که صفت آن نتوان کرد و ازپس تخت که باجانب دیوارست درجات نقره گین[۷] ساخته و آن تخت خود چنان بود که اگراین کتاب سربسر صفت آن باشد سخن مستوفی و کافی نباشد. گفتند پنجاه هزار من شکر راتبهٔ[۸] آن روز باشد که سلطان خوان[۹] نهد. آرایش خوان[۹] را درختی دیدم[۱۰] چون درخت ترنج وهمه شاخ و برگ و بار آن[۱۱] از شکرساخته واندر وهزار[۱۲] صورت وتمثال ساخته، همه ازشکر. و مطبخ سلطان بیرون از قصرست و پنجاه غلام همیشه در آنجا ملازم باشند و از کوشك راه بمطبخست در زیر زمین و ترتیب ایشان چنان مهیّا بود که هرروز چهارده شترواز[۱۳] برف بشرابخانهٔ[۱٤] سلطان بردندی و از آنجا بیشتر امراء وخواص را رابته ها بودی و اگر مردم شهر جهت رنجوران طلبیدندی هم بدادندی وهمچنین هر مشروب و ادویه که کسی را در شهر بایستی از[۱٥] حرم بخواستندی بدادندی وهمچنین روغنهای دیگر چون روغن بلسان و غیره[۱٥] چندانکه این اشیاء مذکوره[۱٦] خواستندی منعی و عذری نبودی.

سیرت[۱۷] سلطان مصر[۱۸] - امنیّت[۱۹] و فراغت اهل مصر بدان حدّ بود که دکان های بزازان و صرّافان و جوهریان را درنبستندی، الادامی بروی کشیدندی، وکس نیارستی بچیزی دست بردن. مردی یهودی بود جوهری که سلطان را[۲۰] نزدیك بود واورامال بسیار بود و همه اعتماد جوهر خریدن بر او[۲۱] داشتند. روزی لشکریان دست[۲۲] براین

---

۱ - نپ: کتابه. ۲ - نپ: هر. ۳ - ط: همه دیبای ... بوقلمون بود. ٤ - نپ: یافته. ٥ - نپ: دارافرینی. ٦ - «آن» از «ط» است. ۷ - ب: نقرگین. ۸ - نپ: راتب. ۹ - نپ: خان. ۱۰ - نپ: و درختی دیدم ساخته. ۱۱ - ط: آن را. ۱۲ - ط: بودند وبهزار. ۱۳ - ط: شتردار. ۱٤ - ط: بشربتخانه. ۱٥ - «نپ» واو اضافه دارد. ۱٦ - ب، نپ: اشیای مذکور. ۱۷ - ب، نپ: سیر. (سیرهٔ؟). ۱۸ - کلمه در «ط» نیست. ۱۹ - ب، نپ: امن. ۲۰ - نپ: بسلطان. ۲۱ - نپ: برو. ۲۲ - نپ: سلطان.

یهودی[۱] برداشتند و او را بکشتند، چون این کار بکردند[۲] از قهرسلطان بترسیدند و بیست هزار سوار برنشستند و بمیدان آمدند و لشکر بصحرا[۳] بیرون شد وخلق شهر از آن بترسیدند و آن لشکر تا نیمهٔ روز در[۴] میدان ایستاده بودند، خادمی[۵] ازسرای بیرون آمد[۶] و بر در سرای بایستاد و گفت سلطان میفرماید که بطاعت هستید یا نه، ایشان بیکبار آواز دادند که بندگانیم وطاعت دار، اما گناه کرده‌ایم، خادم گفت سلطان میفرماید که بازگردید، درحال بازگشتند. و آن جهود مقتول را ابوسعید گفتندی پسری داشت و برادری، گفتند مال اورا خدایتعالی داند که چندست و گفتند بر بام سرای سیصد تغار نقره گین بنهاده است[۷] و[۸] درهریك درختی کشته، چنانست که باغی و[۸] همه درختهای مثمر وحامل،[۹] برادر او کاغذی نوشته بخدمت سلطان فرستاد[۱۰] که دویست هزار دینار مغربی خزانه را خدمت کنم، درسرّ، این وقت[۱۱]، از آنکه می‌ترسید. سلطان آن کاغذ بیرون فرستاد تا بر سر جمع بدریدند و گفت که شما ایمن باشید و بخانهٔ خود[۱۲] بازروید که نه کس را[۱۳] با شما کارست و نه ما بمال کسی محتاج، و ایشانرا استمالت کرد.

ازشام تا قیروان که من رسیدم در تمامی شهر ها وروستاها هر[۱۴] مسجد که بود همه را اخراجات بروکیل سلطان بود، از روغن چراغ و حصیر و بوریا و زیلو و مشاهرات و مواجبات قیمان و فرّاشان و مؤذنان و غیرهم. و یکسال والی شام نوشته بود که[۱۵] زیت اندکست اگر فرمان باشد مسجد را[۱۶] زیت حار بدهیم، و آن روغن ترب و شلغم باشد، در جواب گفتند: تو فرمانبری نه وزیری، چیزیکه بخانهٔ خدا تعلّق داشته باشد درآن تغییر[۱۷] و تبدیل جایز نیست وقاضی القضاة را هر ماه دو هزار دینار مغربی مشاهره بود و هر قاضی[۱۸] بنسبت وی، تا بمال کس[۱۹] طمع نکنند و بر مردم

---

۱ ـ نپ: یهود. ۲ ـ نپ: کردند. ۳ ـ متن مطبوع: بصحارا ٤ ـ نپ: نیمروز درآن. ٥ ـ نپ (اصل): خادمان (اصلاح): خادم. ٦ ـ نپ: آمدند.
۷ ـ نپ: نقرگین نهاده است. ۸ ـ «نپ» واو ندارد. ۹ ـ نپ. حال. ۱۰ ـ نپ «فرستاد» ندارد. ۱۱ ـ ب،ط: آن وقت. ۱۲ ـ «نپ» کلمه را ندارد.
۱۳ ـ ط: کسی‌را. ۱٤ ـ ط: روستا. ۱٥ ـ نپ: که امسال. ۱٦ ـ نپ: بمساجد را (ط: مساجد را. حاشیهٔ ب). ۱۷ ـ نپ: درآنجا تغیر؛ ب: درآنجا. ۱۸ ـ «نپ» افزوده: را (ظ). ۱۹ ـ نپ: کسی.

حیف نرود. وعادت آنجا چنان بود که در اواسط رجب مثال سلطان در مساجد بخواندندی که یا معشرالمسلمین موسم حج میرسد و سبیل سلطان بقرار معهود با لشکریان[۱] و اسبان و شتران[۲] وزاد معدّ[۳]ست ، و در رمضان همین منادی بکردندی[٤] و از اوّل ذی‌القعده آغاز خروج کردندی ، و بموضعی معین‌فرود آمدندی[٥] نیمهٔ[٦] ماه ذی‌القعده روانه شدندی و هر روز خرج علوفهٔ این لشکر یکهزار دینار مغربی‌بودی بغیر از بیست دینار که هر مردی را مواجب‌بودی، که[۷] به بیست و پنجروز بمکه‌شدندی و ده روز آنجا مقام بودی و[۸] به بیست و پنجروز تا بمقام[۹] خود رسیدندی ، دو ماه شصت[۱۰] هزار دینار مغربی علوفهٔ ایشان بودی غیر از تعهّدات و صلات و و مشاهرات[۱۱] و شتر که سقط شدی . پس در سنهٔ تسع وثلثین و اربعمائه‌سجلّ‌سلطان بر مردم خواندند که امیرالمؤمنین میفرماید که حجّاج را امسال مصلحت نیست که سفر حجاز کنند که‌امسال آنجا قحط و تنگیست و خلق بسیار مرده است ، این معنی بشفقت مسلمانی‌میگویم. و[۱۲] حجّاج در توقف ماندند و سلطان جامهٔ کعبه میفرستاد بقرار معهود که هر سال دو نوبت جامهٔ کعبه میفرستادی[۱۳] و این سال چون‌جامه براه قلزم‌گسیل[١٤] کردند من با ایشان برفتم .

غرّهٔ شهر ذی‌القعده ازمصر بیرون شدم و[۱۵] هشتم[۱٦] ماه بقلزم رسیدیم واز آنجا کشتی براندند[۱۷] بپانزده روز بشهری رسیدیم که آن را جار[۱۸] میگفتند و[۱۵] بیست و دویم ماه بود و ازآنجا بچهارروز بمدینهٔ رسول‌الله[۱۹] صم[۲۰] رسیدیم .[۲۱]

---

۱ ــ نپ : لشکر . ۲ ــ ب ، نپ : شتر . ۳ ــ ط ، متن مطبوع : معتاد ، نپ : (اصلی): معد (اصلاحی) : مستعد . ٤ ــ ط ، متن مطبوع : میکردندی . ٥ ــ ب : فرو . . . ؛ نپ : فرو می‌آمدندی . ٦ ــ نپ : همه . ۷ ــ نپ « که » ندارد .
۸ ــ « ب » واو ندارد . ۹ ــ نپ : با مقام (بجای : تا بمقام) ؛ ط : که تا بمقام .
۱۰ ــ ط : شدی . . . ؛ نپ : شست . ۱۱ ــ « نپ » باصلاح جدیدست و اصل متن معلوم نیست چه بوده . ۱۲ ــ نپ میگوئیم . واو هم ندارد (ط) . ۱۳ ــ ب ، نپ (اصلی) : بفرستادی؛متن‌مطبوع و«نپ»اصلاحی : میفرستادی . ١٤ ــ ط : چون‌حاج . . . میل.
۱۵ ــ « نپ » واو ندارد . ١٦ ــ ب ، ط : بیستم (وآن غلطست) . ۱۷ ــ ب،ط : براندیم . ۱۸ ــ نپ : حار . ۱۹ ــ کلمهٔ الله در«ط» و «نپ» نیست . ۲۰ ــ ب : صلی‌الله علیه و سلم ؛ نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ۲۱ــ ط : راهست. «ب» کلمه‌را ندارد .

مدینهٔ رسول‌الله[1] شهریست بر کنارهٔ[2] صحرایی نهاده وزمین نمناك و شوره‌دارد وآب روان دارد[3] اما اندك ، و خرمایستانست وآنجا قبله سوی جنوب افتاده است و مسجد رسول‌الله ص[4] همچندانست[5] که مسجدالحرام[6] و حظیرهٔ رسول ص[7] در پهلوی منبر[8] مسجدست، چون‌رو[9] بقبله نمایند جانب[10] چپ، چنانکه چون خطیب از[11] منبر ذکر پیغمبر ص[7] کند و صلوات دهد روی بجانب راست‌کند[12] و اشاره بمقبره‌کنـد و آن‌خانه‌یی‌مخمّس است و دیوارها از[11] میان ستونهای مسجد برآورده است وپنج[13] ستون درگرفته است و بر سر این[14] خانه همچو حظیره کرده، بدار افزین،[15] تاکسی بدانجا[16] نرود و دام درگشادگی[17] آن‌کشیده تا مرغ بدانجا[18] نرود. ومیان‌مقبره و منبر هم حظیره‌ییست[19] از سنگهای[20] رخام‌کرده حون‌پیشگاهی[21] وآنراروضه‌گویند وگویندآن ستانی[22] از ستانهای بهشتست چه رسول‌الله ص[23] فـرموده است : « بین قبری و منبری روضة من ریاض‌الجنّة » و سیعه‌گویند آنجا قبر فاطمهٔ زهراست‌علیها السلام[24] و مسجد را دریست[25] و از سهر سرون سوی جنوب صحرا بیست و

---

۱ ــ رسول‌الله در « ط » بیست و « ب » و « نپ » علیه‌السلام اضافه دارند.

۲ ــ نپ کنار ۳ ــ ب ، نپ است ٤ ــ ب علیه‌الصلوه والسلام ٥ ــ ب ، ط چندان ، « نپ » چنداست و بخط الحاقیست ٦ ــ در حاشیهٔ « نپ » بخط اصلی افزوده : « از مسجدالحرام حورد (= خرد) ترست » و این عبارت لابد نسخه بدل جملهٔ (٤ ــ ٦) است‌که ناسخ نفهمیده و بطور سقط در این موضع در حاشیه افزوده (حاشیهٔ ب) ۷ ــ ب ، نپ . علیه‌السلام ۸ ــ در « نپ » منبر باصلاح الحاقیست

۹ ــ (احتمال حاشیهٔ « ب » روی) ۱۰ ــ نپ بجانب ۱۱ ــ ط در

۱۲ ــ نپ (در اصل) از دست چپ کند (اصلاح مثل متن) ۱۳ ــ نپ (در اصل) پیچ (اصلاح مانند متن) ۱٤ ــ ب آن ۱۵ ــ نپ بدارآفرین (= بدارافزین) ۱٦ ــ نپ برآنجا . ۱۷ ــ نپ ، ط گشادی ۱۸ ــ ب برآنجا ، نپ (باصلاح جدید) آنجا (اصل) آن ۱۹ ــ نپ حظیرست ۲۰ ــ نپ (در اصل) سنگهای (اصلاح مانند متن) ۲۱ ــ دوکلمهٔ اخیر در « ط » نیست ، ب پیشگاهی ، نپ سسکاهی (بدون هیچ نقطه) متن تصحیح قیاسی است ۲۲ــ ب ، نپ ستان (من احتمال‌حاشیهٔ « ب » است) ۲۳ــ « نپ » رسول‌علیه‌السلام،ب علیه‌السلام. ۲٤ ــ ط : زهراعلیها‌السلام است ۲۵ ــ (ب درحاشیه‌آورده کذا ایضاً فی « نپ » ، وحتماً بایددرعبارت غلطی یاسقطی باشد و الا این عبارت لغو خواهدبود مثل‌الدارحاره چه‌لا، هرمسجددری دارد)

گورستانیست[۱] وقبر[۲] حمزة بن عبدالمطلب رضی الله عنه آنجاست و آن موضع را قبور الشهداء گویند. پس دو روز ما[۳] بمدینه مقام کردیم و چون وقت تنگ بود برفتیم راه سوی مشرق بود بدو منزل از مدینه کوه بود وتنگنای[۴] چون دره و[۵] آنرا جحفة میگفتند و آن میقات مغرب وشام ومصرست، ومیقات آن موضع باشد که حج را[۶] احرام گیرند. و گویند یکسال حجاج آنجا فرود[۷] آمده بود، خلقی بسیار، ناگاه سیلی درآمد و ایشان را هلاك کرد و آنرا بدین سبب جحفة نام کردند. و میان مکه و مدینه صد فرسنگ باشد اما سنگست[۸]. و ما به هشت روز رفتیم.

یکشنبه ششم ذی‌الحجة بمکه رسیدیم بباب الصّفا فرود[۹] آمدیم. و این سال بمکه قحطی بود چهار من نان بیکدینار نیشابوری بود و مجاوران از مکه میرفتند و از هیچ طرف حاج نیامده[۱۰] بود. روز چهارشنبه بیاری حق سبحانه و تعالی بعرفات حج بگزاردیم و دو روز بمکه بودیم و خلق بسیار از گرسنگی و بیچارگی[۱۱] از حجاز روی بیرون نهادند بهر[۱۲] طرف. و دراین نوبت شرح حج ووصف مکه نمیگویم تا دیگر نوبت که بدینجا رسم که نوبت دیگر ششماه مجاور بودم، و آنچه دیدم بشرح بگویم و من روی بمصر نهادم، چنانکه هفتاد و پنجم روز بمصر رسیدم[۱۳] و درین سال سی و پنجهزار آدمی از حجاز بمصر آمدند وسلطان همه را جامه پوشانید[۱۴] و اجری[۱۵] داد تا سال[۱۶] تمام که همه گرسنه و برهنه بودند تا باز بارانها آمد و درزمین حجاز طعام فراخ شد و باز اینهمه خلق را درخورد هریك[۱۷] جامه پوشانید و صلات[۱۸] داد و

۱ـ نپ: گورستانست. ۲ ـ ب: امیرالمؤمنین حمزه؛ در «نپ» کلمهٔ امیر بخط الحاقی است. («ب» در حاشیه افزوده: لابد باید غلط باشد چه اطلاق امیرالمؤمنین برحمزه بکلی در غیر موضع خود است). ۳ ـ ب؛ نپ: ما دو روز. ۴ ـ ب: تنگهای. (حاشیهٔ ب: ظ: تنگنائی). ۵ ـ ب، نپ: که. ۶ ـ نپ: کذا فی‌الاصل (اصلاح): حجاج. ۷ ـ ب: آنجا حجاج...؛ نپ: آنجا حاج فرو. ۸ ـ نپ: سکست (بی نقطه، سبك سبك است؟) بعد مثل متن اصلاح کرده اند. ۹ ـ ب، نپ: فرو. ۱۰ ـ ب: نه آمده. ۱۱ ـ ط: بیماری. ۱۲ ـ ب: هر؛ نپ (در اصل): ر هر. (اصلاح): بسر. ۱۳ ـ نپ: رسیدیم. ۱۴ ـ نپ (در اصل): پوشید (اصلاح مثل متن). ۱۵ ـ نپ (در اصل): اجری (اصلاح): و اجرتی (ظ؟: اجرا. حاشیهٔ ب). ۱۶ ـ نپ (در اصل): و سال. (اصلاح مثل متن). ۱۷ ـ نپ (در اصل مثل متن). (اصلاح): از خورد و بزرگ. ۱۸ ـ ب، نپ: صلاتها.

سوی حجاز روانه کرد .

و در رجب سنهٔ اربعین و اربعمائه دیگر بار مثال سلطان برخلق خواندند که که بحجاز قحطیست و رفتن حجاج مصلحت نیست ، برخویشتن ببخشایند و آنچه خدایتعالی فرموده است بکنند[۱] اندرین سال نیز حاج نرفتند و وظیفهٔ سلطان را[۲] که هر سال بحجاز فرستادی البتّه قصور و احتباس نبودی و جامهٔ کعبه[۳] و از آن خدّام[٤] و حاشیه و امرای مکه و مدینه وصلت[٤] امیرمکه و مشاهرهٔ او[٥] هر ماه سه هزار دینار و اسب و خلعت بود که[٦] بدو وقت فرستادی . در این سال شخصی بود که او را قاضی عبدالله میگفتند و بشام قاضی بوده، این وظیفه بدست وصحبت او روانه کردند[۷] ومن با وی برفتم براه قلزم، و این نوبت کشتی بجار رسید پنجم[۸] ذی‌القعده و حج نزدیک تنگ درآمده[۹] اشتری به پنجدینار بود بتعجیل برفتیم[۱۰] .

هشتم ذی‌الحجه بمکه رسیدیم[۱۱] و بیاری حق[۱۲] سبحانه وتعالی حج بگزاردیم[۱۳] از مغرب قافله‌یی عظیم آمده بود و آن سال بدر[۱٤] مدینهٔ شریفه عرب از ایشان خفارت خواست بگاه بازگشتن از حج ، و میان ایشان جنگ برخاست[۱٥] و ازمغربیان زیادت از دو[۱٦] هزار آدمی کشته شد و بسی بمغرب[۱۷] نشدند . و بهمین حج ازمردم خراسان قومی براه شام و مصر رفته بودند و بکشتی[۱۸] بمدینه رسیدند. ششم ذی‌الحجه ایشان را صد و چهار فرسنگ مانده بود تا بعرفات رسند ، گفته بودند هرکه ما را در این سه روز که مانده است بمکه رساند چنانکه حج دریابیم هریك ازما چهل دینار بدهیم،

---

۱ ــ نپ : بکنید . ۲ ــ نپ «را» ندارد . ٤ ــ نپ ، ب : وآن جامهٔ کعبه .
٤ ــ ب: خدم ؛ («نپ» دراصل : خدام) . ٥ــ ط: وصلهٔ ..مشاهرهٔ هرکس در؛ ب: وصلهٔ..
٦ ــ «که » از«ط»است . ۷ ــ ط .کردندی . ۸ــ («ب» در حاشیه افزوده : تاریخ گویا باید غلط باشد و شایدصواب « بیست و پنجم » باشد چنانکه‌از ملاحظهٔ بعد ظاهرمیشود). با توجه بمدت سفر اول مکه حدس بیست و پنجم تأیید میشودرجوع به ص۷۲ سطر ٦و۷ شود .
۹ ــ ط : نزدیك شده بود . ۱۰ ــ ب : برفتیم . ۱۱ــب:رسیدم . ۱۲ ـ کلمه از «نپ» است . ۱۳ـ ب ، نپ: بگذاردم . ۱٤ــ ط: بوددر. ۱٥ ــ ط: خواست . ۱٦ ــنپ : ده . ۱۷ـ نپ : با مغرب. ۱۸ــ «نپ»اصلاحی‌است . متن معلوم نیست چه بوده است .

اعراب[1] بیامدند و چنان[2] کردند که بدو روز و نیم ایشان را بعرفات رسانیدند[3] وزر بستاندند وایشانرا یك یك برشتران جمّازه بستند واز مدینه برآمدند[4] وبعرفات آوردند[5] دو تن مرده که[6]، برآن شتران بسته بودند، وچهار تن زنده بودند، اما نیم مرده، نماز دیگر که ما آنجا بودیم برسیدند چنان شده بودند که برپای نمیتوانستند ایستادن[7] و سخن نیز نمیتوانستند گفتن[8]. حکایت کردند که در راه بسی خواهش بدین اعراب کردیم که زر که داده‌ایم شما را باشد ما[9] را بگذارید که بیطاقت شدیم، ازما نشنیدند و همچنان براندند.[10] فی‌الجمله آن چهار تن حج کردند و براه شام بازگشتند، و من چون حج بکردم باز بجانب مصر برفتم که کتب داشتم آنجا و نیت بازآمدن نداشتم. و امیر مدینه آن سال بمصر آمد که او را برسلطان رسمی بود وهرسال بوی‌دادی، از آنکه خویشاوندی از فرزندان حسین بن علی‌ع[11] داشت، من با اودر کشتی بودم تا بشهر قلزم واز آنجا همچنان تا بمصر شدیم.

در سنهٔ احدی و اربعین و اربعمائة که بمصر بودم خبر آمد که ملك حلب عاصی شد از[12] سلطان و او چاکری از آن سلطان بود که پدران او[13] ملوك حلب بودند[14] سلطان را خادمی[15] بود که اوراعمدةالدوله میگفتند واین خادم امیر مطالبیان بود[16] وعظیم توانگر و مالدار بود، ومطالبی آنانرا گویند، که درگوهای[17] مصر طلب گنجها و دفینه ها کنند و از همهٔ مغرب و دیــار مصر و شام مردم آیند و هر کس در آن گوها و[17] سنگسارهای[18] مصر رنجها برند و مالها صرف[19] کنند و بسیار را[20] بوده

---

۱ ـ نپ (در اصل) : عــرب . (اصلاح مانند متن) . ۲ ـ نپ : وچنین .
۳ ـ نپ (اصل) : رسانید (اصلاح) رسانیده . ٤ ـ ط : آمدند. ٥ ـ ط : رسانیدند
٦ ـ نپ «که» ندارد . ۷ ـ ط : نشستن ؛ نپ : استادن (بعد مانند متن اصلاح کرده‌اند) .
۸ ـ جملهٔ اخیر در «ط» نیست و در «نب» بجای «نیز» «بر» آمده است . ۹ ـ ط : که مارا . ۱۰ ـ نپ : برآمدند . ۱۱ ـ ب، نب : صلوات‌الله علیهما . ۱۲ ـ نپ : در .
۱۳ ـ ط : پدرآن از . ١٤ ـ کلمه در «ط» نیست . ۱٥ ـ نپ : خادمی را . ۱٦ ـ ب؛ ط : مطالبان . ۱۷ ـ ط، نپ: کوههای . ۱۸ ـ نپ (دراصل) : و شکستهای (اصلاح) : وسنکستاهای (کذا ؛ = سنگستانهای؟) . ۱۹ ـ ب : صرفه . ۲۰ ـ «نپ» : بسیار آن : ب: وبسیارآن ؛ ط : و بسیار . متن تصحیح قیاسیست.

باشد که دفاین و گنجها یافته باشند و بسیار را اخراجات افتاده باشد و چیزی نیافته باشند ، چه میگویند که در این مواضع اموال فرعون مدفون بوده است. وچون آنجا کسی چیزی یابد خمس بسلطان دهد و باقـی او را باشد ، غرض آنکه سلطان این خادم را بدان ولایت فرستاد و او را عظیم بزرگ گردانید و هر اسباب که ملوك را باشد بداد از دهلیز و سراپرده و غیره و چون او بحلب شد و جنگ کرد آنجا کشته شد . اموال او چندان بود که مدت دو ماه شد که[1] بتدریج از خزانهٔ او بخزانهٔ سلطان نقل میکردند، ازجمله سیصد کنیزك داشت اکثر ماه‌روی، بعضی از آن[2] بودند که ایشان را درهم بستری[3] میداشت. سلطان فرمود تا ایشان را مخیّر کردند ، هر که شوهـری میخواست بشوهری دادند و آنکه[4] شوهر نمیخواست هرچه خاصهٔ او بودهیچ[5] تصرف ناکرده بدو میگذاشتند تا در خانهٔ خود می‌باشند[6] و برهیچیك از ایشان حکمی و جبری نفرمود . و چون او بحلب کشته شد ، آن ملك ترسید که سلطان لشکر هـا فرستد ، پسری هفت ساله را با زن خود و بسیار تحف وهدایا بحضرت سلطان فرستاد و بر گذشته عذرها خواست. چون ایشان بیامدند قریب[7] دو ماه بیرون[8] نشستند و ایشان را درشهر نمیگذاشتند و تحفهٔ ایشان قبول نمیکردند تا ائمه[9] وقضاة شهر همه بشفاعت بدرگاه سلطان شدند وخواهش کردند که ایشان را قبول کردند وبا تشریف و خلعت باز گردانیدند .

از جملهٔ چیزها اگر کسی خواهد که بمصر باغی سازد در هـر فصل که بـاشد بتواند ساخت ، چه هر درخت که خواهد[10] مدام حاصل تواند[11] کرد وبنشاند، خواه مثمر و محمل[12] خواه بی ثمر[13] وکسان باشند که دلال آن باشند و از هرچه خواهی

---

۱ ــ نپ : مدت او دو ماه باشد . ۲ ــ ط : از این قبیل . ۳ ــ نپ (دراصل): بسریتی (باصلاح جدید) : هم بستری (بدون « در ») . ٤ ــ اصل همه جا : آنچـه . ٥ ــ کلمه در « نپ » بخط الحاقیست . ٦ ــ («ب» درحاشیه احتمال داده: ط : می باشد) . ۷ ــ نپ : قرب . ۸ ــ نپ : بر در . ۹ ــ ط : همه . ۱۰ ــ نپ ، ط : خواهی . ۱۱ ــ نپ، ط : توان . ۱۲ ــ ب : ومجمل . ۱۳ــ ط : بی‌ثمر باشند .

در حال حاصل کنند و آن چنانست که ایشانرا[1] درختها در تغارها کشته باشد[2] و برپشت بامهانهاده، و بسیار بامهای ایشان باغ باشد و از آن اکثر[3] پربار باشد: از نارنج و ترنج و نار و سیب و به و گل و ریاحین و سپرغمها ،واگر کسی خواهد حمّالان بروند و آن تغارها[4] برچوب بندند ،همچنان با درخت، و بهرجاکه خواهند نقل کنندو[5] چنانکه خواهی آن تغار را در زمین جای کنند و در آن زمین بنهند و هر وقت که خواهند تغارها[4] بکنند و پاره‌ها[6] بیرون آرند و[5] درخت خود خبردار نباشد،وچنین وضع[7] در همه آفاق جای دیگر[8] ندیده‌ام و نشنیده و انصاف آنکه بس لطیفست[9].



اکنون شرح بازگشتن خویش بجانب خانه براه[10] مکه حرسها الله تعالی ازمصر بازگویم :

در قاهره نماز عید بکردم و سه‌شنبهٔ چهاردهم ذی‌الحجه سنهٔ احدی و اربعین و اربعمائة از مصر بکشتی[11] نشستم و[5] براه صعیدالاعلی روانه شدم[12] و آن روی بجانب جنوب[13] دارد ، ولایتیست که آب نیل از آنجا بمصر می آید و[5] هم از ولایت مصر ست و فراخی مصر اغلب ازآنجاست[14] وآنجابردو[15] کنارهٔ نیل بسی شهرها و روستاها[16] بود که صفت آن کردن بتطویل انجامد، تابشهری رسیدیم که آنرا اسیوط[17] میگفتند، وافیون ازین شهر خیزد و آن خشخاش است که تخم او سیاه باشد ، چون بلند شود و پیله بندد ، او را بشکنند، ازآن مثل شیره بیرون آید، آنرا جمع کنند و نگاه دارند، افیون باشد، وتخم این خشخاش خُرد وچون زیره‌است[18] وبدین اسیوط

۱ ــ ب ، نپ : ایشان (متن مطبوع ایشانرا) . ۲ــ بجز « ط : باشند .
۳ ــ ط : و اکثر از آن . ٤ ــ ط : تغارها را . ٥ ــ « نپ » واو ندارد .
٦ ــ بجز « ط »: بـارها. ۷ ــ ب ، نپ . این‌وضع ؛ ط : . . . موضع . ۸ ــ نپ : جائی ...؛ «ط» هر دوکلمه را ندارد . ۹ ــ چهار کلمهٔ اخیر در « ط » نیست . ۱۰ ــ ض . خویش بخانهٔ مکه . ۱۱ ــ ب ، نپ : در کشتی . ۱۲ ــ نپ : شد . ۱۳ ــ نپ : روی بجنوب . ١٤- ب، نپ: آنجا. ١٥ ــ ط : بر دور و . ١٦ ــ نپ : و رستاها .
۱۷ ــ نپ (اصل) : اشیوط . بعد اصلاح کرده‌اند . ۱۸ ــ نپ (در اصل) : ذبرست.

از صوف گوسفند دستار ها بافند که مثل او[۱] در عالم نباشد و صوفهای باریك که بولایت عجم[۲] آورند، و گویند مصریست، همه ازاین صعیدالاعلی باشد، چه بمصر خود صوف نبافند[۳]. وبدین اسیوط[۴] من[۵] فوطه‌یی دیدم ازصوف گوسفند کرده[۶]. که‌مثل آن نه به‌لهاوور[۷] دیدم و نه به‌ملتان و بشکل پنداشتی[۸] حریرست. و از آنجا بشهری رسیدیم که آن را قوص[۹] میگفتند و آنجا بناهای عظیم دیدم از سنگهایی[۱۰] که هر که آن‌ببیند تعجب کند، شارستانی[۱۱] کهنه و از سنگ با روی[۱۲] ساخته و اکثرعمارتهای[۱۳] آن از سنگهای بزرگ کرده که هریك[۱۴] از آن مقدار بیست هزار من وسی هزارمن باشدو عجب آنکه[۱۵] بده‌پانزده فرسنگی آن موضع نه کوهیست و[۱۶] نه‌سنگ تا آنها راازکجا و چگونه نقل کرده باشند. ازآنجا[۱۷] بشهری رسیدم که آنرا اخمیم میگفتند، شهری انبوه و آبادان و مردمی غلبه[۱۸] و حصاری حصین دارد و نخل و بساتین بسیار.[۱۹] بیست روزآنجا مقام افتاد و جهة آنکه[۲۰] دو راه بود یکی بیابان بی آب و دیگر دریا ما[۲۱] متردد بودیم تا بکدام راه برویم ، عاقبت براه آب برفتیم[۲۲] بشهری رسیدیم که آن را اسوان[۲۳] میگفتند و برجانب جنوب این شهر کوهی بود که رود نیل از دهن این کوه بیرون‌می آمد، و گفتند کشتی‌ازین بالاتر نگذرد، که آب ازجایهای[۲۴] تنگ[۲۵] وسنگهای عظیم فرو[۲۶] می آید. و [۲۷]از این شهر بچهار فرسنگ راه‌ولایت نوبه بود و مردم آن زمین همه ترسا باشند[۲۸] و هر وقت از پیش ملك آن ولایت نزدیك سلطان مصر هدیه‌ها[۲۹] فرستند و عهود و میثاق کنند که لشکر بدان ولایت‌نرود وزیان‌ایشان نکنند

---

۱ ـ ط : آن . ۲ ـ نپ : بولایات . ۳ ـ نپ:گویا دراصل«نباشد» بوده‌است.
٤ ـ نپ : اشیوط . ٥ ـ کلمه از « ط » و متن مطبوع است . ٦ ـ نپ:گوسپند...؛ ط «کرده» ندارد. ٧ ـ ط : لهادر ؛ ب: لهاور . ٨ ـ نپ : پنداشتی‌که .
٩ ـ ط قوس چین . ١٠ـ نپ ، ب: سنگهای . ١١ـ نپ : سارستانی. ١٢ـط : بارویی.
١٣ـنپ:عمارات . ١٤ـ ب، نپ :که‌یکی . ١٥ ـ ط: اینکه . ١٦ـ واو ، ر«ط» نیست .
١٧ ـ ط : اینجا . ١٨ـ ط : با غلبه وشجاع . ١٩ ـ «ط» ومتن مطبوع: بسیاراست.
٢٠ ـ ط : جهت اینکه . ٢١ ـ نپ : وما . ٢٢ ـ ط : رفتیم . ٢٣ـ نپ:اسوار.
٢٤ ـ ط ، ب : جاهای . ٢٥ ـ ط : تنگ آید . ٢٦ ـ ط : فرود. ٢٧- نپ«واو» ندارد. ٢٨ـ ب: باشد . ٢٩ ـ متن مطبوع : هدیهای.

و این شهر اسوان[1] عظیم محکم است تا اگر وقتی از ولایت نوبه کسی قصدی کند نتواند، و مدام آنجا لشکری باشد[2] بمحافظت شهر و ولایت. و مقابل شهر درمیان رود نیل جزیره‌ییست چون باغی و اندر آن خرماستان[3] و زیتون و دیگر اشجار و زروع[4] بسیارست و بدولاب آب دهند[5]. و آنجا[6] بیست و یکروز بماندم[7] که بیابانی عظیم درپیش بود و[8] دویست فرسنگ تا لب دریا وموسم آن بود که حجّاج[9] باز گشته براشتران بدانجا[10] برسند، وما انتظار آن میداشتیم که چون آن شتر ها[11] باز گردد بکرا[12] گیریم و برویم. ومرا بشهر اسوان[13] آشنایی افتاد با مردی که اورا ابوعبدالله محمدبن فلیج میگفتند، مردی پارسا و باصلاح[14] بود و ازطریق منطق چیزی میدانست او مرا معاونت کرد درکرا[15] گرفتن و همراه بازدید کردن وغیر آن[16]. پس اشتری بیك دینار[17] ونیم کرا[15] گرفتم و از ین شهر روانه شدم پنجم ربیع‌الاول سنهٔ اثنین[18] و اربعین و اربعمائة.

راه سوی مشرق جنوبی بود چون هشت فرسنگ برفتیم[19] منزلی بود که آن را ضیقه[20] میگفتند و آن دره‌یی بود بر[21] صحرا و[22] بردوجانب اوچون دو دیوار ازکوه ومیانهٔ او[23] مقدار صدارش گشادگی ودر آن گشادگی چاهی کنده‌اند که آب بسیار بر آمده‌است، امانه آبی[24] خوش وچون[25] از این منزل بگذرند پنج روز بادیه است که آب نباشد، هرمردی

۱ـ نپ (در اصل): استوار (اصلاح): اسوار. ۲ ـ در «نپ» بخط الحاقیست.
۳ ـ بجز «نپ»: خرمایستان. ٤ ـ («ب» در حاشیه آورده: «نپ» کذا ایضاً (رز ؟ ـ بقرینهٔ نظایر این عبارت در تضاعیف کتاب) در متن نیز «زرع» دارد. ٥ ـ ب، نپ (باصلاح جدید) افزوده: «و جای با درخت است». نپ اصلی: وجالی بارحب است (؟).
٦ ـ نپ: وما آنجا. ۷ـ نپ: بماندیم. ۸ ـ («ب» درحاشیه احتمال داده که واو زائد باشد).
۹ ـ نپ: حاج. ۱۰ ـ ط: بارکنند برشتران؛ نپ، ب: . . . بآنجا. ۱۱ ـ «ها» در «نپ» بخط الحاقیست. ۱۲ ـ ب، ط: بکرایه؛ نپ اصلی: کرا. متن از «نپ» اصلاحی است. ۱۳ ـ ط، ب: وچون بشهر اسوان بودم؛ نپ . . . . اسوار. ١٤ـ نپ: بصلاح. ۱٥ـ ب، ط: کرایه ... ١٦ ـ «وغیر آن» در «ط» نیست. ۱۷ ـ ب، نپ: و شتری . . . : ط: . . . یکدینار .. ۱۸ ـ ب، نپ: اثنی. («ب» درحاشیه احتمال داده: اثنتین). ۱۹ـ ب،ط: برفتم. ۲۰ـ نپ: ضمفه (؟). ۲۱ ـ («ب» درحاشیه احتمال داده «بر» زائد باشد). ۲۲ـ نپ «واو» ندارد. ۲۳ ـ ط: آن. ۲٤ـ ب، ط: آب.
۲٥ ـ کلمه در «نپ» نیست.

خیکی برداشت از آب[۱] و برفتیم بمنزلی که آنرا حوضش[۲] میگفتند، کوهی بود سنگین و دو سوراخ در آن بود که آب بیرون میآمد[۳] و همانجا در گوی[٤] می ایستاد[٥]، آبی خوش، وچنان بود که مردرا در آن سوراخ میبایست شد تا ازجهت شتر آب بیرون آورند[٦] وهفتم روز بود که شتران نه آب خورده[۷] بودند ونه علف، از آنکه هیچ نبود و در شبانروزی یکبار فرود[۸] آمدندی از آنگاه که آفتاب گرم شدی تا نماز دیگر و باقی[۹] میرفتند و این منزل جایها که فرود آیند[۱۰] همه معلوم باشد چه بهرجای فرود[۱۱] نتوانند آمد که چیزی نباشد که آتش برافروزند[۱۲] و بدانجاها پشکل[۱۳] شتر یابند که بسوزند وچیزی پزند[۱٤]. وآن شتران گویی میدانستند که اگر کاهلی کنند از تشنگی بمیرند[۱٥] و چنان میرفتند که هیچ براندن کس محتاج نبود[۱٦] و خود روی در آن بیابان نهاده میرفتند باآنکه[۱۷] هیچ اثر راه ونشان پدید نبود[۱۸] روی فرا مشرق کرده میرفتند و جایی بودی[۱۹] که بپانزده فرسنگ آب میبود اندك و شور وجایی[۲۰] بودی که به سی و[۲۱] چهل فرسنگ هیچ آب نبودی.

بیستم[۲۲] ربیع الاول سنهٔ اثنین[۲۳] و اربعین واربعمائة بشهر عیذاب[۲٤] رسیدیم و از اسوان تا عیذاب[۲٤] که بپانزده روز آمدیم بقیاس دویست فرسنگ بود.

این شهرعیذاب[۲٤] بر کنارهٔ[۲٥] دریا نهاده است. مسجد آدینه دارد ومردی پانصد در آن باشد و تعلّق بسلطان مصر داشت و باجگاهیست که از حبشه و زنگبار[۲٦]

۱ـ ب، نپ: خیکی آب برداشت. ۲ـ(«ب» در حاشیه احتمال داده است که غلط باشد). ۳ ـ نپ: می آید. ٤ ـ نپ (ظ در اصل): کوی «نپ» اصلاحی؛ ب، ط: کودی. متن تصحیح قیاسیست. ٥ ـ ب، نپ: میایستد. ٦ ـ ط: آورد. ۷ـ نپ: که آن شتران...؛ ب، ط: که شتران آب نخورده. ۸ ـ نپ: فرو. ۹ ـ ط: وباقی را.
۱۰ـ نپ: وآن منزل جایها که فرو آیند. ۱۱ـب، نپ: فرو. ۱۲ـ ط: افروزند؛ ب، نپ: بر فروزند. ۱۳ ـ نپ: بشکل. ۱٤ ـ نپ: برند. ۱٥ ـ نپ: نمیرند.
۱٦ ـ نپ: نبودند. ۱۷ ـ ط: با اینکه؛ نپ ظ: بی آنکه. ۱۸ ـ نپ ظ: بود.
۱۹ ـ نپ: بود. ۲۰ ـ نپ: چاهی. ۲۱ ـ بجز «ط» ومتن مطبوع: بسی چهل.
۲۲ ـ ب، ط: هشتم. ۲۳ ـب، نپ: اثنی. ۲٤ـ نپ: عـذاب. ۲٥ ـ نپ: کنار.
۲٦ ـ نپ: زنگار.

و یمن کشتیها آنجا آید، و از آنجا براشتران بارها بدین بیابان که ما گذشتیم برندتا اسوان[۱] و از آنجا در کشتی بآب نیل بمصر[۲] برند. و بر دست راست این شهر چون روی بقبله کنند کوهیست و پس آن کوه بیابانی عظیم و علف خوار بسیار و خلقی بسیارند آنجا، که ایشان را بجاویان[۳] گویند و ایشان مردمانیند که هیچ دین و کیش[۴] ندارند و بهیچ[۵] پیغمبر و پیشوا ایمان نیاورده‌اند، از آنکه از آبادانی دورند و بیابانی دارند که طول آن از هزار فرسنگ زیاده باشد وعرض سیصد فرسنگ و درین همه بعدد دو شهرك خُرد[۶] بیش نیست که یکی را از آن بحرالنّعام گویند ویکی دیگر را عیذاب[۷]. طول این بیابان ازمصرست تا حبشه و آن ازشمالست تا جنوب وعرض ازولایت[۸] نوبه تا دریای قلزم، ازمغرب تا مشرق، واین قوم بجاویان[۳] درآن بیابان باشند، مردمی[۹] بد نباشند و دزدی وغارت نکنند بکارهای[۱۰] خود مشغول [باشند] ومسلمانان وغیرهم[۱۱] کودکان ایشان[۱۲] بدزدند و بشهرهای اسلام برند و بفروشند. و این دریای قلزم[۱۳] خلیجیست که از محیط بولایت عدن شکافته[۱۴] است ودرجانب[۱۵] شمال تا آنجا که این شهرك قلزم است بیامده، و این دریا را هرجاکه شهری برکنارش است بدان شهر بازمیخوانند، مثلا جایی بقلزم باز میخوانند وجایی به عیذاب[۷] وجایی ببحرالنّعام، و گفتند[۱۶] درین دریا زیادت ازسیصد جزیره باشد واز آن جزایر کشتیها می‌آیند[۱۷] و روغن و کشك می‌آورند[۱۸] و گفتند آنجا گاو و گوسپند[۱۹] بسیار دارند و مردم آنجا گویند مسلمانند، بعضی تعلق بمصر دارند وبعضی به یمن. و درین شهرك عیذاب[۷] آب چاه وچشمه نباشد، الاّ آب باران، واگر گاهی آب باران منقطع شود[۲۰] آنجا بجاهان[۳] آب آرند، وبفروشند وتا سه ماه که[۲۱] آنجا بودیم یك خیك آب بیکدرم خریدیم و بدو درم نیز، از آنکه کشتی روانه[۲۲] نمیشد، بادشمال بود

---

۱ – نپ : اسوار. ۲ – نب مصر. ۳ – ب،ط : بجاهان؛ نب(اصلاحی) : بجاهیان. متن از «نپ» اصلی است. ۴ – ط : کیشی. ۵ – ط : بهیچوجه به. ۶ – ط : کوچك.
۷ – نپ : عذاب. ۸ – ط دریای. ۹ – ب، ط : مردم ۱۰ – ب، ب : بچهارپای.
۱۱ – ب، نب : و غیره. ۱۲ – ب،ط : ایشان‌را. ۱۳ – ط : قلزم‌را. ۱٤ – نپ : بشکافته.
۱۵ – ط : از. ۱٦ – نب : وگفتند که. ۱۷ – نب : میآید؛ ط میآمد.
۱۸ – ط : می‌آوردند. ۱۹ – ط: گوسفند. ۲۰ – ب ،ط : باشد. ۲۱ – نب : که، ندارد
۲۲ – در «نپ» کلمه بخط الحاقیست.

و ما را باد جنوب میبایست. مردم آنجا آنوقت که مرا دیدند گفتند ما را خطیبی میکن با ایشان مضایقه نکردم و در آن مدّت[١] خطابت ایشان می کردم تا آنگاه که موسم رسید و کشتی هاروی[٢] بجانب شمال نهادند، و بعد از آن[٣] بجدّه شدم[٤] و گفتند شتر[٥] نجیب هیچ جای چنان نباشد که در آن[٦] بیابان، و از آنجا بمصر وحجاز برند. ودرین شهر عیذاب مردی مرا حکایت کرد که برقول او اعتماد داشتم. گفت: وقتی کشتی ازین شهر سوی حجاز میرفت و شتر میبردند بسوی امیر مکه ومن در آن کشتی بودم، شتری از آن[٧] بمرد مردم آنرا بدریا انداختند، ماهی درحال آنرا فرو برد چنانکه یك پای شتر قدری بیرون از دهانش بود ماهی دیگر آمد[٨] وآن ماهیرا که شتر[٩] فروبرده بود فرو برد که هیچ اثر ازآن برو[١٠] پدید[١١] نبود وگفت آن ماهی را قرش میگویند[١٢] و هم بدین شهر[١٣] پوست ماهی دیدم که بخراسان آنرا سفن[١٤] میگویند و گمان میبردیم[١٥] بخراسان که آن نوعی از سوسمارست تا آنجا بدیدم که ماهی بود وهمهٔ پرها که ماهی را باشد داشت. دروقتی[١٦] که من بشهر اسوان[١٧] بودم دوستی[١٨] داشتم که نام او ذکر کرده‌ام درمقدمه، اورا ابوعبدالله محمّدبن فلیج[١٩] میگفتند، چون از آنجا به عیذاب[٢٠] همی آمدم[٢١] نامه نوشته بود بدوستی یاوکیلی[٢٢] که اورا بشهر عیذاب[٢٠] بود که آنچه[٢٣] ناصر خواهد بوی دهد و[٢٤] خطی بستاند تا وی را محسوب باشد، من چون سه ماه[٢٥] درین شهر عیذاب[٢٠] بماندم[٢٦] وآنچه داشتم خرج کرده شد[٢٧] از ضرورت آن کاغذ را

---

١ ـ ط: این مدت ٢ ـ ط: رو بشمال؛ ب: روی بشمال. ٣ ـ نپ ط: ومن از آنجا (بجای: وبعد از آن). ٤ ـ ط: شدند. ٥ ـ ط: شیر. ٦ـ نپ: درین. ٧ـ اینجا کلمه‌یی ظاهراً محذوف است: (شتری از آن شتران؟ از آن شتران شتری؟). ٨ ـ نپ: درآمد. ٩ ـ ط: که شتر را. ١٠ ـ ط: اثرآن برآن. ١١ـ نپ (باصلاح): پدید؛ ب: بدید. ١٢ـ نپ ط: قریش میگفتند؛ ب:... میگفتند. ١٣ـ ط: شکل. ١٤ـ ب، ط: شفق. ١٥ـ ط: میبردم. ١٦ ـ ط: وقتی. ١٧ـ نپ دراصل: اسوار (باصلاح جدید): اسوان. ١٨ـ متن مطبوع: دوستی را. ١٩ ـ نپ: فلج (کذا). ٢٠ ـ نپ: عذاب. ٢١ ـ ب، ط: می آمدم. ٢٢ ـ نپ، ب: بدوستی با وکیلی؛ ط: بوکیلی. متن احتمال حاشیهٔ «ب» است. ٢٣ ـ متن مطبوع: آنچه که. ٢٤ ـ نپ «واو» ندارد. ٢٥ـ ط: ماهه. ٢٦ـ ط: درشهر... بماند. ٢٧ ـ نپ: خرج شد.

بدان شخص دادم ، او مردمی[۱] کرد و گفت والله او را پیش من چیز بسیار[۲]ست ، چه میخواهی تا بتو دهم ، تو بمن خط ده . من تعجّب کردم از نیک‌مردی او[۳] که بی‌سابقه با من آنهمه نیکویی کرد . و اگر مردی بی‌باك[٤] بودمی وروا داشتمی مبلغی مال از آن شخص بواسطهٔ آن کاغذ بستیدمی[۵] . غرض ، من از آن‌مرد صد من آرد بستدم[٦] و آن مقدار آنجا عزّتی تمام داشت[۷] و خطی بدان مقدار بوی دادم ، و او آن کاغذ که من نوشته بودم به اسوان[۸] فرستاد وپیش از آنکه‌من ازشهرعیذاب[۹] بروم، جواب آن‌محمد فلیج[۱۰] باز رسید که آن‌چه[۱۱] مقدارباشد؛ هرچند که‌اوخواهدو[۱۲] از آن‌من موجودباشد بدو ده واگرازآن خویش بدهی عوض با تودهم[۱۳] که امیرالمؤمنین‌علی‌بن‌ابیطالب[۱٤] صلوات‌الله علیه فرموده است : « المؤمن‌لایکون محتشما ولامغتنما» . و این‌فصل بدان نوشتم تاخوانندگان بدانند که مردم را برمردم اعتمادست ، وکرم هرجای[۱۵] باشد ، و جوانمردان همیشه‌بوده‌اند وباشند .

جدّه ــ شهری بزرگست و باره‌یی حصین دارد[۲] برلب دریا و دروپنجهزار مرد باشد . برشمال دریا نهاده است و بازار های نیك[۱٦] دارد و قبلهٔ مسجد آدینه سوی مشرقست و بیرون از شهر هیچ عمارت نیست الا مسجدی که معروفست بمسجد رسول‌الله[۱۷]صم[۱۸] .ودو دروازه است شهر را: یکی‌سوی مشرق که[۲] رو با مکه دارد و دیگر سوی مغرب که رو[۱۹] با دریا دارد . و اگر از جدّه برلب دریا سوی‌جنوب‌بروند بیمن رسند بشهر صعده وتاآنجا[۲۰] پنجاه فرسنگست و اگر سوی شمال روند بشهر جار رسند که ازحجازست. وبدین‌شهر جدّه نه درختست و نه زرع[۲۱] ،هرچه‌بکار آید

---

۱ ــ ب ، ط : مردی . ۲ ــ کلمه در « نپ » بخط الحاقیست . ۳ ــ ب ، نپ : از نیکمردی‌آن محمد فلیج (نپ : قلمج (کذا)) . ٤ ــ نپ : که اگر بی باکی . ۵ ــ نپ ، ط : بستدمی . ٦ ــ متن مطبوع : بستیدن (کذا) . ۷ ــ ب ، نپ : و آن مقدار راآنجا عزتی تمام است . ۸ــ نپ : اسوار. ۹ــ نپ:عذاب. ۱۰ــ نپ:فلمج(باصلاح: قلمج) . ۱۱ــ ط ، متن مطبوع :آنچه . ۱۲ ــ نپ«واو» ندارد. ۱۳ ــ ط :مابود هم . ۱٤ ــ «علی بن...» در«ط» نیست . ۱۵ ــ نپ همه جائی . ۱٦ ــ ب ، نپ : بازارها نیك . ۱۷ ــ نپ «الله» ندارد . ۱۸ــ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ۱۹ ــ کلمهٔ «رو» در«نپ» نیست. ۲۰ــ نپ: تا اینجا . ۲۱ــ ب : وزدع .

از [۱] رستاآرند و از آنجا تا مکه دوازده فرسنگست. وامیر جدّه بندهٔ امیرمکه بود و اورا تاج‌المعالی بن ابی[۱] الفتوح میگفتند و مدینه را هم امیر وی بود . ومن بنزدیک[۲] امیر جدّه شدم و با من کرامت کرد و آن قدر باجی که بمن میرسید ازمن‌معاف داشت و نخواست چنانکه از[۳] دروازه مسلم گذر کردم وچیزی[۴] بمکه نوشت که این مردی دانشمندست ازوی چیزی نشاید بستدن[۵].

روز آدینه نماز دیگر از جدّه‌برفتیم[۶] یکشنبه‌سلخ جمادی‌الاخرة[۷] بدرشهرمکه رسیدیم[۸] و از نواحی حجاز و یمن خلق بسیارعمره رادرمکه‌حاضر باشند[۹] اوّل رجب، وآن موسمی عظیم باشد و عیدرمضان همچنین، وبوقت حج بیایند، و چون‌راه ایشان نزدیک وسهلست هرسال سه بار بیایند .

صفت شهر مکه شرفهاالله تعالی

شهر مکه اندر میان کوهها نهاده است بلند[۱۰] و از هر[۱۱] جانب که بشهر روند تا بمکه نرسند[۱۲] نتوان دید . و بلندترین کوهی که بمکه نزدیکست کوه ابوقبیس[۱۳] است وآن چون گنبدی گردست، چنانکه اگر ازپای آن تیری بیندازند، بر سررسد . و در مشرقی شهرافتاده است چنانکه چون در مسجدحرام[۱۴] باشند به‌دی[۱۵] ماه آفتاب ازسرآن برآید. وبرسرآن میلی‌است[۱۶] ازسنگ برآورده ،گویند ابراهیم‌علیه‌السلام برآورده است . و این عرصه که در میان کوهست شهرست ، دو تیر پرتاب[۱۷] در دو بیش[۱۸] نیست. و مسجد حرام بمیانهٔ این فراخنای اندرست ، وگردبرگرد مسجدحرام شهرست وکوچه ها و بازارها، وهرکجا رخنه‌یی بمیان کوه‌درست دیوارباره ساخته‌اند

---

۱ ـ نپ : ابو . ۲ ـ ط ، ب : نزدیك . ۳ ـ ط : چنانچه از؛ نپ: چنانکه در.
٤ ـ ب : خبری ؛ ط : چیزی . ٥ ـ ط : ستاندن ؛ ب : ستیدن . ٦ ـ ب ، ط : برفتم .
۷ ـ همه جا : الاخر . (متن احتمال حاشیهٔ «ب» است) . ۸ ـ ط : رسیدم .۹ ـ ط ، ب : باشد . ۱۰ ـ نپ : نه بلند . ۱۱ ـاصل همه جا : وهر. (متن احتمال حاشیه«ب» است) .
۱۲ ـ اصل‌همه‌جا : برسند (متن‌از حاشیهٔ «ب» است) . ۱۳ـ نپ (در اصل): بوقبیس (باصلاح جدید) : ابوقبیس . ۱٤ ـ ط : مسجدالحرام. ۱٥ـ نپ : بربی (؟) . ۱٦ ـ نب ظاهراً « است » ندارد . ۱۷ ـ ط : پرتابست . ۱۸ ـ ط : و بیش .

و دروازه برنهاده ، و اندر شهر هیچ درخت نیست ، مگر بر در مسجد حرام[۱] که سوی مغربست که آن را باب ابراهیم خوانند بر[۲] سر چاهی درختی چند بلندست و بزرگ شده. و ازمسجدحرام[۱] برجانب مشرق بازاری بزرگ کشیده‌است، از جنوب سوی شمال و بر سر بازار ازجانب جنوب کوه ابوقبیس[۳] است و دامن کوه ابوقبیس[۳] صفاست و آن‌چنانست که دامن کوهرا همچون‌درجات بزرگ کرده‌اند وسنگها بترتیب رانده که بر آن آستانها روند خلق و دعاکنند، وآنچه میگویند : صفا ومروه کنند، آنست[٤] . و بآخر بازار ازجانب شمال کوه مروه است و آن اندك بالای[٥] است، وبر او خانه‌های بسیار ساخته‌اند و در میان شهرست و درین بازار بدوند ، از ین سر تا بدان سر. وچون کسی عمره‌خواهد کرد: اگر[٦] ازجای دور آید[۷] به نیم‌فرسنگی مکه هرجا میلها کرده‌اند ومسجدها ساخته که‌عمره را ازآنجا احرام[۸] گیرند،واحرام گرفتن آن باشد[۹] که جامهٔ دوخته از تن بیرون کنند وازاری برمیان بندند ، وازاری دیگر یا چادری برخویشتن‌درپیچندو بآوازی[۱۰] بلند می گویند که : « لبیّك اللّهم لبیّك»[۱۱] و سوی[۱۲] مکه میآیند؛ و اگر کسی بمکه باشد و خواهد که عمره کند تا بدان میلها برود و ازآنجا احرام گیرد و لبیّك میزنند و بمکه درآید بنیّت عمره ، و چون بشهر آید بمسجد حرام درآید و بنزدیك[۱۳] خانه رود و بردست راست بگردد چنانکه خانه بر دست چپ اوباشد و بدان رکن شود که حجرالاسود دروست وحجررا بوسه دهد و از حجر بگذرد و بر همان ولا[۱٤] بگردد و باز بحجر رسد و بوسه دهد ، یك طوف[۱٦] باشد ، و برین ولا هفت طوف[۱۵] بکند. سه بار بتعجیل بدود وچهاربار آهسته برود . وچون طواف تمام شد . بمقام ابراهیم علیه‌السلام رود که برابرخانه است و از پس مقام بایستد چنانکه مقام مابین او و[۱٦] خانه باشد وآنجا دورکعت نماز گزارد[۱۷]

---

۱ ــ ط . مسجدالحرام . ۲ ــ ط : در . ۳ ــ نپ :کذا باصلاح . در اصل : بوقبیس .
٤ــ(«ب» در حاشیه نوشته:کذا ایضافی« نپ ».امااین تردیدحاشیهٔ«ب»ظاهراً براساسی نباشد).
٥ــ نپ : بالائی . ٦ــکلمه از «ط»است . ۷ ــ ط : دید . ۸ ــ نپ : حرام .
۹ ــ ط : است . ۱۰ــ ط : بآواز . ۱۱ــ کلمه در «ط» نیست . ۱۲ ــ ط : وبسوی .
۱۳ ــ ب : نزدیك . ١٤ــنپ (دراصل) : ولاو (اصلاح مانندمتن) . ۱۵ ــ نپ :ضواف .
١٦ ــ نپ «واو» ندارد . ۱۷ ــ ب ، نپ : نمازبکند .

آنرا نماز طواف گویند. پس از آن درخانهٔ زمزم شود و از آن آب بخورد یا بروی بمالد[۱] و از مسجد حرام بباب الصّفا بیرون شود، و آن دریست از در های مسجد که چون از آنجا بیرون شوند کوه صفاست، بر آن آستانهای[۲] کوه صفا شود[۳] وروی بخانه کند و دعاکند، و دعا معلومست، چون بخوانده[۴] باشد فرود آید، ودرین بازارسوی مروه برود، و آن چنان باشد که ازجنوب سوی شمال رود، و درین بازار که میرود بر درهای مسجدحرام[۵] میگردد[۶] و اندرین بازار آنجا که رسول صلی الله علیه وآله[۷] سعی کرده است و شتافته و دیگران را شتاب فرموده گامی پنجاه باشد. بر[۸] دو طرف این موضع چهار مناره است ازدوجانب که مردم که ازکوه صفا بمیان آن دومناره رسند از آنجا بشتابند تا میان دومنارهٔ دیگر که از آن طرف بازارباشد و[۹] بعد از آن آهسته روندتا بکوه مروه وچون بآستانها رسندبر آنجا روند و آن دعا که معلومست بخوانند و بازگردند و دیگر باردرهمین بازار درآیند، چنانکه چهار بار ازصفا بمروه شوند و سه بار از مروه بصفا، چنانکه هفت بار از آن بازاربگذشته[۱۰] باشند، چون[۱۱] ازکوه مروه فرود[۱۲] آیند[۱۱] همانجا بازاریست بیست[۱۳] دکان روی باروی[۱۴] باشد[۱۵] همه حجّام نشسته، موی سر بتراشند[۱۶]. چون عمره تمام شد و از حرم بیرون آیند، درین بازار بزرگ که سوی مشرقست درآیند[۱۷] و آنرا سوق العطّارین گویند. بناهای نیکوست[۱۸] وهمه داروفروشان باشند، و درمکه دو گرمابه است فرش آن سنگ سبز که فسان سازند[۱۹] و چنان تقدیر کردم[۲۰] که در مکه دوهزارمرد شهری بیش نباشد، باقی قریب[۲۱] پانصد مرد غُربا و مجاوران باشند. ودر آن[۲۲] وقت خود قحط بود وشانزده من گندم بیکدینار مغربی بود[۱۱] و مبلغی از آنجا رفته بودند. و اندرشهر مکه اهل هرشهری را

---

۱ ــ ط : ویا... مالد. ۲ ــ ط: آستانه های. ۳ ــ ط : شوند. ٤ ــ ط ،ب : خوانده.
٥ ــ ط : مسجد الحرام. ٦ ــ نپ (کذافی الاصل) باصلاح جدید :مینگرد. ۷ ــ ب ، نپ : علیه الصلوة والسلام. ۸ ــ نپ :وبر. ۹ ــ نپ «واو» ندارد. ۱۰ ــ ب، ط :گذشته. ۱۱ ــ نپ کلمه را ندارد. ۱۲ ــ نپ : فرو. ۱۳ ــ در «نپ» بیست بخط الحاقیست ، اصل متن معلوم نیست. ١٤ ــ ب ، ط : روی بروی. ١٥ ــ ب ، نپ : باشند. ١٦ ــ ب ، ط : تراشند. ۱۷ ــ کلمه از « ط » و متن مطبوع است. ۱۸ ــ ط « نیکوست » ندارد. ۱۹ ــ ط ، ب : میسازند. ۲۰ ــ ط :کرده ام. ۲۱ ــ نپ : قرب.
۲۲ ــ ب ، ط : و درآن.

از بلاد خراسان و ماوراءالنّهر و عراق و غیره سراها بوده ، اما اکثر آن خراب بود و ویران[۱] و خلفای بغداد عمارتهای بسیار و بناهای نیکو کرده‌اند آنجا و[۲] در آن وقت که ما رسیدیم بعضی از آن خراب شده بود و بعضی ملک ساخته بودند.

آب چاههای مکه همه شور و تلخ باشد چنانکه نتوان خورد ، اما حوضها و مصانع بزرگ بسیار کرده اند که هریك از آن بمقدار ده هزار دینار بر آمده باشد و آن وقت بآب باران که از دره‌ها[۳] فرو[۴] میآید پر میکرده اند و در[۵] آن تاریخ که ما آنجا بودیم تهی بودند. و یکی که امیرعدن بود ، و او را پسر شاد دل می گفتند ، آبی در زیر زمین بمکه آورده بود و اموال بسیار بر آن صرف کرده و در عرفات[۶] بر آن کشت و زرع کرده بودند و آن آب را بر آنجا بسته بودند و پالیزها[۷] ساخته و[۲] اندکی بمکه میآید و بشهر نمیرسد[۸] و[۲] حوضی ساخته‌اند که آن آب در آنجا جمع میشود وسقّایان آن را برگیرند و بشهر آورند و بفروشند[۹] و براه برقه[۱۰] بنیم فرسنگی[۱۱] چاهیست که آنرا بئرالزّاهد گویند و آنجا مسجدی[۱۲] نیکوست. آب[۱۳] آن چاه خوشست وسقّایان[۱۴] از آنجا نیز بیاورند بشهر و[۱۵] بفروشند .

هوای مکه عظیم گرم باشد و آخر بهمن ماه قدیم خیار و بادرنگ و بادنجان تازه دیدم آنجا ، و این نوبت چهارم که بمکه رسیدم غرّهٔ رجب سنهٔ اثنی[۱۶] و اربعین و اربعمائة تا بیستم[۱۷] ذی حجه بمکه مجاور بودم . پانزدهم فروردین قدیم انگور رسیده بود و از رُستا بشهر آورده بودند و در بازار میفروختند واوّل اردی بهشت[۱۸]

۱ـ « نپ » (بجای و ویران) : درآن وقت . ۲ـ « نپ » واو ندارد . ۳ـ نپ : درها . ۴ ـ ط : فرود . ۵ـ ط : میکنند واز ۶ ـ نپ (باصلاح) :درعرفات (بدون واو) (در اصل) : عرفا . ۷ ـ ب : بالیزها . ۸ ـ ب ؛ الا اندکی . . . نمیرسید ؛ نپ : الا اندکی . . . میآید (نمی آید ؟) . . . ۹ ـ ب، ط : فروشند . ۱۰ـ ب ، ط : رفته ؛ نپ : برفه . ۱۱ـ نپ: فرسنگه. ۱۲ـ ط : مسجدیست نیکو. ۱۳ـ نپ: وآب. ۱۴ـ ط : سقاها. ۱۵ـ اصل: وبشهر. (متن تصحیح قیاسیست). ۱۶ـ(«ب» درحاشیه آورده : ط : اثنتین). ۱۷ـ نپ : بیستم ماه . ۱۸ـ ب . اردبهشت .

خربزهٔ فراوان رسیده بود و خود همهٔ میوه ها بزمستان آنجا یافت[۱] شود و هرگز خالی نباشد.

صفت زمین عرب ویمن- چون ازمکه بجانب جنوب روند بیك منزل بولایت یمن رسند[۲] و تالب دریاهمه ولایت یمن است، و زمین یمن و حجاز[۳] بهم پیوسته است و[۴] هردو ولایت تازی زبانند، و دراصطلاح زمین یمن را حمیر گویند و زمین حجاز را عرب، وسه جانب این هردوزمین دریاست، واین زمین چون جزیره ییست[۵] اول جانب شرقی آن دریای بصره است و غربی دریای قلزم که ذکر آن درمقدمه[۶] رفت[۷] که خلیجیست و جانب جنوبی[۸] دریای محیطست و طول این جزیره که یمن و حجازست از کوفه باشدتاعدن مقدارپانصد فرسنگ از شمال بجنوب، وعرض آن که ازمشرق بمغربست ازعمان است تا بهجار[۹] مقدارچهارصد فرسنگ باشد. و زمین عرب از کوفه تامکه است، و زمین حمیر از مکه تا عدن[۱۰]. و در زمین عرب آبادانی اندکست[۱۱] و مردمانش بیابانی و صحرا نشینند وخداوند ستور وچهارپا وخیمه. و[۱۲] زمین حمیر سه قسمست: یك قسم را از آن تهامه گویند و آن[۱۳] ساحل دریای قلزم است برجانب مغرب، وشهرها وآبادانی بسیارست چون صعده وزبید و صنعا[۱۴] و غیره، واین[۱۵] شهرها برصحراست[۱۶] و پادشاه آن بندهٔ حبشی[۱۷] بود ازآن پسر شاد دل؛ و دیگر قسم ازحمیر کوهیست[۱۸] که آنرا نجد گویند و اندرو دیولاخها و سردسیرها باشد و جاهای[۱۹] تنگ و حصارهای محکم؛ وسیوم[۲۰] قسم ازسوی مشرقست واندر آن شهرهای بسیارست چون نجران

۱ـ ط: درآنجا... ؛ نپ... یافته. ۲ ـ نپ: رسد. ۳ـ نپ: حجازویمن. ٤ ـ ط: پیوسته ؛ ب: پیوسته است. ٥ ـ نپ، ط: جزیره است. ٦ ـ (مقدمه = سابق و پیش ازین. حاشیهٔ «ب»). ٧ـ نپ‌ط: رفته. ٨ ـ ط: جنوب. ٩ ـ نپ: بحارکه. ١٠ ـ «ط» کلمهٔ «است» افزوده است. ١١ـ نپ: اندك. ١٢ ـ متن مطبوع: ودر. ١٣ ـ ب، ط: و این. ١٤ ـ ط: صفا. ١٥ ـ نپ: و آن. ١٦ ـ نپ: شهرهائیست برصحرا. ١٧ ـ نپ (دراصل): سشی (کذا) بعد اصلاح کرده اند. ١٨ ـ («ب» درحاشیه آورده: یاء نسبت است ظاهراً یعنی کوهستانست). ١٩ـ نپ (در اصل): وجامهای (کذا) بعد اصلاح کرده اند. ٢٠ـ کذا فی «نپ» ایضا (نه سوم)(حاشیهٔ ب).

و عشر[۱] و بیشه و غیر آن. و اندرین قسم نواحی[۲] بسیارست و هر ناحیتی ملکی و رئیسی دارد ، و آنجا سلطانی و حاکمی مطلق نیست ، قومی مردم باشند خود سر[۳] و[٤] بیشتر دزد و خونی و حرامی و این قسم مقدار دویست فرسنگ در صد و پنجاه[۵] بر آید ، و خلقی بسیار باشند[٦] وهمه نوع[۷] و[٤] قصرغمدان بیمن است بشهری که آنرا صنعا گویند ، واز آن قصر اکنون برمثال تلّی مانده است ، درمیان شهر، و آنجا گویند که خداوند این قصر پادشاه همهٔ جهان بوده‌است و گویند که در آن تل گنجها ودفینه‌ها[۸] بسیارست وهیچکس دست بر آن نیارد بردن، نه‌سلطان و نه رعیّت. وعقیق بدین شهرصنعا کنند و آن سنگیست که ازکوه ببرّند و در میان ریگ بر تابه بآتش بریان کنند و در میان ریگ بآفتابش بپرورند[۹] و بچرخ بپیرایند[۱۰] و من بمصر دیدم که شمشیری برای[۱۱] سلطان آورده بودند از یمن که دسته و برچك[۱۲] او از یك‌پاره عقیق سرخ بود مانند یاقوت .

صفت مسجدالحرام وبیت کعبه ـ گفته‌ایم[۱۳] که‌خانهٔ کعبه‌درمیان‌مسجدحرام[۱٤] و مسجدحرام[۱٤] درمیان شهرمکه وطول آن ازمشرق بمغرب‌ست‌وعرض آن‌ازشمال‌بجنوب.

اما دیوار مسجد قائمه نیست و رکنها درمالیده است تابمدوّری مایلست،زیرا که چون درمسجد نمازکنند ازهمهٔ جوانب روی بخانه باید کرد. و آنجا[۱۵] که مسجد طولانی ترست ازباب ابراهیم علیه‌السلامست تا بباب بنی‌هاشم،چهارصد و بیست‌وچهار ارش است . و عرضش از باب‌النّدوه که‌سوی شمالست تاباب‌الصّفا[۱٦] که‌سوی‌جنوبست

---

۱ ـ نپ : بحران و عشر و بیسه ؛ ط : . . . عشر . . . ۲ ـ نپ : ناحی ؟
۳ ـ ب ، نپ : بخودسر . ٤ ـ نپ «واو» ندارد . ۵ـ «نپ» افزوده : فرسنگ .
٦ ـ ب : باشد . ۷ ـ («ب» درحاشیه‌آورده : کذا ایضا «نپ») . ۸ ـ نپ : دفینهای .
۹ ـ ب ، ط : پرورند . ۱۰ ـ ط : بیارایند ؛ ب : به پیارند ؛ نپ : به پیرایند (متن از حاشیهٔ « ب » است) . ۱۱ ـ ب ، نپ : بسوی . ۱۲ ـ «ب» درحاشیه راجع به «برچك» توضیحی داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد . ۱۳ ـ ط: گفته ام .
۱٤ ـ ط : مسجدالحرام . ۱۵ ـ ط : اینجا. ۱٦ ـ ط : صفا .

و فراختر جایش، سیصد و چهار ارشست و بسبب مدوّری جایی[۱] تنگتر نماید و جایی[۱] فراختر، و همه گرد[۲] برگرد مسجد سه رواقست بپوشش، بعمود های رخام برداشته‌اند، و میان سرای‌را چهارسو کرده ودرازی پوشش که‌بسوی‌ساحت‌مسجدست بچهل و پنج طاقست و[۳] پهنایش به بیست و سه طاق، و عمودهای رخام تمامت صد و هشتاد وچهارست، وگفتند این‌همه‌عمودها را[٤] خلفای بغداد فرمودند از جانب شام براه دریا بردن[۵]. وگفتند چون این‌عمودها بمکه رسانیدندآن ریسمانها که درکشتیها وگردونها[٦] بسته بودند[۷] و پاره شده‌بود[۸] چون بفروختند ازقیمت‌آن شصت‌هزاردینار مغربی حاصل شد[۹] و ازجملهٔ آن عمودها یکی در[۱۰] آنجاست که باب النّدوه گویند[۵]، ستونی سرخ رخامی است[۱۱] گفتند[۱۲] این ستون را همسنگ[۱۳] دینار خریده‌اند و بقیاس آن یك ستون سه هزارمن بود.

مسجد حرام را هیجده درست همه بطاقها ساخته‌اند بر سرستونهای رخام و بر هیچکدام دری ننشانده‌اند که فراز توان کرد. برجانب‌مشرق چهار درست‌ازگوشهٔ شمالی باب‌النّبی‌وآن‌بسه[١٤] طاقست‌بسته، وهم‌برین‌دیوارگوشهٔ جنوبی[١٥] دری‌دیگرست که آنرا هم باب‌النّبی گویند، ومیان آن[١٦] دودر صدارش بیشست[١٧] و این دربدو[١٨] طاقست. وچون از این در بیرون شوی بازار عطّارانست که خانهٔ رسول[ص][١٩] در آن

---

۱ ــ ب، نپ: جای. ۲ ــ «ط» و متن مطبوع: گرد و برگرد. ۳ ــ «واو» از «نپ» است. ٤ ــ نپ: عمودها همه. ۵ ــ کلمه در «نپ» نیست. ٦ ــ متن مطبوع: کشتیها بود وگردونها که. ۷ ــ نپ (در اصل): بود (اصلاح مانند متن). ۸ ــ نپ (دراصل): شد (اصلاح): شده بودند. ۹ ــ کلمه‌در«نپ» الحاقیست. ۱۰ ــ نپ: از. ۱۱ ــ نپ (در اصل): رخام است (اصلاح): از رخام است. ۱۲ ــ ط «که» افزوده است. ۱۳ ــ ط، متن مطبوع: هم بسنگ. ١٤ ــ نپ: سه. ١٥ ــ (مقصود ازگوشهٔ جنوبی قطعاً «بر سمت جنوب» است یعنی در دوم بر طرف جنوب در اول (که هر دو را باب‌النبی‌گویند) واقعست و مقصود گوشهٔ جنوبی دیوار مشرقی (یعنی زاویهٔ جنوبی آن دیوار با دیوارجنوبی) کمایتوهم فی بادیءالامر نیست زیرا چنانکه سابق‌گفت عرض مسجد از شمال بجنوب قریب ۳۰٤ ارش است و حال اینکه اینجاگویدکه فاصلهٔ میان این دو درقریب صد ارش است وهو واضح. حاشیهٔ ب). ١٦ ــ نپ: این. ١٧ ــ نپ: بیشتر. ١٨ ــ ط: دو. ١٩ ــ ب، نپ: علیه‌السلام.

کوی بوده است و بدون در بنماز اندر مسجد شدی. و چون از ین در بگذری هم برین دیوار شرقی[۱] باب علی علیه‌السّلام است، واین آن درست که امیرالمؤمنین علی[۲] علیه‌السلام در مسجد[۲] رفتی بنماز، و این در بسه[۳] طاقست. و چون از این[۴] در بگذری بر گوشهٔ مسجد مناره‌یی دیگرست[۵] بر سرسعی[۶] که از آن مناره که بباب بنی‌هاشم است تا بدینجا بباید شتافتن واین مناره هم از آن چهارگانهٔ مذکورست. و بر دیوار جنوبی که آن طول مسجدست هفت درست: نخستین بر رکن[۶] که نیم گرد کرده‌اند[۷] باب الدقاقین است و آن بدو طاقست، و چون اندکی بجانب غربی روی[۸] دری دیگرست بدو طاق و آنرا باب الفسانین[۹] گویند و[۱۰] همچنان قدری دیگر بروند باب الصّفا گویند و این در را پنج طاقست و از همه این[۱۱] طاق میانین[۱۲] بزرگترست[۱۳] و جانب او دو[۱۴] طاق کوچك[۱۵] و رسول الله[۱۶] از این در بیرون آمده است که بصفا[۱۷] شود و دعا کند. و عتبهٔ این طاق میانین[۱۲] سنگی سپیدست عظیم، وسنگی سیاه بوده است که رسول ص[۱۸] پای مبارك خود بر آنجا نهاده است و آن سنگ نقش قدم مبارك او[۱۹] گرفته، و آن نشان قدم را از آن سنگ سیاه ببریده‌اند[۲۰] و در آن سنگ سپید ترکیب کرده[۲۱] چنانکه

---

۱ ــ ب : مشرقی. ۲ ــ کلمه در «ط» نیست. ۳ ــ نپ : سه. ٤ــ نپ: آن.
٥ ــ (عبارت مغشوش و مضطربست و شاید در عبارت سقطی یا تحریفی باشد، در هر صورت نام باب بنی‌هاشم که ظاهراً بر دیوار مشرقی مسجد و در جنوب سه در مذکورست در اینجا مذکور نیست و سابق صحبت از مناره‌یی نکرد که این دیگری آن باشد حاشیهٔ ب).
٥ ــ ب، ط «که» ندارند. ٦ــ «بر رکن» در «ط» نیست. ۷ــ نپ : کردگرانند ؟.
۸ ــ ب، نپ : بروی. ۹ ــ نپ : الفسانین (کذا). ۱۰ ــ «و» در «ط» نیست.
۱۱ ــ نپ (در اصل افزوده) : بزرگترست (بعد بخط جدید زده است). ۱۲ ــ ط : میانی. ۱۳ ــ نپ (در اصل) : بزرگست (اصلاح مانند متن). ۱٤ ــ نپ (در اصل) در دو (اصلاح) مانند متن. ۱٥ ــ (ظاهراً عبارت اینطور بوده: «و از هر جانب او دو طاق کوچك» یا: «وجانب او از هرطرف دو طاق کوچك» یا نحو آن، تاعدهٔ پنج طاق درست بشود. حاشیهٔ ب). ۱٦ ــ نپ «الله» ندارد. «ب» و «نپ» «علیه‌السلام» افزون دارند.
۱۷ ــ نپ : بر صفا. ۱۸ ــ نپ، ب : علیه‌السلام والصلوة. ۱۹ ــ ب : متبرك او علیه‌السلام ؛ ط : متبرکه. ۲۰ ــ ب . ط : بریده‌اند. ۲۱ ــ ط : کرده‌اند.

سر انگشتهای[1] پا اندرون مسجد دارد و[2] حجّاج بعضی روی بر آن نشان قدم نهند و بعضی پای، تبرك را[3]، و[2] من روی بر آن نشان[4] نهادن واجب تر دانستم. و از باب الصفا[5] سوی مغرب مقداری دیگر بروند باب الطوی[6] است بدو طاق. و از آن جا مقداری دیگر بروند بباب التمّارین[7] رسند بدو طاق، وچون از آن بگذرند باب المعامل[8] بدو طاق. وبرابر این سرای بوجهل[9] است که اکنون مستراحست[10]. بر دیوار مغربی که آن عرض مسجدست سه درست: نخست آن گوشه یی که با جنوب دارد باب عروة بدو[11] طاقست، و[12] بمیانهٔ[13] این ضلع باب ابراهیم علیه السّلام است بسه[14] طاق[15]. و بر دیوار شمالی که آن طول مسجدست چهار درست: بر گوشهٔ مغربی باب الوسیط[16] است بیك طاق، چون از آن بگذری[17] سوی مشرق باب العجلة است و بیك طاق[18] و چون از آن بگذری بمیانهٔ ضلع شمالی باب الندوة است[19] بدو طاق، وچون از آن بگذری باب المشاورة است بیك طاق، وچون بگوشهٔ مسجد رسی شمالی مشرقی[20] دریست باب بنی شیبة گویند[21]. و خانهٔ کعبه بمیان ساحت مسجدست مربع طولانی، که طولش از شمال بجنوبست وعرضش از مشرق بمغرب، و طولش سی ارش است و عرض شانزده و درِ خانه سوی مشرقست. وچون در خانه روند رکن عراقی بردست راست باشد و

---

۱ ـ نپ: انگشتها. ۲ ـ نپ «واو» ندارد. ۳ ـ تبرك را در «ط» نیست.
٤ـ نپ: آنجا. ٥ـ ط: صفا. ٦ـ ب، نپ: السطوی ۷ـ ب، نپ: باب التمارین. ۸ـ نپ: باب النامل(؟).
۹ ـ ب، ط: ابوجهل. ۱۰ـ (در ضلع جنوبی گفت هفت دراست وشش درفقط شمرد. حاشیهٔ ب). ۱۱ـ نپ: دو. ۱۲ـ ب «واو» ندارد. ۱۳ـ ط: میانهٔ. ۱٤ـ نپ: سه.
۱٥ ـ (در ضلع غربی گفت سه درست و دو در فقط شمرد. حاشیهٔ ب). ۱٦ ـ نپ: الوسیطة. ۱۷ـ نپ. برگذری. ۱۸ ـ ط: و یکطاق. ۱۹ ـ کلمهٔ «است» از «نپ» است. ۲۰ـ ط: شرقی. ۲۱ ـ (در ابتدای این فصل گفت که مسجدحرام راهیجده در است و فقط شانزده در شمرد و یك در دیگر که باب بنی هاشم باشد بقرائن خارجی و سیاق عبارت مفهوم شد: درهجدهم معلوم شد (کذا و ظ: نشد) کجاست و بچه اسم موسومست. حاشیهٔ ب) بر ضلع شمالی نیز چهار در گفت و پنج شمرد. مصحح «ب» باین نکته توجه نکرده اند و نیز توجه نکرده که در ضلع جنوبی از هفت در یك در و در ضلع غربی از سه در یك درمذکور نیست واینکه باب بنی هاشم را بجای یکی از این دوگرفته صحیح نمی باشد زیرا باب بنی هاشم یکی از چهار در شرقی، و بجای خود مذکورست، بنابراین یامسجد را نوزده در بوده است ویایکی ازدو رقم یعنی هفت (درضلع جنوبی) وسه (در ضلع غربی) محرف است و بترتیب شش یادو باید باشد. م.د.

رکن حجرالاسود بردست چپ . و رکن مغربی جنوبی[۱] را رکن یمانی گویند ورکن شمالی مغربی را رکن شامی گویند . و حجرالاسود درگوشهٔ دیوار بسنگی بزرگ ترکیب کرده‌اند و درآنجا نشانده چنانکه چون مردی تمام قامت بایستد با سینهٔ او مقابل باشد .

و حجرالاسود بدرازی بدستی[۲] و چهار انگشت باشد و بعرض هشت انگشت باشد و شکلش مدوّرست. و ازحجرالاسود تا در خانه چهار ارش است . وآنجا راکه میان حجرالاسود ودرخانه است ملتزم[۳] گویند ودرِخانه اززمین بچهار[۴] ارش برترست چنانکه مردی تمام قامت بر زمین ایستاده[۵] برعتبه رسد . و نردبان ساخته اند از چوب چنانکه بوقت حاجت در پیش درنهند تا مردم بر آن برروند و درخانه روند وآن چنانست که بفراخی ده مرد بر پهلوی هم بآنجا بر توانند رفت و فرود[۶] آمد[۷] . وزمین خانه بلندست بدین مقدار که گفته شد.

صفت در کعبه ـ در کعبه دریست ازچوب ساج بدومصراع، وبالای درش ارش و نیم است وپهنای هرمصراعی یك گز وسه چهاریك، چنانکه[۹] هردومصراع سه گزونیم باشد وروی در فراز[۱۰] هم نبشته است[۱۱] وبرآن نقره کاری دایره‌ها و کتابتها[۱۲] نقاشی منبت کرده‌اند و کتابتهای[۱۳] بزر کرده وسیم سوخته دررانده واین آیت راتا آخربرآنجا[۱۴] نوشته : «انّ اوّل بیت وضع للناس للّذی ببکّة» لایة * و دوحلقهٔ[۱۵] نقره گین[۱۶] بزرگ که از غزنین[۱۷] فرستاده‌اند بردو مصراع در زده[۱۸] چنانکه دست هر کس که خواهد

۱ـ در «نپ» الحاقیست . ۲ ـ نـ ط : بدستی . نسخ دیگر : یك دستی . ۳ـ ط : ملرم . ۴ ـ ط : چهار . ۵ ـ نپ : ایستاده است . ٦ ـ نب : فرو . ۷ ـ همه‌جا: آیند. متن احتمال حاشیهٔ «ب» است. ۸ـ ط: بدان. ۹ـ ط: چنانچه. ۱۰ـب: ورویدرو درفراز، ط : و روی درو فـراز نپ : و روی در افراز (متن احتمال صورتی از « نپ » است) . ۱۱ ـ نپ(دراصل): همه‌هم‌پشته است ؟ ۱۲ـ نپ (دراصل) : وکتابهای (اصلاح مانند متن) . ۱۳ـ نپ : وکتابها . ۱٤ـط: آنجا. * ـ سورهٔ ۳ آیهٔ ۹۰ . ۱۵ـ نب : دولته (کذا وبدون واو عطف. حاشیهٔ ب) . ۱٦ـ ب ، نب : نقرکین . ۱۷ ـ ط : قزوین . ۱۸ـ «نپ» افزوده: بزرها (= ط : بزرهای) نقرگین قوی بربالای در(بعداین کلمات را با مداد زده است) .

بدان نرسد و دو حلقهٔ دیگر نقره‌گین[1] و خُرد تر از آن هم[2] بر دومصراع در زده چنانکه دست هر کس که خواهد بدان رسد، و قفلی[3] بزرگ از نقره برین دو حلقهٔ زیرین بگذرانیده[4] که بستن در بآن باشد وتا آن قفل برنگیرند در[5] گشوده نشود.

صفت اندرون کعبه ـ عرض دیوار یعنی ثخانتش شش شبرست وزمین خانه‌را فرش از رخامست همه‌سپید ودرخانه‌سه خلوت کوچکست* برمثال دکانها، یکی مقابل درو دو برجانب وشمال. ستونها که‌درخانه‌است[6] و[7] درزیرسقف‌زده‌اندهمه‌چوبینست‌چهار سو تراشیده از چوب‌ساج الایك ستون[که]مدوّرست. واز جانب شمال تخته سنگی رخام سرخست طولانی که فرش زمینست و میگویند که رسول صلی‌الله علیه وآله[8] برآنجا نماز کرده است[9] و هرکه آنرا شناسد جهد کند که نماز برآنجا کند. ودیوار خانه همه‌بتخته‌های[10] رخام پوشیده است از الوان. وبرجانب غربی شش محرابست از نقره ساخته و بمیخ بر دیواردوخته، هریکی ببالای[11] مردی، بتکلّف[12] بسیار از زرکاری و سواد سیم سوخته[13]، وچنانست که این محرابها از زمین بلند ترست و مقدار چهار ارش دیوار خانه از زمین برتر ساده[14] است وبالاتراز آن همهٔ دیوار ازرخامست تا[15] سقف بنقارت[16] و نقاشی کرده و اغلب بزر پوشیده[17] هر چهار دیوار. و در آن سه[18] خلوت که صفت کرده شد که یکی در رکن عراقیست ویکی در رکن شامی ویکی در رکن یمانی، در[19] هر بیغوله[20] دوتختهٔ چوبین[21] بمسمار نقره بر دیوارها دوخته‌اند وآن تخته‌ها ازکشتی نوح علیه‌السلام است هرتخته پنج گز طول[22] ویك گزعرض دارد.

۱ـ ب، نپ: نقرگین. ۲ـ نپ: همه. ۳ـ ب، ط: وقفل. ٤ـ نپ: بگذرانند. ٥ـ نپ (در اصل): قفل (اصلاح مثل متن). ٦ ـ جملهٔ از علامت ستاره (*) تا اینجا بخط‌سرخ‌الحاقی است درهامش «نپ». ۷ـ نپ: که. ۸ـ ب، نپ: علیه‌الصلوة والسلام.

۹ ـ ط، متن مطبوع: کرده‌اند. ۱۰ ـ ب: تختهای؛ ط: بخشتهای: ۱۱ـ ب، نپ: بالای. ۱۲ ـ ط: وتکلف ۱۳ ـ ط: سوخته نموده. ۱٤ـ نپ (دراصل): ساده. (اصلاح): نهاده؛ ط: استاده. ۱٥ـ ط: وتا. ۱٦ـ نپ(دراصل): بتفاوت (اصلاح) و بتقاوت (کذا). ۱۷ـ متن‌مطبوع، پوشیده‌اند. ۱۸ـ کلمه از«ط»است. ۱۹ـ اصل: ودر. متن‌احتمال‌حاشیه «ب»است. ۲۰ـ نپ (دراصل): یقوله. (اصلاح): بیقوله. ۲۱ـ ط: چوبی. ۲۲ ـ کلمه در«نپ» نیست.

و در آن خلوت که قفای حجرالاسودست دیبای سرخ درکشیده‌اند،وچون از درخانه در روند بر دست راست زاویهٔ خـانه[۱] چهار سوکرده اند[۲] مقدار سه‌گز در[۳] سه‌گز و[٤] درآنجا درجه‌ییست که آن راه[٥] بام خانه است و دری نقره‌گین[٦] بیك‌طبقه برآنجا نهاده، وآنرا باب‌الرّحمة خوانند، وقفلی[۷] نقره‌گین[٦] براو[۸] نهاده باشد[۹]. وچون‌بربام شدی دری دیگرست افکنده همچون در بامی هر دو روی‌آن درنقره[۱۰] گرفته. وبام خانه بچوب پوشیده‌است وهمه پوشش را بدیبا در[۱۱] گرفته چنانکه چوب هیچ پیدا نیست . و بر دیوار پیش خانه از بالای چوبها کتابه‌ییست زرین بر دیوار آن دوخته و نام سلطان مصر برآنجا نوشته‌که مکّه‌گرفته و از دست خلفای بنی‌عباس بیرون برده و آن العزیزلدین الله[۱۲] بوده است . و چهار تختهٔ نقره‌گین[٦] بزرگ دیگرهست[۱۳] برابر یکدیگر هم بر دیوار خانه دوخته بمسمارهای نقره[۱٤] و بر هریك نام سلطانی از سلاطین مصر نوشته،که هریك ازایشان‌بروزگار خود آن تخته‌ها فرستاده اند[۱٥] . و اندر میان ستونها سه[۱٦] قندیل نقره‌آویخته است، وپشت خانه برخام یمانی پوشیده است‌که همچون بلّورست. وخانه را چهار روزن است بچهارگوشه وبر هر روزنی از آن تخته‌یی آبگینه[۱۷] نهاده که‌خانه بدان روشنست وباران فرو نیاید. وناودان خانه از جانب شمالست برمیانه جای، و طول ناودان سه‌گزست‌وسرتاسر بزر نوشته است[۱۸] . و[٤]جامه‌یی که خانه بدان پوشیده بود سپید بود وبدو موضع طراز[۱۹] داشت ، طرازی را یك‌گز عرض و میان هر دو طراز ده‌گز[۲۰] بتقریب، وزیر وبالا بهمین قیاس،چنانکه

---

۱ ــ نپ : خانه خانه (بالتکرار) (وکذا فی نپ a) (ظ ــ خانه خانهٔ . حاشیهٔ ب). ۲ ــ ط ، ب :کرده . ۳ ــ نپ : و در . ٤ ــ نپ «واو» ندارد .
٥ ــ نپ : درجیست که راه . ٦ ــ ب ، نپ : نقرگین . ۷ــ ب ، ط : قفل . ۸ــط: در.
۹ ــ نپ : باشند . ۱۰ ــ ط : از ... ۱۱ــ نپ : بدیبای بر . ۱۲ ــ (کذا، وچنین‌لقبی در خلفای فاطمیین نبوده است ، یا باید «العزیز بالله» باشد، یا «المعزلدین‌الله». حاشیهٔ ب) .
۱۳ ــ ب، ط : دیگریست . ۱٤ ــ ب ، نپ : نقرگین . ۱٥ــ ط ،متن‌مطبوع : فرستاده است . ۱٦ ــکلمه در «ط» نیست . ۱۷ ــ در «نپ» بخط الحاقی است .
۱۸ ــ نپ : نوشته است ناودان را. ۱۹ ــ («ب» درحاشیه راجع به طراز و محراب توضیحی داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد) . ۲۰ ــ ط ، متن‌مطبوع: گزاست.

بواسطهٔ دو طراز علوّ خانه بسه قسمت بود، هریك بقیاس ده گز. و[۱] برچهار جانب جامه محرابهای رنگین بافته‌اند و نقش کرده بزر رشته[۲] و پرداخته[۳] و بر هر دیواری سه محراب یکی بزرگ در میان و دو کوچك بردوطرف، چنانکه برچهار دیوار دوازده محرابست. برآن‌خانه برجانب شمال ببرون خانه دیواری ساخته‌اند مقدار یك گز و
۵ نیم و هر دو سر دیوارتا نزدیك ارکان خانه برده جنانکه این دیوار مقوّسست و چون نصف دایره‌یی. و میانجای این دیوار از دیوار خانه‌مقدار[٤] پانزده گز دورست، ودیوار و زمین این موضع را[۵] مرخم کرده اند برخام ملوّن و[۱] منقّش، واین موضع را حجر گویند وآب ناودان بام[٦] خانه درین حجر ریزد و[۱] در زیر ناودان تخته سنگی سبز نهاده است برشکل محرابی که آب ناودان برآن افتد، وآن سنگ چندانست که مردی
۱۰ برآن نماز تواند کردن[۷] و مقام ابراهیم علیه‌السلام از خانه سوی مشرقست و آن سنگیست[۸] که نشان دو قدم ابراهیم علیه‌السّلام برآنجاست، وآنرا در سنگی دیگر نهاده است ، و غلاف چهار سو کرده که ببالای مردی باشد از چوب ، بعمل[۹] هر چه نیکوتر و طبلهای نقره براو زده[۱۰] و آن غلاف رادو جانب بزنجیر ها در سنگهای عظیم بسته و دو قفل برآن زده تا کسی دست بدان نکند و میان مقام و خانه سی
۱۵ ارش است .

بئر[۱۱] زمزم از خانهٔ کعبه هم[۱۲] سوی مشرقست و برگوشهٔ حجرالاسودست و میانهٔ بئر[۱۱] زمزم و خانه چهل و شش ارش است و[۱] فراخی چاه سه گز و نیم در سه گز ونیم است، وآبش[۱۳] شوری داردلیکن بتوان خورد، وسرچاه را حظیره[۱٤] کرده‌اند از تخته‌های رخام سپید، بالای آن دو ارش وچهارسوی خانهٔ زمزم آخرها کرده‌اند

---

۲۰ ۱ ــ ب «واو» ندارد ۲ ــ پ رشته ۳ ــ واو از «ع» و متن مطبوع است
٤ ــ کلمه در «پ» نیست ۵ ــ ب «را» ندارد ٦ ــ پ تمام . ۷ ــ ب . کرد
۸ ــ پ سنگیست ۹ ــ ص بعمل آورد . ۱۰ ــ ب ط برآورده ۱۱ ــ ب بیر
۱۲ ــ کلمه در «ط» نیست ۱۳ ــ ص . آب ۱٤ ــ ا «ب» در حاشیه راجع به حظیره توضیحی دارد که در فهرست لغات خواهیم آورد)

که آب در آن ریزند و مردم وضو سازند . و زمین خانهٔ زمزم را مشبّك چوبین کرده‌اند تا آب که میریزند فرو میرود . و در این خانه سوی مشرقست[۲] و برابر خانهٔ زمزم هم ازجانب مشرق خانه‌یی دیگرست مربع و گنبدی بر آن نهاده و آن را سقایة‌الحاج گویند، اندر آنجا خمها نهاده باشد[۳] که حاجیان از آنجا آب خورند. و ازین سقایة‌الحاج سوی مشرق خانه‌یی دیگرست طولانی و سه گنبد بر سر آن نهاده است و آنرا خزانة‌الزّیت[٤] گویند ، اندرو شمع و روغن و قنادیل باشد . و گرد بر گرد خانهٔ کعبه ستونها فرو برده‌اند و بر سر هر دو ستون جوبها افکنده و بر آن تکلّفات کرده، از نقارت[٥] و نقش، و بر آن حلقه‌ها و قلابها آویخته تا بشب شمعها و چراغها بر آنجا نهند و قندیل[٦] آویزند و آنرا مشاعل[۷] گویند و میان[۸] دیوار خانهٔ[۹] کعبه و این مشاعل[۱۰] که ذکر کرده شد صد و پنجاه گز باشد و آن طوافگاهست و جملهٔ خانه ها که در[۱۱] ساحت مسجدالحرام است بجز کعبهٔ معظم شرّفها الله تعالی سه خانه است : یکی خانهٔ زمزم ؛ و دیگر سقایة‌الحاج ؛ و دیگر خزانة[۱۲] الزّیت . و اندر پوشش که بر گرد[۱۳] مسجدست پهلوی دیوار صندوقهاست از آن هر شهری از بلاد مغرب و مصر و شام و روم و عراقین و خراسان و ماوراءالنّهر و غیره و چهار فرسنگی از مکه ناحیتیست ازجانب شمال که آنرا برقه گویند، امیر مکه آنجا نشیند[۱٤] با لشکری که او را باشد ، و آنجا آب روان و درختانست، و آن ناحیتیست درمقدار دو فرسنگ طول و همین مقدار عرض . و من دراین سال از اول رجب بمکه مجاور بودم و رسم ایشانست که مدام در ماه رجب هر روز در کعبه بگشایند بدان وقت که آفتاب بر آید

صفت گشودن در کعبه شرّفها الله تعالی ـ کلید[۱٥] خانهٔ کعبه گروهی از عرب دارند

۱ ـ ص ـ ب چوبی ۲ ـ چهار کلمهٔ اخیر [illegible] ـ [illegible] سرح زده‌شده است ۳ ـ ب باشد ٤ ـ [illegible] ٥ ـ [illegible] مقارب (اصلاح مانند متن) ٦ ـ ب و آرا [illegible] مشاعل (اصلاح مانند متن) ۸ ـ ص درمیان ۹ ـ [illegible] ۱۰ ـ ب مشاعیل ۱۱ ـ در ب ، [illegible] ۱۲ ـ [illegible] ۱۳ ـ [illegible]
۱٤ ـ ب ، ط می نشیند . ۱٥ ـ ص [illegible] مطبوع، و [illegible]

که ایشان را بنی‌شیبهٔ گویند ، و خدمت خانه را[۱] ایشان کنند و از سلطان‌مصر ایشان را مشاهره و خلعت بود[۲] . و ایشان را رئیسی است که کلید بدست او باشد ، و چون او بیاید پنج شش کس دیگر با او باشند[۳] ، چون بدانجا رسند از حاجیان مردی ده بروند و آن نردبان که صفت کرده ایم برگیرند و بیاورند و پیش در نهند[۴] و آن پیر بر آنجا رود و بر آستانه بایستد و دو[۵] تن دیگر بر آنجا روند و جامه و دیبای در[۶] را باز کنند، یکسر از آن یکی ازین دو مرد بگیرد وسری مردی دیگر، همچون لباده‌یی[۷] که آن پیر را بپوشند که درمیگشاید[۸] ، و اوقفل بگشاید واز آن حلقه‌ها بیرون کند و خلقی از حاجیان پیش در خانه ایستاده باشند و[۹] چون در باز کنند ایشان دست بدعا بر آرند[۱۰] و دعا کنند و هر که[۱۱] در مکه باشد چون آواز حاجیان بشنود داند که در حرم گشودند همهٔ[۱۲] خلق بیکبار بآوازی بلند دعا کنند[۱۳] چنانکه غلغله‌یی[۱۴] عظیم در مکه افتد، پس آن پیردر اندرون شود و آن دو شخص همچنان آن جامه می‌دارند ، او[۱۵] دو رکعت نماز کند و بیاید و[۹] هر دو مصراع در باز کند و بر آستانه بایستد و خطبه برخواند بآوازی بلند و بر رسول‌الله[۱۶]صم[۱۷] صلوات‌فرستدو بر اهل بیت او ، آنوقت آن پیر و یاران او[۱۸] بر دو طرف در خانه بایستند ،وحاج در رفتن گیرند و بخانه در میروند و هر یك دو رکعت نماز می‌کنند و بیرون میآیند ، تا آنوقت که نیمروز نزدیك آید ، و در خانه که نماز کنند رو بـدر کنند ، و بدیگر جوانب نیز رواست[۱۹] . وقتیکه خانه پر مردم شده بود[۲۰] که دیگرجای نبود که درروند، مردمرا شمردم هفتصد و بیست مرد بودند . مردم یمن که بحج آیند عامهٔ آن[۲۱] چون‌هندوان

---

۱ ـ « را » در « نپ » بخط الحاقیست . ۲ ـ ب ، نپ : بودی . ۳ ـ نپ : باشد را . ٤ ـ نپ (باصلاح جدید) : و بیاورند و پیش در بنهند . (اصل متن) : و بیاندش در نهد (کذا بعینه) . ٥ ـ در« نپ » الحاقیست . ٦ ـ ب ، نپ : زرد . ۷ـ بجز«ط»: پرده . ۸ ـ ط ، ب : گشاید . ۸ـب ،ط :گشاید . ۹ ـ نپ « واو » ندارد . ۱۰ـ ط : بردارند . ۱۱ـط : هرکس . ۱۲ ـ نپ :هم . ۱۳ـ نپ :کند . ١٤ـ نپ (دراصل) : غلبه (اصل مانند متن) . ١٥ ـ بجز « نپ » : و. ١٦ـ « نپ» الله ندارد . ۱۷ ـ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ۱۸ ـ « او » در « ط » نیست ۱۹ ـ ب ، نپ : رواست . ۲۰ ـ ط : باشد . ۲۱ـ ط : او .

هریك لنگی بربسته و مویها فرو گذاشته وریشها بافته وهر یك کتارهٔ[1] قطیفی[2] چنانکه هندوان در میان زده . و[3] گویند اصل هندوان از یمن بوده است و کتاره[4] قتاله[5] بوده است ، معرّب کرده‌اند . و درمیان شعبان و رمضان وشوّال روزهای دوشنبه وپنجشنبه وآدینه درکعبه‌بگشایند وچون ماه ذی‌القعده[6] درآید دیگر در کعبه بازنکنند .

عمرهٔ جعرانه ـ بچهار فرسنگی مکه از جانب شمال جاییست آنرا جعرانه گویند . مصطفی[ص] آنجابوده است‌بالشکری، شانزدهم ذی‌القعده[6] ازآنجااحرام گرفته است و بمکه‌آمده[7] و عمره‌کرده[8]. وآنجادوچاهست[9] : یکی‌را بئرالرّسول گویند و[10] یکی را بئر علی‌بن ابیطالب صلوات‌الله علیهما . و هر دو چاهرا آب تمام خوش باشد و میان هر دو چاه ده گز باشد، وآن سنّت بر جا دارند وبدان موسم آن عمره‌بکنند، و نزدیك آن چاه کوه پاره‌ییست‌که بدان موضع گوها[11] در سنگ افتاده است همچو کاسه ها[12] . گویند پیغمبر[ص][13] بدست خود درآن گوها[14] آرد سرشته است . خلق[15] که‌آنجا روند درآن‌گوها[11] آرد سرشند[16] با آب[17] آن چاهها . و همانجا درختان بسیارست هیزم بکنند[18] و نان پزند و تبرّك را[19] بولایتها برند . وهم‌آنجاکوه‌پاره‌یی بلندست که گویند بلال حبشی برآنجا[20] بانگ نماز گفته است[21] ، مردم برآنجاروند و[22] بانگ نماز گویند و در[23] آنوقت که من‌آنجا رفتم غلبه‌یی‌بود که زیادت ازهزار شترعماری درآنجا بود، تا بدیگرچه رسد .

و از مصر تا مکه بدین راه که این نوبت‌آمدم سیصد فرسنگ بود و ازمکه

---

۱ ـ ط ، نپ : کناره . ۲ ـ کلمه در « نپ » نیست . ۳ ـ «واو» در «ط» نیست .
٤ ـ کلمه در « ط » نیست . ٥ ـ نپ : قباله . (در تاریخ یمینی (طبع مصر ۲ : ۳۷۱) بهمین لفظ « قتاله » مذکورست‌که شارح‌گوید معرب‌کتاله است. حاشیه‌ب) ٦ ـ ط : ذی قعده.
۷ ـ متن مطبوع : آمد . ۸ ـ متن مطبوع : کرد . ۹ ـ ه ، ط ، متن مطبوع : چاهیست . ۱۰ ـ واو در « ط » نیست . ۱۱ ـ ط، ب ، ه ، « نپ » اصلاحی: کودها. متن از « نپ » اصلی است . ۱۲ ـ کذا فی « نپ » باصلاح جدید ، در اصل: وان کان‌ها .
۳۱ ـ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام. ۱٤ـ ب ، ه ، « نپ» اصلاحی : کود ؛ ط: کودها . متن از « نپ» اصلی است‌با اصلاح‌قیاسی. ۱۵ ـ نپ : وخلق ۱٦ـ ط : سرشته. ۱۷ ـ نپ : بآب .
۱۸ـ نپ: کنند . ۱۹ـ ب، نپ: بتبرك. ۲۰ـ ط : درآنجا . ۲۱ـ است در «ط» نیست .
۱۲ـ نپ «واو» ندارد . ۲۳ ـ مبن مطبوع : که در ؛ ط : در .

تا[1] یمن دوازده فرسنگ[2]. و دشت عرفات درمیان کوههای خُرد دست‌چون پشته‌ها ، و مقدار دشت دو فرسنگست در دو فرسنگ . در[3] آن دشت مسجدی بوده است که ابراهیم علیه‌السّلام کرده است‌واین ساعت منبری خراب ازخشت مانده است[4]*وچون وقت نماز پیشین‌شود[5] خطیب بر آنجا رود وخطبه جاری[6] کند[7] پس بانگ‌نماز بگویند و دو رکعت نماز بجماعت برسم مسافران بکنند وهمه درآنوقت[8] قامتی نماز[9] بگویند و دو رکعت دیگر نماز بجماعت بکنند ، پس خطیب بر شتر نشیند و سوی مشرق بروند ، بیکفرسنگی آنجا کوهی خُرد سنگیست که آنراجبل‌الرّحمة گویند ، بر آنجا بایستند و دعاکنند تا[10] آنوقت که آفتاب فرورود . و پسر شاد دل که امیرعدن بود آب آورده بود از جای[11] دور و مال‌بسیار بر آن خرج کرده و آب را از آن[12] کوه‌آورده و بدشت عرفات برده و آنجا حوضها ساخته که در[13] ایام‌حج پر آب کنند تا حاج‌را آب باشد . و هم این [پسر] شاد دل برسر جبل‌الرّحمة چهار طاقی ساخته عظیم که روز و شب عرفات بر گنبد آن خانه[14] چراغها و شمعهای بسیار بنهند که‌ازدوفرسنگ بتوان دید . چنین گفتند کـه امیر مـکه ازو هزار دینار بستد[15] که اجـازت داد تا آن خانه بساخت .

نهم ذی‌الحجهٔ سنهٔ اثنی[16] و اربعین و اربعمائهٔ حجّ چهارم بیاری‌خدای تعالی بگزاردم[17] و چون آفتاب غروب کرد و[18] حاج و خطیب از عرفات بازگشتند و[19] یك

---

۱ ــ رجوع کنید بسطر ۳ صفحهٔ ۹۰ . ۲ ــ «ب» درحاشیه آورده : بودن این‌جمله (جملهٔ «وازمصر...» درصفحهٔ پیش) دراینجا کمال بی مناسبتی دادارد واحتمال میرودا ین جمله‌ازموضع‌دیگر کتاب‌سهوا بموضوع‌ما نحن‌فیه انتقال‌داده(شده) است و «نپ» نیز بعینه‌مثل‌متن‌است) . ۳ــ نپ: و بر. ٤ ــ نپ : ماندست . ٥ ــ جملهٔ میان علامت ستاره * تا اینجا در« نپ » بخط الحاقی‌افزوده شده‌است . ٦ ــ « نپ» الحاقی(قطعاً‌غلطوزیادی است. حاشیهٔ «ب») . ۷ ــ نپ : بکند . ۸ ــ نپ (در اصل) : و هم در وقت (اصلاح) : و هم در آنوقت . ۹ ــ « نپ » کلمه را ندارد . ۱۰ــ کذافی « نپ» باصلاح (اصل) : و . ۱۱ــ ط، نپ : جائی. ۱۲ــنپ : بدان. ۱۳ ــ نپ « در » ندارد . ١٤ ــ ط : آنخانها . ١٥ ــ ب،ط : بستید . ١٦ ــ (حاشیهٔ ب : ظ . اثنتین) . ۱۷ ــ اصل : بگذاردم . ۱۸ ــ ب ، نپ : « واو » ندارند . ۱۹ــ متن‌مطبوع «واو» ندارد .

فرسنگ بیامدند تا بمشعر الحرام و آنجارا[۱] مزدلفه گویند. بنایی ساخته‌اند خوب همچون مقصوره که مردم آنجا نماز کنند وسنگ رجم را که[۲] به‌منی اندازند از آنجا برگیرند و رسم چنانست که آن شب یعنی شب عید آنجا باشند و بامداد نماز کنند وچون آفتاب طلوع کند به‌منی روند و حاج آنجا قربان کنند. و[۳] مسجدی بزرگست آنجا که آن مسجد را خیف گویند، و آن روز خطبه و نماز عید کردن به‌منی رسم نیست و مصطفی (ص) نفرموده است . روز دهم به‌منی باشند[۴] و سنگ بیندازند وشرح آن در مناسك حج گفته‌اند ، دوازدهم ماه هر کس که عزم بازگشتن داشته باشد هم از آنجا بازگردد وهر که بمکه خواهد بود بمکه[۵] رود.

پس از آن از اعرابی شتر کرایه گرفتم تا لحسا[۶] و گفتند از مکه تا آنجا بسیزده روز روند . وداع خانهٔ خدایتعالی کردم روز آدینهٔ نوزدهم ذی الحجهٔ سنهٔ اثنی[۷] و اربعین و اربعمائة که اول خرداد ماه[۸] قدیم بود هفت فرسنگ ازمکه برفتم[۹] مرغزاری بود ، از آنجا کوهی پدید آمد چون براه کوه شدیم صحرایی بود ودیهها[۱۰] بودوچاهی بود که آنرا بئر الحسین بن سلامة[۱۱] میگفتند وهوای[۱۲] سرد بود و راه سوی مشرق میشد . و دوشنبهٔ بیست و دوم[۱۳] ذی‌الحجه بطائف رسیدیم، که ازمکه تا آنجادوازده فرسنگ باشد .

طائف ناحیتیست بر سر کوهی ، بماه خرداد چندان سرد بود که درآفتاب می‌بایست نشست، و بمکه خربزه‌فراخ بود،[۱۴] و[۲] آنچه قصبهٔ طائف است شهر کیست و حصاری محکم دارد و بازارکی کوچك ، و جامعی مختصر دارد ، وآب روان و

---

۱ ـ نپ :آنجاست . ۲ ـ نپ : جمار . (باصلاح که بعد زده است) : رجم را.
۳ ـ نپ « واو» ندارد . ٤ ـ نپ : باشد . ٥ ـ نپ : با مکه . ٦ـ نپ: لحصا .
۷ ـ (ظ : اثنتین . حاشیهٔ ب) . ۸ـ کلمهٔ ماه در «نپ» الحاقیست . ۹ ـ نپ : برفتیم .
۱۰ ـ متن مطبوع : دیها . ۱۱ ـ نپ : سلاقه . ۱۲ ـ (حاشیهٔ ب ظ : هوا، یا: هوائی.).
۱۳ـ ب : دوام . ۱٤ ـ (ب درحاشیه توضیح‌را افزوده : «نپ» کذا ایضا . یعنی تفاوت هوا بین طائف که دریك منزلی مکه است و بین مکه باین درجه بود که درمکه خربزه فراوان بود و در طائف درآفتاب می بایست نشست).

درختان نار و[1] انجیر بسیار داشت. قبر[2] عبدالله بن عباس رضی الله عنه[3] آنجاست، بنزدیك آن قصبه، و خلفای بغداد آنجا مسجدی عظیم ساخته اند و آن قبر را در گوشهٔ آن مسجد گرفته، بر دست راست محراب و منبر، و مردم آن جا خانه ها ساخته اند و مقام گرفته.

ازطائف برفتیم و[4] کوه وشکستگی بود که[5] میرفتیم و هرجا حصارکها و دیهکها بود، و در میان شکستها حصارکی خراب بمن نمودند اعراب گفتند این خانهٔ لیلی بوده است وقصهٔ ایشان عجیبست[6]. واز آنجا بحصاری رسیدیم که آن را مطار[7] میگفتند. و ازطائف تا آنجا دوازده فرسنگ بود. و از آنجا بناحیتی رسیدیم که آنرا ثریا[8] میگفتند، آنجا خرماستان[9] بسیار بود وزراعت میکردند باآب[10] چاه ودولاب و[11] در آن[12] ناحیه میگفتند که[13] هیچ حاکم و سلطان نباشد و هر جا رئیسی و مهتری باشد بسر خود و مردمی[14] دزد و خونی[15]، همه روز با یکدیگر جنگ و خصومت کنند واز طائف تا آنجا بیست و پنج فرسنگ میداشتند. ازآنجا بگذشتیم[16] حصاری بود که آن را جزع میگفتند و در مقدار نیم فرسنگ زمین چهار حصار بود، آنچه بزرگتر بود، که ما آنجا فرود آمدیم، آنرا حصن بنی نسیر[17] میگفتند. و درختهای خرما بود اندك، و خانهٔ آن شخص که شتر از او گرفته بودیم دراین جزع بود، پانزده روز آنجا بماندیم[18] خفیر نبود که ما را بگذراند و عرب آن موضع هر قومیرا حدّی باشد که علف خوار ایشان بود[19] وکسی بیگانه در آنجا نتواندشدن، که هر که را که[20] بی خفیر یابند بگیرند و برهنه کنند. پس از هر قومی خفیری باشد[21] تا از آن حد

---

۱ ــ واو از « ط » است : ۲ ــ کلمه در « نپ » نیست. ۳ ــ رضی الله عنه در «ط» نیست. ٤ ــ نپ «واو» ندارد. ٥ــ نپ ظ« که» ندارد. ٦ــ ط، نپ : عجب است. ۷ــ کذا ایضاً فی «نپ» (حاشیهٔ «ب») . اما این تردید براساس نیست، رجوع به معجم البلدان شود. ۸ــ کذافی «نپ» در حاشیه ، درمتن اصلا بیاض بوده است جای این کلمه ولی با مرکب سرخ الحاقی نوشته است : مرا . ۹ ــ ط ، ب : خرمایستان . ۱۰ ــ نپ : بآب . ۱۱ ــ واو در «ط» نیست. ۱۲ ــ ط: این. ۱۳ ــ نپ : گفتند . ۱٤ ــ ط، ب : مردم . ۱٥ ــ کذا «نپ» باصلاح جدید . اصل متن : دیوار و خونی رنگ (کذا) . ۱٦ ــ ب، ط : بگذشتم . ۱۷ ــ نپ : یسیر . ۱۸ ــ ط : ماندم ؛ ب : بماندم . ۱۹ ــ ط : باشد . ۲۰ــ نپ« که» ندارد . ۲۱ــ ط : باشد که .

بتوان گذشت ، و خفیر بدرقه باشد ، و قلاوز نیز گویند[۱] ـ اتفاقا سرور آن اعراب که در راه ما[۲] بودند،و[۳] ایشانرا بنی سواد[٤] میگفتند، بجزع آمد و ما او را خفیر گرفتیم و او را ابوغانم عبس‌بن‌البعیر میگفتند ، با او برفتیم. قومی روی بما نهادند پنداشتند[۵] صیدی یافتند چه ایشان هر بیگانه را که[٦] بینند صید خوانند[۷] . چون رئیس ایشان با ما بود چیزی نگفتند، و اگر نه[۸] آن‌مرد بودی مارا هلاك کردندی. فی‌الجمله درمیان ایشان یکچندی بماندیم که خفیر نبود که ما را بگذراند واز آنجا خفیری‌دو بگرفتیم هریك بده دینار تا ما را بمیان قومی دیگر برد[۹] ، قومی عرب بودند که‌پیران هفتاد ساله مراحکایت کردند که در عمر خویش‌بجز شیر شتر چیزی[۱۰] نخورده بودند، چه در آن[۱۱] بادیه‌ها چیزی نیست الا علفی شور که شتر میخورد[۱۲] ، و[۱۳] ایشان‌خود گمان میبردند که همهٔ عالم چنان باشد . من[۱٤] از قومی[۱۵] بقومی[۱٦] نقل وتحویل میکردم و همه جا[۱۷] مخاطره[۱۸] و بیم بود، الا آنکه‌خدای‌تبارك وتعالی‌خواسته بود که مابسلامت از آنجا بیرون آییم[۱۹] . بجایی رسیدیم در میان شکستگی که آنرا سربا[۲۰] می گفتند ، کوهها بود هریك‌چون گنبدی که‌من درهیچ ولایتی[۲۱] مثل آن ندیدم . بلندی‌چندان[۲۲] نی‌که تیر بآنجا نرسد وچون تخم مرغ املس و صلب که هیچ شقی وناهمواری بر آن نمینمود . و از آنجا بگذشتیم. چون[۱٦] همراهان ماسوسماری[۲۳] میدیدند میکشتند و میخوردند[۲٤] و هر کجاعرب بودشیر شترمیدوشیدند[۲۵] .من‌نه‌سوسمارتوانستم[۲٦] خورد و نه شیر شتر و[۲۷] در راه هرجا درختکی[۲۸] بود که باری داشت مقداریکه دانهٔ ماشی

---

۱ ـ («ب» در حاشیه آورده : این جمله (وخفیر. .)گویا حاشیه بوده است که بعد ها ملحق بمتن شده است) . ۲ ـ ط : باما. ۳ـ ب ، نپ : که. ٤ ـ ط : سوار ؛ نپ: سواده . ۵ـ نپ کذا باصلاح. اصل: چندشتر(کذا). ٦ـ نپ« که» ندارد. ۷ـ ط :می بینند...میخوانند. ۸ـ ط، ب: و گرنه . ۹ـ ط:بردند ۱۰ـ نپ: هیچ . ۱۱ـ ب ، ط : این . ۱۲ـ «نپ ، افزوده: وازجایهای می‌کنندکه شتر میخورد . بعد با خط الحاقی سرخ این جمله را زده است . ۱۳ ـ ب واو، ندارد . ۱٤ ـ نپ ط : پس . ۱۵ ـ نپ: قوم . ۱٦ ـ نپ الحاقی. ۱۷ ـ نپ : جای . ۱۸ ـ ط : خطر . ۱۹ ـ نپ :آمدیم (کذا) . ۲۰ ـ ط : هرما ؛ نپ : ثربا . ۲۱ـ نپ : ولایت . ۲۲ ـ نپ : چندانی . ۲۳ ـ نپ : سوسمار . ۲٤ ـ متن مطبوع : و بخوردند. ۲۵ـ نپ (دراصل) : می‌ستدند (باصلاح جدید):میدوشیدند. ۲٦ ـ ط : ازسوسمار نتوانستم . ۲۷ ـ «نپ» واوندارد . ۲۸ ـ ط ، ب : درختی.

باشد از آن چند دانه حاصل میکردم[۱] و بدان قناعت‌مینمودم[۲]، و بعد ازمشقّت بسیار و چیزها که دیدیم و رنجها که کشیدیم بفلج[۳] رسیدیم، بیست و سیوم صفر[٤]. ازمکه تاآنجا صد و هشتاد فرسنگ بود. این فلج[۳] در میان بادیه است ناحیتی بزرگ‌بوده است ولیکن[٥] بتعصب خراب شده است. آنچه درآنوقت که ماآنجا رسیدیم آبادان بود مقدار نیم فرسنگ در یك میل عرض بود، و در این مقدار چهارده حصار بود، و مردمکانی[٦] دزد و مفسد و جاهل. و این‌چهارده حصن بدو گروه[۷] بودند و[۸] مدام میان ایشان خصومت و عداوت بود و ایشان گفتند ما از اصحاب الرسیم[۹] که در قرآن ذکر کرده است تعالی و تقدّس. و آنجا چهار کاریز بود وآب‌آن همه بر نخلستان می‌افتاد و زرع ایشان برزمینی[۱۰] بلند تر بود و بیشتر آب ازچاه میکشیدند که زرع‌راآب دهند. و زرع بشتر میکردند نه بگاو چه‌آنجا گاو ندیدم. وایشان‌را اندك زراعتی باشد[۱۱] و هر مردی خود را روزی بده[۱۲] سیر غلّه اجری کرده باشد که آن مقدار بنان پزند و ازین نماز شام تا دیگر نماز شام همچو رمضان چیز کی[۱۳] خورند. اما بروز خرماخورندوآنجا خرمایی[۱٤] بس نیکو دیدم به‌ازآنکه دربصره و غیره، و این مردم عظیم درویش و بدبخت باشند، با همه درویشی همه روزه جنگ و عداوت وخون کنند وآنجا خرمایی بود که میدون میگفتند هر یکی ده درم‌وخسته که در میانش بود دانگ و نیم بیش نبود وگفتند اگر بیست سال بنهند تباه نشود. و معاملهٔ ایشان بزر نیشابوری بود و من بدین فلج[۱٥] چهار ماه بماندم بحالتی که از آن صعب تر نباشد و[۱٦] هیچ چیز از دنیاوی بامن[۱۷] نبود الا دوسلّهٔ[۱۸] کتاب. وایشان

---

۱ ـ نپ: میکردیم. ۲ ـ نپ: می‌نمودیم. ۳ ـ ط، متن‌مطبوع: بفلیج. ٤ ـ ط: صفر بود. ٥ ـ نپ: ولکن. ٦ ـ ط: و مردمکی. ۷ ـ ب، نپ: کرده. ۸ ـ ط، ب: که. ۹ ـ ط: الرقیمیم؛ متن‌مطبوع: الرقیم. ۱۰ ـ ب، ط: زمینی. ۱۱ ـ کلمه از ط، است. ۱۲ ـ ط: باده. ۱۳ ـ ب، ط، نپ(باصلاح جدید): چیز کمی، متن از «نپ» اصلی است. ۱٤ ـ ط، ب: خرمای. ۱٥ ـ ط، متن مطبوع: فلیج. ۱٦ ـ ط، متن مطبوع: نبود. ۱۷ ـ ط: بمن. ۱۸ ـ ط: سلسله؛ نپ(باصلاح جدید): جلد. (اصل ماده ن).

مردمی گرسنه و[1] برهنه و[1] جاهل بودند، هر که بنماز می آمد البته با سپر وشمشیر بود وکتاب نمیخریدند. مسجدی بود که ما درآنجابودیم، اندك رنگ شنجرف ولاجورد با من بود، بر دیوار آن مسجد بیتی نوشتم[2] و شاخ و برگی[3] در میان آن بردم، ایشان بدیدند، عجب داشتند و[1] همهٔ اهل حصار جمع شدند و بتفرّج آن آمدند ومرا گفتند که اگر محراب این مسجد را[4] نقش کنی صد من خرما بتودهیم، و صد من خرما نزدیك ایشان ملکی بود، چه تا من آنجا بودم از عرب لشکری بآنجا آمد و از ایشان پانصد من خرما خواست، قبول نکردند و جنگ کردند، ده[5] تن از اهل حصار کشته شد و هزار نخل ببریدند[6] و ایشان ده من خرما ندادند، چون با من شرط کردند من آن محراب[7] نقش کردم، وآن صد من خرمافریادرس ما بود. که غذا نمی‌یافتیم و از جان ناامید شده بودیم، که تصوّر نمیتوانستیم[8] کرد که از آن بادیه هرگز بیرون توانیم[9] افتاد، چه[10] بهرطرف که آبادانی[11] داشت دویست فرسنگ بیابان میبایست برید مخوف ومهلك، ودرآن چهار ماه هرگز پنج[12] من گندم بیك جاندیدم. تا عاقبت قافله‌یی از یمامه بیامد که ادیم گیرد[13] وبه لحسا[14] برد، که ادیم از یمن باین فلج[15] آرند و بتجّار فروشند. عربی گفت من ترا ببصره برم، و با من هیچ نبود که بکرا بدهم[16] و از آنجا تا بصره دویست فرسنگ و کرای[17] شتر یکدینار بود. از آنکه شتری نیکو بدو سه دینار میفروختند، مرا[18] چون نقد نبود و بنسیه هیبردند گفت سی دینار در بصره بدهی ترا بریم[19] بضرورت قبول کردم، و هرگز بصره ندیده بودم.

---

۱ ــ نپ «واو» ندارد. ۲ ــ نپ: بنوشتم. ۳ ــ ب، نپ: و برگ شاخ و برگی. ٤ ــ نپ (در اصل): ما (باصلاح): را. ٥ ــ نب: و ده.
٦ ــ ب، ط: بریدند. ۷ ــ ط: محراب را. ۸ ــ نب: نمی توانستم.
۹ ــ نپ: توانم. ۱۰ ــ «چه» در «نپ» نیست. ۱۱ ــ نپ: بآبادانی.
۱۲ــط: چهار. ۱۳ ــ «نپ» کذا باصلاح، اصل متن: کرد؟ ۱٤ ــ نب: بلحسا (بدون واو عاطفه). ۱٥ ــ ط، متن مطبوع: فلیج. ۱٦ ــ نپ (باصلاح): بکرا دهم. (اصل): بکرا دهیم؛ ط: بکرایه... ۱۷ ــ نپ: کرای. ۱۸ ــ نپ: و مرا. ۱۹ ــ ب: بریم

پس آن عربان کتابهای من بر شتر نهادند و برادرم را برشتر[۱] نشاندند و من پیاده[۲] برفتم روی بمطلع بنات‌النعش . زمینی هموار بود[۳] بی کوه و پشته و[۴] هر کجا زمین سخت تر بود آب باران درو ایستاده بودی[۵] و شب و روز میرفتند که هیچ جا اثر راه پدید نبود الا برسمع[۶] میرفتند و عجب آنکه بی هیچ نشانی ناگاه بسر چاهی رسیدندی[۷] که آب بود . القصّه بچهار شبانه روز بیمامه آمدیم .

بیمامه[۸] حصاری بود بزرگ وکهنه ،از[۹] بیرون حصار شهریست و بازاری ، واز هرگونه صناع درآن بودند ، و جامعی نیك و امیران آنجا از قدیم بازعلویان بوده‌اند وکسی آن ناحیت[۱۰] از دست ایشان بیرون نکرده بود[۱۱] ازآنکه آنجا خود سلطان‌و ملکی قاهر نزدیك نبود وآن علویان نیزشوکتی‌داشتند که ازآنجا سیصدوچهارصد[۱۲] سوار برنشستی ، و زیدی‌مذهب‌بودند[۱۳] و در قامت[۱۴] گویند: « محمد وعلی‌خیرالبشر وحی علی خیرالعمل » و گفتند مردم آن شهر شریفیه باشند . و بدین ناحیت آبهای روانست ازکاریز و نخلستان[۱۵] .وگفتند چون خرما فراخ‌شود یکهزارمن بیکدینار باشد ، و ازیمامه‌به‌لحسا[۱۶] چهل‌فرسنگ میداشتند ،وبزمستان توان‌رفت که آب‌باران جایها[۱۷] باشد که بخورند وبتابستان‌نباشد .

لحسا شهریست برصحرایی[۱۸] نهاده که ازهرجانب که بدانجا خواهی رفت‌بادیهٔ عظیم بباید برید و نزدیکتر شهری از مسلمانی‌که آنرا سلطانیست ، به‌لحسا ، بصره

---

۱ ــ ط ، ب : بشتر . ۲ ــ (« ب » در حاشیه توضیح را آورده : کذا ایضا فی « نپ » و هیچ معلوم نیست که چگونه دویست فرسنگ پیاده رفته است و چگونه پا بپای شتران می رفته است ، متن ظاهراً باید غلط باشد .) .اما این توضیح زائدمی‌نماید ؛چه مرد از جان نا امید شده را همراه‌کاروان بسوی‌مقصدرفتن،هرچندپیاده باشد فوزی خواهد بود عظیم .
۳ ــ نپ : بودی . ٤ ــ «واو»از « نپ » است . ٥ ــ ب ، نپ : بود . ٦ ــ نپ : سمعه ؟ ۷ ــ ط ، متن مطبوع : برسیدند . ۸ــ نپ ، ط : یمامه . ۹ ــ نپ : و از .
۱۰ ــ « نپ» بخط‌الحاقی افزوده : را . ۱۱ ــ ط ، ب : ازدست‌آنها نگرفته‌بود . (کلمهٔ بیرون در « نپ » بخط‌الحاقیست) . ۱۲ ــ ب ، نپ : سیصد چهارصد . ۱۳ ــ کلمه در « ط » نیست . ۱٤ ــ نپ ، ط:اقامت . ۱٥ ــ ط : نخلستان زیاد دارد . ۱٦ ــ نپ : بلحصا . ۱۷ ــ ط : درغدیرها ؛ نپ (در اصل) : جایها ، (باصلاح جدید) : درجایها ، (درچاهها ؛) متن‌از«نپ»اصلی‌است. ۱۸ ــ اصل:صحرای(متن حدس حاشیهٔ «ب» است).

است . و از لحسا تا بصره صد وپنجاه فرسنگست،وهرگز ببصره سلطانی نبوده‌است که قصد لحسا کند .

صفت لحسا ـ لحسا[۱] شهریست که همه سواد و روستای او[۲] حصاریست.وچهار باروی قوی از پس یکدیگر درگرد او کشیده است ازگل محکم ، و[۳] میان هر دو دیوار قریب یکفرسنگ باشد . و چشمه‌های آب عظیمست در آن شهر که هریك پنج آسیا گرد باشد و همهٔ این آب در ولایت[۴] برکار گیرند که از دیوار بیرون نشود . و شهری جلیل در میان این حصار نهاده‌است، با همه آلتی که در شهرهای بزرگ باشد ، در شهر بیش از بیست هزار مرد سپاهی باشد. وگفتند سلطان آن مردی بود شریف[۵] و او[۶] مردم را از مسلمانی باز داشته بود وگفته [که][۷] نماز وروزه از شما برگرفتم.و دعوت کرده بود آن مردم را که مرجع شما جز با من نیست. ونام او بوسعید[۸] بوده است. چون از اهل آن شهر پرسند که:چه مذهب دارید؟گویند[۹] که:ما بوسعیدی‌ایم[۱۰]. نماز نکنند و روزه ندارند ولیکن بر محمّد مصطفی(ص) و پیغامبری او مقرّند. بوسعید[۸] ایشان را گفته است که من باز پیش شما آیم ، یعنی پس از وفات . وگور او بشهر لحسا اندرست،و مشهدی نیکو جهت او ساخته‌اند . و[۱۱]وصیّت کرده است فرزندان خود را که مدام شش تن از فرزندان من این پادشاهی نگاه دارند ،ومحافظت کنند رعیّترا بعدل وداد، و مخالفت یکدیگر نکنند تا من باز آیم . اکنون ایشان‌را قصری عظیمست که دارالملك ایشانست و تختی که شش ملك بیکجای بر آن تخت‌نشینند[۱۲] و باتفاق یکدیگر فرمان دهند و حکم کنند. و شش وزیر دارند . پس این شش ملك[۱۳] بریك تخت بنشینند و[۱۴] شش وزیر برتختی دیگر[۱۵] وهر کار که باشد بکنکاج

---

۱ ـ کلمه از « ط » است . ۲ ـ ط : . . . روستائی و . . . ؛ متن مطبوع : هم‌سواد و روستایی و . . . ۳ ـ ط : در . ٤ ـ نپ : ولایتش . ٥ ـ بجز « ب » : مردی شریف بود. ٦ ـ نپ : وآن . ۷ ـ ط ، متن مطبوع : وگفتی . ۸ ـ ب ، ط : ابوسعید . ۹ ـ ب ، نپ : داری گوید . ۱۰ ـ ط : بوسعیدی هستیم ؛ نپ : که‌من بوسعیدیم . ۱۱ ـ ب: او . ۱۲ ـ نپ : نشیند . ۱۳ ـ ط ، متن مطبوع : ملك که ۱٤ ـ واودر «ط» نیست.
۱٥ ـ ط : دیگر نشینند.

یکدیگر میسازند و ایشانرا در آن وقت سی هزار بندهٔ درم خریدهٔ زنگی و حبشی بود و[۱] کشاورزی و باغبانی کردندی[۲] و از رعیّت عشرچیزی[۳] نخواستندی[۴]. واگر کسی درویش شدی یا صاحب‌قرض، اورا تعهّد کردندی تا کارش نیکو شدی و اگر زری کسی را بر دیگری بودی، بیش از مایهٔ او طلب[۵] نکردندی[۶]. و هر غریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند[۷] چندانکه کفاف او باشد، مایه بدادندی تا او اسباب و آلتی که در صنعت او بکار آید بخریدی، و بمراد خود رسیدی[۸] و زر ایشان[۹] همانقدر که ستده[۱۰] بودی باز دادی. و اگر کسی از[۱۱] خداوندان ملك و آسیاب[۱۲] را ملکی خراب شدی و قوّت آبادان کردن نداشتی، ایشان غلامان خودرا نامزد کردندی که بشدندی و[۱۰] آن ملك و آسیاب[۱۲] آبادان کردندی، و از صاحب ملك هیچ نخواستندی. و آسیا ها باشد در لحسا که ملك سلطان باشد و بسوی[۱۳] رعیّت غله آرد کنند که هیچ نستانند، و عمارت آسیا و مزد آسیابان از مال سلطان دهند. و آن سلاطین را سادات میگفتند و وزرای ایشان راشائره[۱۴] و درشهر لحسا مسجد آدینه نبود و خطبه و نماز نمیکردند، الا[۱۵] آنکه مردی[۱۶] عجمی[۱۷] آنجا مسجدی ساخته بود، نام آن مرد علی بن احمد[۱۸]، مردی مسلمان و[۱۹] حاجی بود و متموّل. و حاجیان که بدان شهر رسیدندی او تعهد کردی. و در آن[۲۰] شهر خرید و فروخت و داد وستد بسرب میکردند وسرب در زنبیلها بود، در[۲۱]

---

۱ ــ نپ « واو » ندارد. ۲ ــ ب، ط: میکردنـد. ۳ ــ نپ (در اصل): خری (اصلاح مانند متن). ٤ ــ ب: نخواستند. ٥ ــ نپ مطالبت.
٦ ــ جملهٔ: اگر زری... در « ط » نیست. ۷ ــ کذا و ظاهراً: افتادی و... دانستی.
۸ــ کلمه از « ط » است. ۹ــ ب، نپ: از ایشان که (و بهمین مناسبت در حاشیه آورده: و ظاهراً « که » زیادی وسهو نساخ است). ۱۰ــ کلمه در « ط » نیست. ۱۱ــ در « نپ » الحاقیست. ۱۲ــ ب، نپ: اسباب. ۱۳ ــ ط: برای. (« ب » در حـاشیه آورده: استعمال غریبی است « بسوی » برفرض صحت نسخه بمعنی « برای »). و حال آنکه بهیچوجه غریب نیست ودر نظم و نثر قدما فراوانست ودرشعر ناصرخسرو نیز. ۱٤ــ سه کلمهٔ اخیر در « ط » نیست؛ نپ: شانـزده؟؛ ۱٥ ــ متن مطبوع: و الا. ۱٦ ــ ط: مرد.
۱۷ ــ نپ: با نام (بجای عجمی) سپس با نام را زده است و در حاشیه بجای آن نوشته: به آنجا. ۱۸ ــ نب: محمد. ۱۹ ــ ب، نپ « واو » ندارند. ۲۰ ــ نپ: این.
۲۱ ــ نپ: و در.

هر زنبیلی ششهزار درم سنگ ، چون معامله کردندی زنبیل شمردندی[1] و همچنان برگرفتندی ، وآن نقد کسی از آن بیرون نبردی[2] . و آنجا فوطه های نیکو بافند و ببصره برند ، و بدیگر بلاد . اگر کسی نماز کند اورا باز ندارند ولیکن[3] خود نکنند. و چون سلطان[4] برنشیند هر که با وی سخن گوید ، اورا جواب خوش دهد ، وتواضع کند[5]. و هرگز شراب نخورند و پیوسته اسبی تنگ بسته با[6] طوق و سرافسار بدر گورخانهٔ بوسعید[7] بنوبت بداشته باشند ، روز و شب[8] ، یعنی چون بوسعید[7] برخیزد برآن اسب نشیند و گویند بوسعید[7] گفته است فرزندان خویش راکه چون من بیایم و شما مرا بازنشناسید، نشان آن باشد که مرا با شمشیر[9] من گردن[10] بزنید ، اگر من باشم درحال زنده شوم[11] و آن[12] قاعده بدان سبب نهاده است تا کسی دعوی بوسعیدی نکند. و یکی از آن سلطانان[13] در ایام خلفای بغداد با لشکر بمکه[14] شده است و[15] شهر مکه ستده[16] و جمعی[17] مردم را در طواف[18] درگرد خانهٔ کعبه بکشته[19] و حجرالاسود[20] از رکن بیرون کرده [و] بلحسا برده[21] و گفته بود[22] این سنگ مقناطیس مردمست که مردم را از اطراف جهان خویشتن میکشد و ندانسته[23] که شرف و جلالت[24] محمد مصطفی صلی الله علیه و آله[25] بدانجا می کشد، که حجر از بسیار سالها باز آنجا بود و هیچکس بآنجا نمی‌شد. وآخر حجرالاسود[20] از ایشان باز خریدند و بجای خود بردند . و در شهر لحسا گوشت همهٔ حیوانات فروشند چون گربه وسگ[26] وخر و گاو

---

۱ ــ نپ : بشمردندی . ۲ ــ متن مطبوع : نبردندی ۳ ــ نپ : و اگر کسی...و لکن . ٤ ــ نپ ض : سلطانان . ٥ ــ نپ: دهند ... کنند . ٦ ــ متن مطبوع : و با . ۷ ــ ب ، ض : ابوسعید . ۸ ــ ض اینجا کلمهٔ بنوبت [illegible] . ۹ ــ ب: بشمشیر. ۱۰ ــ ب، نپ: برگردن . ۱۱ ــ ض : برخیزم. ۱۲ ــ نپ: وا ین. ۱۳ ــ [illegible] : سلاطین . متن مطبوع : سلطان . ١٤ ــ ض : بسوی مکه . ۱۵ ــ [illegible] : [illegible] بجای : است و) . ١٦ ــ نپ : بستد (ض بستده حاشیهٔ ب) [illegible] . ۱۷ ــ [illegible] : وخلقی؛ ض : جمعی از . ۱۸ ــ [illegible] در طواف [illegible] . ۱۹ ــ [illegible] : [illegible] بکشته ؛ متن مطبوع . بکشتند . ۲۰ ــ [illegible] افزود [illegible] . ۲۱ ــ [illegible] نپ: برد . ۲۲ ــ ب ، نپ : بودند. ۲۳ ــ [illegible] . ۲٤ ــ [illegible] : جلالت [illegible] ۲۵ ــ ب :... علیه و سلم ، است ؛ نپ : علیه و [illegible] و سلم . ۲٦ ــ [illegible] : [illegible] وگربه.

وگوسپند وغیره، و هر چه فروشند سر و پوست آن حیوان نزدیك گوشتش[1] نهاده باشد، تا خریدار داند که چه میخرد. و آنجا سگ را فربه کنند همچون گوسپند معلوف، تا ازفربهی چنان شود که رفتن نتواند[2] بعد از آنش بکشند وبخورند[3].

و چون ازلحسا بجانب مشرق[4] روند هفت فرسنگی دریاست. اگر[5] در دریا بروند، بحرین باشد، وآن جزیره ییست پانزده فرسنگ طول آن، وشهری بزرگست ونخلستان بسیار دارد، ومروارید ازآن دریا برآورند. وهرچه غوّاصان برآوردندی یك نیمه سلاطین لحسا را بودی. واگر از لحسا سوی جنوب بروند بهعمّان رسند[6] و عمّان بر زمین عرب[7] است ولیکن سه جانب او بیابان و برّست که هیچکس[8] آنرا نتواند بریدن. و[9]ولایت عمّان هشتاد فرسنگ درهشتاد فرسنگست وگرمسیر باشد. وآنجا جوز هندی که نارگیل[10] میگویند روید. و اگر از عمّان بدریا روی[11] فرا مشرق روند، ببارگاه کیش[12] و مکران رسند. و اگر سوی جنوب روندبعدن رسند. و اگر جانب دیگر، بفارس رسند. و به لحسا چندان خرما باشد که ستورانرا بخرما فربه کنند، که وقت باشد که زیادت ازهزار من بیکدینار بدهند[13]. وچون ازلحساسوی شمال روند بهفت فرسنگی ناحیتیست که آنرا قطیف میگویند، وآن نیزشهری بزرگ است و نخیل[14] بسیار دارد و امیری عرب بدر[15] لحسا رفته بود و یکسال آنجانشسته و از آن چهار باره که دارد یکی بسته[16] و خیل[17] غارت کرده[18] و چیزی بدست نداشته بود با ایشان، و چون مرا بدید از روی نجوم پرسید[19] که آیا من میخواهم که[20] لحسا بگیرم توانم یا نه، که ایشان بی دینند. من هرچه مصلحت بود میگفتم. ونزدیك من هم[21] بدویان با اهل[22] لحسا نزدیك باشند[23] به بیدینی، که آنجا کس باشد که

---

۱ ــ ط :گوشش. ۲ ــ ب، نپ: نتواند رفتن. ۳ــ ط، ب :آن میکشندومیخورند.
٤ ــ ط : بمشرق. ٥ ــ نپ «اگر» ندارد. ٦ ــ ط : رسد. ۷ــ ط : غرب.
۸ ــ ب : هیچکسی. ۹ ــ متن مطبوع «واو» ندارد. ۱۰ ــ ط : نارجیل.
۱۱ــ نپ : بازباروی. ۱۲ــ نب :کیژ. ۱۳ــط:دهند. ۱٤ــنپ : نخل. ۱٥ــط : بلحسا؛ نپ (اصلاح جدید) : بدز (دراصل مانندمتن). ۱٦ــ ب: ستده. ۱۷ــ بجز«نپ» : وخیلی.
۱۸ ــ ب، نپ:کرد. ۱۹ــ نپ: میپرسید. ۲۰ ــ ط «که» ندارد ۲۱ــکلمه در«ط» نیست.
۲۲ــنپ :باهل. ۲۳ ــ نپ : باشد.

بیکسال آب بردست نزند، و این‌معنی که تقریر کردم ازسر بصیرت گفتم نـه چیزی از اراجیف که من نُه ماه در میان ایشان بودم[۱] بیکدفعه نه بتفاریق،وشیر که[۱] نمیتوانستم خورد و از هر کجا آب خواستمی که بخورم شیر برمن عرض کردندی، وچون نستدمی وآب خواستمی گفتندی هر کجا آب بینی آب طلب کنی[۲]☆ که آنکس را باشد کـه آب باشد[۳] . و ایشان همهٔ عمر هرگز[۴] گرمابه ندیده بودند وآب[۵] روان .

اکنون با سر حکایت رویم[۶] . از یمامه چون‌بجانب بصره روانه شدیم بهرمنزل که رسیدیم جای آب بودی و جای[۷] نبودی ، تا بیستم شعبان سنهٔ ثلاث واربعین و اربعمائة بشهر بصره رسیدیم . دیواری عظیم‌داشت، الا آن جانب که باآب‌بود[۸] دیوار نبود، وآن‌آب شطست، ودجله[۹] و فرات که، بسرحد اعمال بصره‌بهم میرسند وچـون آب جوبرة[۱۰] نیز بایشان میرسد آنرا شطّ العرب میگویند . و از این شطّ العرب دو جوی عظیم برگرفته اند که میان فم هر دو جوی یك فرسنگ باشد و سر هر دو را بر صوب قبله برانده[۱۱]، مقدار چهار فرسنگ و بعد ازآن سرهردوجوی‌باهم‌رسانیده و مقدار یکفرسنگ دیگریك جوی را هم‌بجانب جنوب برانده و ازین‌نهرها جویهای بیحد برگرفته‌اند و باطراف بدر برده و برآن نخلستان[۱۲] وباغات ساخته[۱۳] . واین دو جوی یکی که‌بالاترست، وآن مشرقی[۱۴] شمال باشد، نهر معقل‌گویندوآنکه مغربی[۱۶] و جنوبیست[۱۶] نهر ابله . و از این دو جوی جزیره‌یی بزرگ حاصل شده‌است[۱۷] کـه مربع طولانیست . وبصره برکنارهٔ[۱۸] ضلع اقصر[۱۹] ازین مربع نهاده است[۱۷] وبر[۲۰] جانب جنوبی مغربی[۱۵] بصره بریه است چنانکه هیچ آبادانی‌وآب واشجارنیست، ودرآنوقت

---

۱ ـ در «نپ» الحاقیست . ۲ ـ کلمه‌در «نپ» نیست. ۳ ـ «ب»درخصوص‌عبارت بعد از ستاره در حاشیه آورده : کذا ایضا فی «نپ»(؟) . ٤ ـ کلمه در «ط» نیست . ۵ـ ب، نپ : و نه‌آب . ٦ ـ ط،متن‌مطبوع: «که» افزوده‌اند . ۷ ـ ط : رسیدیم‌که جای‌آب‌بودی وجای مسکن نبودی ؛ ب : رسیدیم جای آب بودی جای نبودی . ۸ ـ ط : داشت .
۹ ـ نپ «و دجله» ندارد . ۱۰ ـ ط : جزیره ؛ ب، نپ:حویزه . (متن‌ازمتن‌مطبوع‌است).
۱۱ ـ ط : و هر دو بجانب قبله روند ؛ متن مطبوع : . . . قبله برده . ۱۲ ـ نپ: بساتین.
۱۳ ـ نپ : ساخته‌اند . ١٤ـ ط : شرقی . ۱۵ ـ ط : غربی . ١٦ ـ ط : جنوبی باشد .
۱۷ ـ ط : «است» ندارد . ۱۸ ـ نپ : کنار . ۱۹ ـ ط : ایسر. ۲۰ـ متن‌مطبوع:هر.

آنجارسیدیم شهر اغلب خراب بود و آبادانیها[۱] عظیم پراکنده که ازمحله‌یی‌تامحله‌یی مقدار نیم فرسنگ خرابی بود، اما در و دیوار محکم ومعمور بود[۲] وخلق‌انبوه بود[۳] و سلطان را[٤] دخل بسیار حاصل شدی . و درآنوقت امیربصره پسر با کالیجار[۵] دیلمی بود، که ملك پارس بود ، وزیرش مردی پارسی بود واو را ابومنصورشهمردان‌میگفتند و هر روز در[٦] بصره بسه جای بازار بودی : اول روز دریکجای[۷] داد وستدکردندی که آنرا سوق‌الخزاعة گفتندی؛ ومیان[۸] روز بجایی که آنرا سوق‌عثمان گفتندی؛ وآخر روز جایی که آنرا سوق‌القداحین گفتندی . و حال بازارآنجا چنان بود که آنکس را که[۹] چیزی بودی بصرّاف دادی و از صرّاف خط بستدی وهرچه بایستی‌بخریدی‌وبهای آن‌برصرّاف‌حواله کردی‌وچندانکه‌در آن شهر بودی بیرون ازخط صرّاف‌چیزی‌ندادی

چون بآنجا[۱۰] رسیدیم از برهنگی و عاجزی بدیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سرباز نکرده بودیم . و میخواستم[۱۱] که در گرمابه روم باشد که گرم شوم که هوا[۱۲] سرد بود و جامه نبود[۱۳] و من و برادرم هریك به لنگی[۱٤] کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌یی درپشت‌بسته‌ازسرما . گفتم اکنون ماراکه‌درحمام گذارد .[۱۵] خرجینکی[۱٦] بود که کتاب‌در آن‌مینهادم، بفروختم‌وازبهای آن‌درمکی‌چند سیاه‌در کاغذی کردم[۱۷] که بگرمابه‌بان دهم تاباشدکه مارادمکی زیادت تردر گرمابه بگذاردکه‌شوخ‌ازخودبازکنیم[۱۸] .چون‌آن‌درمکهاپیش‌اونهادم‌درمانگریست[۱۹] پنداشت که‌مادیوانه‌ایم، گفت:بروید که‌هم اکنون‌مردم‌ازگرمابه‌بیرون می آیندونگذاشت که‌ما بگرمابه‌دررویم[۲۰] . ازآنجاباخجالت‌بیرون آمدیم‌و بشتاب برفتیم، کودکان‌ردر گرمابه بازی

---

۱ ــ ط : آبادانی آنها . ۲ ــ کلمه در « نپ » نیست . ۳ ــ کلمه در « ب » و « نپ » نیست . ٤ ــ ط : آنرا . ۵ ــ ط : اباك النجار ؛ ب ، نپ : اباکالنجار. متن تصحیح‌قیاسیست. ٦ــ ط: دز. ۷ ــب ، نپ: یکجا. ۸ــب، نپ:میانه . ۹ــ ب، نپ« که » ندارد . ۱۰ ــمتن مطبوع: چون ...؛ نپ ... آنجا . ۱۱ ــ ط ، ب: وخواستم. ۱۲ ــنپ : ما را . ۱۳ ــ « ط » افزوده : که خود را بدان گرم کنیم . ۱٤ ــ نپ : نمرلنگی . (بدرحاشیه آورده که. « به» درمتن باید زیادی باشد(لنگ‌سابق‌درص۱۰۱ استعمال‌شده‌است). امااین اظهارنظر براساسی نیست،و پوشیده معنی دربر کرده یا بتن کرده ندارد. ۱۵ــ ط : مارا درحمام باید شدن . ۱٦ ــ نپ : خرچنگی . ۱۷ــ نب: کرده . ۱۸ ــ ط ، ب: کنم. ۱۹ ــ ب ، نپ (اصلی) : نکرست. ۲۰ــ ب ، نب : بدررویم .

میکردند ، پنداشتند که ما دیوانگانیم[۱] در پی ما افتادند و سنگ می‌انداختند[۲] و بانگ میکردند . ما بگوشه‌یی باز شدیم و بتعجّب در کار دنیا مینگرستیم[۳] و مکاری از ما سی دینار مغربی میخواست و هیچ چاره ندانستیم[۴] جز آنکه وزیر ملك اهواز، که اورا ابوالفتح علی بن احمد میگفتند ، مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب، وهم کرمی تمام، ببصره آمده با ابناء و حاشیه و آنجا مقام کرده ، واما در شغلی نبود، پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر صحبتی بودی و بهروقت نزد او تردّد کردی و این[۵] پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند ، احوال مرا نزد وزیر بازگفت . چون وزیر بشنید مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که چنانکه هستی برنشین و نزدیك[۶] من آی . من از بد حالی و برهنگی شرم داشتم و[۷] رفتن مناسب ندیدم[۸] رقعه‌یی نوشتم و عذری خواستم[۹] و گفتم که بعد ازین بخدمت رسم و غرض من دو چیز بود یکی بی نوایی ، دویم گفتم همانا او را تصوّر شود که مرا[۱۰] در فضل مرتبه‌بیست زیادت ، تاچون بر رقعهٔ من اطلاع یابد[۱۱] قیاس کند که مرا اهلیت چیست ، تا چون بخدمت او حاضر شوم خجالت نبرم . در حال سی دینار فرستاد که این را ببهای تن جامه بدهید . از آن دو دست جامهٔ نیکو ساختیم[۱۲] و روز سیوم بمجلس وزیر شدیم ، مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدّین و خوش سخن ، وچهار پسر داشت ، مهترین جوانی فصیح و[۱۳] ادیب و[۱۴] عاقل واورا رئیس ابوعبدالله احمد بن علی بن احمد گفتندی، مردی شاعر و دبیر بود وجوانی خردمند وپرهیزگار[۱۴] ما را بنزدیك[۱۵] خویش بازگرفت و از اوّل شعبان تانیمهٔ رمضان آنجا بودیم ، و آنچه آن اعرابی کرای[۱۶] شتر

۱ ــ ط : دیوانه ایم . ۲ ــ ط : می آختند . ۳ ــ ط ، نپ : مینگریستیم .
٤ ــ ط: نتوانستیم . ٥ ــ ط : واین شخص . ٦ ــ ط: نزد ، نپ : بنزدیك. ۷ ــ «نپ» «واو» ندارد . ۸ ــ «نپ» دو کلمهٔ اخیررا ندارد . ۹ــ «نپ» در اصل «خواستم و» راندارد و فقط با مرکب سرخ بخط جدید درحاشیه افزوده است ۱۰ ــ ط : من را . ۱۱ ــ ط : بیابد . ۱۲ ــ ب : ساختم . ۱۳ ــ نپ : واو ندارد . ۱٤ ــ «نپ» افزوده : بود .
۱٤ ــ ط ، ب : نزدیك . ۱٦ ــ ط : کرایهٔ .

بر ما داشت به سی[۱] دینار، هم این وزیر بفرمود تا بدو[۲] دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند. خدای تبارك و تعالی همهٔ بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهاد، بحق الحق و اهله. وچون بخواستم رفت ما را بانعام و اکرام براه دریا گسیل کرد چنانکه درکرامت و فراغ بپارس رسیدیم، از برکات آن آزاد مرد، که خدای عزّ وجل از آزادمردان خوشنود باد.

در بصره بنام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام[۳] سیزده مشهدست، یکی ازآن[را]مشهد بنی مازن[٤] گویند و آن آنست[٥] که در ربیع الاول سنهٔ خمس وثلاثین از هجرت نبی[۳][٦] امیرالمؤمنین علی[۷] علیه السلام[۳] ببصره آمده است وعایشه رضی الله عنها[۸] بحرب آمده بود و امیرالمومنین[٦] دختر مسعود نهشلی[۹]، لیلی، رابزنی کرده[۱۰] بود و[۱۱] این مشهد سرای آن زنست و امیرالمؤمنین علیه السلام هفتاد ودو روزدر آن خانه مقام کرد و بعد از آن بجانب کوفه بازگشت. و دیگر مشهدیست در پهلوی مسجد جامع که آنرا مشهد باب الطّیب گویند، و در جامع بصره چوبی دیدم که درازی آن سی ارش بود و غلیظی[۱۲] آن پنج شبر و چهار انگشت بود و یکسر آن غلیظ تر بود و از چوبهای هندوستان بود، گفتند که امیرالمؤمنین[٦] آن چوب را برگرفته است[۷] و آنجا آورده است[۱۳]. و باقی این یازده مشهد دیگر هریك بموضع دیگر بود وهمه را زیارت کردم. و[۱٤] بعد از آن که حال دنیاوی ما نیك شده بود[۱٥] و[۱٦] هریك لباسی پوشیدیم، روزی بدر آن گرمابه شدیم که مارا درآنجا نگذاشتند، چون ازدر درفتیم گرمابه بان و هرکه آنجا بودند[۱۷] همه برپای خاستند[۱۸] و بایستادند[۱۹] چندانکه ما درحمام شدیم، و دلاك و قیّم[۲۰] درآمدند و خدمت کردند، و بوقتیکه بیرون آمدیم هرکه در مسلخ[۲۱]

---

۱ ــ نپ: سی. ۲ ــ نپ: ازو. ۳ ــ ب، نپ: صلوات الله علیه. ٤ ــ نپ: مادن. ٥ ــ متن مطبوع، ط: همان آنست. ٦ ــ ب، نپ: علیه الصلوة والسلام.
۷ ــ کلمه در «ط» نیست. ۸ ــ رضی الله عنها در «ط» نیست. ۹ ــ نپ: نهشل
۱۰ ــ ط: خواسته. ۱۱ ــ ط: متن مطبوع: که. ۱۲ ــ س غلط ۱۳ــ «نپ» «است» ندارد. ۱٤ ــ «نپ» «واو» ندارد. ۱٥ــ ط شد. ۱٦ــ «واو» از «ط» است؛ متن مطبوع: که. ۱۷ــ ط: بود. ۱۸ ــ ط: خواستند. ۱۹ــ کلمه در «ط» نیست.
۲۰ ــ «ط» افزوده: همه. ۲۱ ــ ط. هر در مشلخ، متن مطبوع: . . مسلح.

گرمابه بود همه برپای خاسته[1] بودند و نمی نشستند تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم، و در آن میانه حمامی بیاری از آن خود می گوید[2] این جوانان آنانند[3] که فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم و گمان بردند که ما زبان[4] ایشان ندانیم، من بزبان[5] تازی گفتم که راست میگویی ما آنیم که پلاس پاره بر[6] پشت بسته بودیم. آن[7] مرد خجل شد و عذرها خواست، و این هر دو حال درمدت بیست روز بود، و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که بشدّتی که از روزگار پیش آید نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار جلّ جلاله و عمّ نواله نا امید نباید شد که او تعالی رحیمست.

صفت مدّ وجزر بصره وجویهای آن ـ دریای عمان را عادتست که درشبانروزی[8] دوباره مد برآورد چنانکه مقدار ده گز آب ارتفاع گیرد و چون تمام ارتفاع گیرد بتدریج جزر کند و فرو نشستن گیرد تا ده دوازده گز و آن ده گز[9] که ذکر می رود ببصره برعمودی بادید آید که آن را قایم کرده باشند یای دیواری[10]، و الا اگر زمین هامون بود، ونه بلندی بود، عظیم دور برود. و[11] چنانست که دجله وفرات که نرم میروند، چنانکه بعضی مواضع محسوس نیست که بکدام طرف میروند، چون دریا مدّ کند قرب چهل فرسنگ آب ایشان مد[12] کند و چنان شوند[13] که پندارند باز گشته است و ببالا[14] بر میرود، اما بمواضع دیگر از کنارههای دریا بنسبت بلندی و هامونی زمین باشد: هر کجا هامون باشد آب بسیار[15] بگیرد و هرجا بلند باشد کمتر بگیرد. و این مد و جزر گویند[16] تعلق بقمر دارد که بهروقت قمر برسمت[17] رأس ورجل[18] باشد، وآن عاشر و رابع[19] است[20]، آب در غایت مد باشد. وچون قمر بر دو افق یعنی افق مشرق و

۱ ـ ط: خواسته. ۲ ـ کذا و ظاهراً گفتی یا عبارت چنین بوده است: در آن میانه شنیدم که حمامی. ۳ ـ ص، ب. جوانانند ۴ ـ ط بزبان ۵ ـ ط: بر زبان. ۶ ـ ب، نب: پارهادرپشت. ۷ ـ ط. متن مطبوع و آن. ۸ ـ ط شبانه روزی. ۹ ـ نپ «و آن ده گز» ندارد. ۱۰ ـ [illegible] ـ نپ [illegible] ۱۱ ـ واو از «نپ» است. ۱۲ ـ نب. سدام ۱۳ ـ [illegible] شود. ۱۴ ـ [illegible] بالای ۱۵ ـ [illegible]، نپ. بسیار آب. ۱۶ ـ ط: و این را . . و [illegible]. ۱۷ ـ [illegible]. [illegible] ۱۸ ـ ط. متن مطبوع: زحل. ۱۹ ـ نپ: رابعه. ۲۰ ـ «است» [illegible] «نپ» نیز ندارد.

و مغرب باشد غایت جزر باشد . دیگر آنکه چون قمر دراجتماع واستقبال شمس باشد آب در زیادت باشد ، یعنی مدّ در ین اوقات بیشترباشد ، و ارتفاع بیش گیرد، وچون در تربیعات باشد آب در نقصان باشد، یعنی بوقت مدّ علوّش چندان نباشد و ارتفاع نگیرد که بوقت اجتماع و استقبال بود، وجزرش ازآن[1] فروتر نشیند که بوقت اجتماع واستقبال می‌نشست . پس بدین دلایل میگویند که تعلّق این مدّ و جزر از قمرست ، والله تعالی اعلم .

و شهرابله[را] که بر کنار نهرست و نهر بدان موسوم است، شهری آبادان دیدم، با قصرها و بازارها ومساجد و اربطه که آنرا حد و وصف نتوان کرد، واصل شهر بر جانب شمال نهر بود و از جانب جنوب نیزمحلّتها و مساجد واربطه و بازارها[2] بود و بناهای عظیم بود چنانکه ازآن نزه[3]تر در عالم نباشد وآن را شاطی[4] عثمان میگفتند. وشط[5] بزرگ، که آن فرات و دجله است وآن‌را شطّ‌العرب گویند ، برمشرقی ابله است و نهر[6] برجنوبی ، و نهر ابله و نهر معقل ببصره بهم رسیده‌اند و شرح آن در مقدّمه[7] گفته آمده است . و بصره‌را بیست ناحیت[8] است که درهر ناحیت مبالغی دیهها[9] و مزارع بود .

صفت اعمال بصره ـ حشان[10] . ثربه[11] (؟) . بلاس . عقرمسیان[12] . المقیم[13] ، نهرالحرب[13] . شط العرب. معد[14] سام[13] .جعفریة المشان[15] .الصمدالجونه[13] ، جزیرة ـ العظمی،مروت‌الشریر[13] .جزیرةالعرش‌الحمیدة[13] .جوبره‌المفردات[16] .وگویند که آنجا

۱ ـ « ازآن » در « ط » نیست . ۲ ـ نپ : بازار . ۳ ـ ط : نزیه .
٤ ـ ب : شق ؛ نپ : نسق ؛ ط : دمشق . (متن از معجم البلدان است) . ٥ ـ ط : شطی .
٦ ـ ط ، متن مطبوع : شهر . ۷ ـ (مقدمه، یعنی سابق و پیش از این. حاشیهٔ ب).
۸ ـ متن مطبوع : ناحیتی . ۹ ـ ط ، متن‌مطبوع : مبالغی‌از دیها . ۱۰ـ کذا: (خشخشان ؟)
۱۱ ـ ب ،نپ: شربه (؟) . ۱۲ ـ ط : عقرمیان. ۱۳ ـ درمعجم‌البلدان‌دیده نشد . ۱٤ ـ ب : سعد . ۱٥ ـ ط : جعفریة المثال . ۱٦ ـ ط : جزیرة المنفردات. در « نپ » اعمال بصره چنین آمده است : حسان بشر عقر صبیان المفتح و نهران حدیث شط العرب سعید سلم جریره اسر ململ المسان الضمیر الحوت حزیرةالعظمی مسرفال جزیرة ابن‌الغنیمةالسریرك جزیرةالفرس‌الابله عبداللناف المحرری موعید و المفردات (؟ ؟) کـه ازین میان نقط مسرقاتان (بجای مسرفال) صحیح است .

که فهم نهر ابله است وقتی چنان بودی که کشتیها از آنجا نتوانستی گذشتن،غرقابی عظیم بود ، زنی از مالداران بصره بفرمود تا چهار صد کشتی بساختند و همه را[۱] پر استخوان خرما کردند و سر کشتیها[۲] محکم کردند و بدانجایگه[۳] غرق کردندتا آنچنان شد که کشتیها میگذرند .

فی الجمله منتصف شهرشوال سنهٔ ثلاث واربعین و اربعمائة ازبصره بیرون آمدیم و در زورق نشستیم . از نهر[۴] ابله تا چهار فرسنگ که میآمدیم از هر دو طرف نهر باغ و بستان و کوشك و منظر بود که هیچ بریده نشد . و شاخها ازین نهر بهر جانب باز میشد که هریك مقدار رودی بود ، چون بشاطی[۵] عثمان رسیدیم فرود آمدیم ، برابر شهر ابله و آنجا مقام کردیم . هفدهم در کشتی بزرگ که آنرا بوصی میگفتند نشستیم و خلق بسیار از جوانب که آن کشتی را می‌دیدند دعا میکردند که:«یا بوصی سلّمك[۶] اللّٰه‌تعالی ». و[۷] بعبادان رسیدیم، ومردم‌ازکشتی‌بیرون‌شدند[۸]. و عبادان[۹] بر کنار دریا نهاده است[۱۰] چون جزیره‌یی که شط آنجا دوشاخ‌شده است چنانکه ازهیچ‌جانب بعبّادان‌نتوان‌شدالابآب گذر کنند. وجانب‌جنوبی‌عبّادان‌خوددریای‌محیطست که‌چون‌مدّ باشدتادیوارعبّادان آب‌بگیردوچون‌جزرشود کمترازدوفرسنگ‌دورشود و گروهی[۱۱] از عبادان‌حصیرخریدندو گروهی‌چیزی‌خوردنی‌خریدند،دیگرروزصبحگاه کشتی‌درردریا راندندو برجانب شمال‌روانه شدیم[۱۲] و تاده فرسنگ‌بشدند هنوزآب‌دریا میخوردندو خوش‌بود و آن آب‌شط‌بود که‌چون زبانه‌یی‌درمیان‌دریادرمیرفت،وچون آفتاب‌برآمد[۱۳] چیزی[۱۴] چون گنجشك در میان دریا پدید[۱۵] آمد چندانکه نزدیکتر شدیم[۱۶] بزرگتر

---

۱ ــ ب ، نپ: همه . ۲ ــ نپ: کشتیها را . ۳ ــ ب ، ط : بدانجا . ٤ ــ اصل : شهرمتن(احتمال‌حاشیهٔ « ب » است .) ٥ ــ ط : بنمشق ؛ نپ : بنسق ؛ ب : بشق . (متن از معجم‌البلدانست) . ٦ ــ نپ: سلك (سلمك ؟) ۷ــ نپ «واو» ندارد . ۸ ــ ط آمدند . ۹ ــ نپ: برعبادان . ۱۰ ــ ط ، متن مطبوع : شده است . ۱۱ ــ کلمه در « ط » نیست . ۱۲ ــ نپ : شد . ۱۳ ــ « نپ » بر آمد ندارد. ١٤ــ نپ : چیزیر . ۱۵ ــ ب : بدید ؛ نپ: بادید . ١٦ ــ « نپ » باصلاح جدید : میشدیم .

مینمود وچون بمقابل او رسیدیم چنانکه بر دست چپ بیکفر سنگ[1] بماند. باد مخالف شد و[2] لنگر کشتی فرو گذاشتند و بادبان فرو گرفتند[3] پرسیدم که آن چه چیزست؟ گفتند خشاب[4]. صفت او: چهار چوبست عظیم از ساج چون هیئت منجنیق نهاده‌اند مربع، که قاعدهٔ آن فراخ باشد و سر آن تنگ، وعلوّ آن از روی آب چهل گز باشد و بر سر آن سفالها[5] و سنگها نهاده، بعد از آنکه آنرا باچوب بهم بسته و برمثال سقفی کرده، و بر سر آن چهارطاقی ساخته که دیده‌بان[6] بر آنجا شود. واین خشابرا[7] بعضی می‌گویند که بازرگانی بزرگ ساخته‌است و[8] بعضی گفتند که پادشاهی[9] ساخته است، و غرض از آن دوچیز بوده است: یکی آنکه در آن حدود که آنست[10] خاکی گیرنده[11] است و دریا تنُک، چنانکه اگر کشتی بزرگ بآنجا رسد بر زمین نشیند* وکس نتواند خلاص کردن؛ دوم آنکه جهت عالم بدانند و[2] اگر دزدی باشد بینندواحتیاط کنند[12] وبشب[13] آنجا چراغ سوزند در آبگینه، چنانکه بادبر[14] آن نتواند وزد[15] و مردم از دور ببینند و احتیاط کنند وکشتی از آنجا بگردانند.[16] و چون از خشاب[17] بگذشتیم چنانکه ناپدید[18] شد دیگری برشکل آن پدید[18] آمد، اما برسر این خانه گنبدی[19] نبود، همانا تمام نتوانسته اند کردن و[20] از آنجا بشهر مهروبان[21] رسیدیم. شهری بزرگست[22] برلب دریا نهاده، برجانب شرقی و بازاری بزرگ دارد

۱ ــ نپ: تایك فرسنگ. ۲ ــ نپ «واو» ندارد. ۳ ــ نپ (دراصل): گرفت (اصلاح جدید مانند متن). ٤ ــ نپ (متن اصلی): حساب (باصلاح جدید مانند متن). ۵ ــ نپ: معالها (باصلاح جدید): ثقالها. ٦ ــ ب، نپ: دیدبان. ۷ ــ نپ: خشباب؛ ب: خشاب. ۸ــ ط: ساخته و؛ ب «واو» ندارد. ۹ــ نپ: پادشاه؛ ط: «که» ندارد. ۱۰ــ ط، متن مطبوع: آبست. ۱۱ ــ ط: کرد شده است؛ ب: گردنده است. ۱۲ ــ جملهٔ ازستاره * تا اینجا در «ط» و «ب» قدری پایین ترست که اشاره خواهیم کرد. متن برحسب «نپ» است. ۱۳ــ ب، ط: وشب. ۱٤ــ ب، ط: در. ۱۵ــ ب، نپ: نتوان زد؛ ط نتوان... ۱٦ــ ب، ط: جملهٔ مذکور درشمارهٔ ۱۲ را اینجا آورده اند چنین: ط: وکس نتواند خلاص کرد دیدویم آنکه جهت عالم بدانند واگر دزدی باشد بینند و احتیاط کنند وکشتی از آنجا بگردانند؛ ب: که کس نتواند خلاص کردن، دوم آنکه جهت عالم بدانند و اگر دزدی باشد ببینند و احتیاط کنند وکشتی از آنجا بگردانند. ۱۷ــ نپ: خشباب. ۱۸ ــ ب، نپ: بدید. ۱۹ ــ نپ: کنند. ۲۰ ــ ط: کرد. ۲۱ــ ط، نپ: مهرویان. ۲۲ ــ نپ: بزرگ.

و جامعی نیکو اما آب ایشان از باران بود و غیر از آب باران چاه و کاریزی[1] نبود که آب شیرین دهد، ایشانرا حوضها و آبگیرها باشد که هرگز تنگی آب نبود، و در آنجا سه کاروانسرای بزرگ ساخته‌اند، هریك از آن چون حصاریست محکم و عالی. و در مسجد آدینهٔ آنجا بر منبر نام یعقوب لیث دیدم نوشته. پرسیدم از یکی که حال چگونه بوده است؟[2] گفت که یعقوب لیث تا این شهر گرفته بود[3] ولیکن دیگر هیچ امیر خراسان را آن قوت نبوده است[4]. ودر این تاریخ که من آنجا رسیدم این شهر بدست پسران باکالیجار[5] بود، که ملك پارس بود. و خواربار یعنی مأکول[6] این شهر از شهرها و ولایتها برند که آنجا بجز ماهی چیزی نباشد. و این شهر باجگاهیست و کشتی‌بندان[7] وچون از آنجا بجانب جنوب بر کنار دریا بروند ناحیت توّه و کازرون[8] باشد. و من در این شهر مهروبان بماندم بسبب آنکه گفتند راهها ناایمن است از آنکه پسران باکالیجار[5] را با هم جنگ و خصومت بود[9] و هر یك سری میکشیدند و ملك مشوّش گشته بود[10]. گفتند به ارجان[11] مردی بزرگست وفاضل او را شیخ سدید محمد بن عبدالملك گویند. چون این سخن شنیدم از بسکه از مقام در آن شهر ملول شده بودم رقعه‌یی نوشتم بدو و احوال خود اعلام نمودم و التماس کردم که مرا ازین شهر بموضعی رساند که ایمن باشد. چون رقعه بفرستادم روز سیوم سی مرد پیاده دیدم همه[12] با سلاح، بنزدیك من آمدند و گفتند ما را شیخ فرستاده است تا در خدمت تو بارجان[11] رویم و ما را[13] بدلداری بارجان[12] برند.

<u>ارجان</u> شهری بزرگست و درو بیست هزار مرد بود و بر جانب شرقی آن

---

۱ ـ بجز « ط » : کاریز . ۲ ـ ط : بوده . ۳ ـ نپ : بوده . ٤ ـ نپ : نبوده . ٥ ـ ط : اباك‌النجار ؛ ب ، نپ : اباکالنجار. متن تصحیح قیاسیست . ٦ـ («ب» در حاشیه آورده : گویا این دوکلمه حاشیه بوده است که سهواً داخل متن شده است) .

۷ ـ (درحاشیهٔ « ب » راجع بکلمهٔ کشتی‌بندان توضیحی است که درفهرست لغات خواهیم آورد).

۸ـ نپ : کاروان . معجم‌البلدان:اوج...). ۹ـط : خصومتست ۱۰ـکلمه [illegible] ، نیست

۱۱ـ ب ، نپ : ار اغان . ۱۲ ـ ط : که همه . ۱۳ـ نپ:مرا.

رودی آبست[1] که از کوه در آید و بجانب شمال آن رود[2] وچهارجوی عظیم بریده‌اند و آب[3] از میان شهر بدر برده، که خرج بسیار کرده‌اند و ازشهر بگذرانیده، بآخر[4] شهر بر آن باغها و بستانها ساخته. و نخل[5] و نارنج وترنج وزیتون بسیارباشد. وشهر چنانست که چندانکه برروی زمین خانه ساخته‌اند در[6] زیر زمین همچندان دیگر باشد و در همه جا در[7] زیرزمینها و سرایها[8] آب میگذرد و تابستان مردم شهر را بواسطهٔ آن آب در[9] زیرزمینها آسایش باشد. و درآنجا از اغلب مذاهب مردم بودند و معتزله را امامی بودکه او را بوسعید[10] بصری میگفتند، مردی فصیح بود و اندر هندسه و حساب دعوی میکرد و مرا با او بحث افتاد و از یکدیگر سؤالها کردیم و جوابها گفتیم و شنیدیم، درکلام و حساب و غیره. و اول محرّم از آنجا برفتیم[11] و براه کوهستان روی[12] باصفهان نهادیم، در راه بکوهی رسیدیم درهٔ تنگ بود. عام گفتندی این کوه را بهرام گوربشمشیر[13] بریده است[14] وآنرا شمشیر برید[15] میگفتند وآنجا آبی عظیم دیدیدیم که از دست راست ما از سوراخ بیرون می‌آمد و از جایی بلند فرو میدوید و عوام میگفتند این آب بتابستان مدام میآید و چون زمستان شود باز ایستد و یخ بندد. و به لوردغان[16] رسیدیم که از ارجان تا آنجا چهل فرسنگ بود و این لوردغان[16] سرحد پارس است، و از آنجا بخان لنجان رسیدیم و بردروازهٔ شهر نام سلطان طغرل بیك نوشته دیدیم[17] و از آنجا بشهر اصفهان هفت فرسنگ بود مردم خان لنجان عظیم ایمن و آسوده بودند، هریك بکار و کدخدایی[18] خود مشغول.

از آنجا برفتیم هشتم صفر سنهٔ اربع و اربعین و اربعمائة بود که بشهر اصفهان رسیدیم. از بصره تا اصفهان صد و هشتاد فرسنگ باشد، شهریست بر هامون[19] نهاده

---

۱ ــ نپ: روديست (باصلاح جديد مانند متن). ۲ ــ نپ: شمال رود و.
۳ ــ ط: وآب‌را. ٤ ــ بجز «نپ»: بآخر. ٥ ــ نپ: ونخل بسيار. ٦ ــ نپ: و در.
۷ ــ نپ «جادر» ندارد. ۸ ــ نپ ب، ط، نپ اصلاحی: سردابها. متن از «نپ» اصلی است.
۹ ــ ب، ط: در. ۱۰ ــ بجز «نپ»: ابوسعيد. ۱۱ ــ نپ: برفتم. ۱۲ ــ ط: رو.
۱۳ ــ ط: با شمشير. ١٤ ــ ط: بريده. ۱٥ ــ نپ (دراصل): برند (اصلاح مانند متن).
۱٦ ــ نپ: لوردعان؛ ط: يورغان. ۱۷ ــ ب، نپ: ديدم. ۱۸ ــ کلمه‌در «ط» نيست.
۱۹ ــ (هامون = زمين‌هموار. حاشيهٔ «ب»).

آب و هوایی[۱] خوش دارد و هرجاکه ده گز چاه فرو برند آبی سرد و[۲] خوش بیرون آید وشهر[۳] دیواری‌حصین و[۳] بلند دارد ودروازه‌ها وجنگ گاهها ساخته وبرهمه‌بارو وکنگره ساخته. و در شهر جویهای آب روان وبناهای نیکو ومرتفع. و درمیان شهر مسجد[۴] آدینهٔ بزرگ نیکو. و باروی شهر راگفتند سه فرسنگ ونیمست. و اندرون شهر همه آبادان که هیچ از وی خراب ندیدم و بازارهای[۵] بسیار ، و بازاری دیدم از آن صرافان که اندراودویست مرد صرّاف بود و[۶] هربازاری را دربندی ودروازه‌یی و همهٔ محلتها[۷] و کوچه‌ها را همچنین دربندها و دروازه‌های محکم وکاروانسرا های پاکیزه بود و کوچه‌یی‌بود که آنرا کوطراز میگفتند ودرآن کوچه پنجاه کاروانسرای[۸] نیکو و در هریك بیّاعان و حجره داران بسیار نشسته و این[۹] کاروان که ما با ایشان همراه بودیم یکهزار و سیصد خروار بارداشتند که درآن‌شهررفتیم هیچ‌بازدید[۱۰] نیامد که چگونه فرو آمدند که هیچ جا تنگی موضع[۱۱] نبود و نه تعذر مقام و علوفه . و چون سلطان طغرل‌بیك ابوطالب محمدبن میکال[۱۲] بن سلجوق رحمة الله علیه[۱۳] آن شهرگرفته[۱۴] بود مردی جوان آنجاگماشته بودنیشابوری[۱۵] دبیری نیك با[۱۶] خطّ نیکو، مردی‌آهسته، نیکولقا ، واو را خواجه‌عمیدمی‌گفتند . فضل دوست بودوخوش‌سخن و کریم و سلطان فرموده بود که سه‌سال از مردم‌هیچ چیز نخواهند[۱۷] و او برآن‌میرفت

---

۱ ــ ط : هوای . ۲ــ «واو» از«ط» است . ۳ ــ «و شهر» در «ط» نیست .
٤ ــ نپ . مسجدی . ٥ ــ ط : بازارها . ٦ ــ ط « واو » ندارد . ۷ ــ ط: محلها .
۸ ــ نپ: سراهای. ۹ ــ نپ: آن . ۱۰ــ کذا وظاهراً: بادید (پدید). ۱۱ــ ط : موضعی.
۱۲ ــ اصل: میکائیل. رجوع‌به ص ۱ کتاب‌شود . ۱۳ ــ جملهٔ دعائیهٔ‌رحمةالله علیه شکفت‌است مگراینکه مربوط بتاریخ‌اقامت ناصرخسرو دراصفهان یابازگشت ببلخ (سال٤٤٤)نباشد و تاریخ تحریر وتنظیم یادداشت های سفر اوو یا بقول قدماتاریخ تعلیق روزنامه‌و تقویم و باشد.و آن ناچار پس از سال ٤٥٥ میشودکه‌سال درگذشت طغرل سلجوقیست . منظور از این بحث صحت‌و اصالت‌جملهٔ دعائیهٔ فوق تاریخ تنظیم یادداشت های سفرناصرخسرو و بصورت کتاب‌درآمدن آن بسال های پس از ٤٥٥ یعنی دست‌کم به یازده سال پس‌از بازگشت ازسفر میتواند دلیلی درخور تاملست . ۱٤ ــ نپ : بگرفته . ۱٥ ــنپ : نشابوری . ۱٦ــنپ: و . ۱۷ــط : نخواهد .

و پراکندگان همه‌روی بوطن‌نهاده بودند واین‌مرد از دبیران سوری[1] بوده‌بود[2] وپیش از رسیدن ما قحطی عظیم[3] افتاده بود ، اما چون ما آنجا رسیدیم جو میدرویدند و[4] یکمن و نیم نان‌گندم بیکدرم عدل و[5] سه من نان جوین هم[4]. و مردم آنجا میگفتند هرگز بدین شهر هشت من نان کمتر بیك درم کس[6] ندیده است . و من درهمهٔ‌زمین پارسی‌گویان شهری نیکوتر و جامعتر وآبادان‌تر از اصفهان ندیدم . وگفتند اگر[3] گندم و جو و دیگر حبوب بیست سال بنهند[7] تباه نشود ، و بعضی گفتند پیش از بن که[8] بارو نبود هوای شهر خوشتر ازین بود ، و چون بارو ساختند متغیر شد چنانکه بعضی‌چیزها بزیان میآید اما هوای[9]روستا همچنانست‌که بود، و[10] بسبب آنکه‌کاروان دیرتر براه می‌افتاد بیست[11] روز در اصفهان بماندم، و بیست وهشتم صفر بیرون‌آمدیم بدیهی‌رسیدیم که‌آنرا هیثماباد[12] گویند وازآنجابراه صحرا[13] وکوه مسکیان[14] بقصبهٔ نایین[15] آمدیم و از سپاهان تا آنجا سی فرسنگ بود ، و از نایین چهل‌وسه‌فرسنگ برفتیم بدیه‌گرمه[16] ازناحیهٔ بیابان[17] که این ناحیه ده‌دوازده پاره‌دیه باشد رسیدیم[18] وآن موضعی‌گرمست و درختهای خرما بود ، و این ناحیه کوفجان[19] داشته بودنددر قدیم و در این تاریخ‌که ما رسیدیم امیرگیلکی[20] این ناحیه از ایشان بستده[21] بود ، و نایبی[22] ازآن خود بدیهی[23] که حصارکی داردوآنرا پیاده[24] می‌گویند بنشانده و آن‌ولایت را ضبط میکند ، و راهها ایمن میدارد و اگرکوفجان[25] براه زدن روند[26] سرهنگان امیرگیلکی[20] براه ایشان میفرستد وایشانرا بگیرند ومال بستانندوبکشند

١ـط ، ب : شوری(ظاهرآمنظور سوری‌ابن المعتزست عمید خراسان بعهد مسعودغزنوی) .
٢ ـ ضٌ : بوده . ٣ ـ کلمه در « نپ » نیست . ٤ ـ نپ « واو » ندارد .
٥ ـ «واو» در «نپ» با مرکب سرخ زده‌شده است . ٦ـ ط : کسی . ٧ـ ط ، ب : نهنند .
٨ ـ نپ « که » ندارد . ٩ ـ « ب » « ضٌ » کلمه را ندارد . ١٠ ـ ط «واو» ندارد.
١١ ـ کلمه در « ضٌ» نیست . ١٢ ـ ط : هشیتماد (؟) . ١٣ ـ نپ : سحری ؟
١٤ـ نپ : مسکنان،ط: مکیان. ١٥ـنپ، ناس (بخط جدیددرحاشیه): نایین. ١٦- اصل : کرمه. متن تصحیح قیاسیست . ١٧ـ ضٌ : بیابانك . ١٨ـ کلمه از«ط» است . ١٩ ـ ط : ناحیه را . [illegible] (توضیح حاشیهٔ «ب» راراجع به‌کوفج در فهرست خواهیم آورد) .
٢٠ . [illegible] ٢١ ـ ه ، ب : ستده . ٢٢ ـ ط : پاسبانی . ٢٣ـ نپ : بدیهه.
٢٤ـ [illegible] ایران ج ١٠). ٢٥ـ نپ: کوفحان. ٢٦ـب ، نپ: دوند .

و از محافظت آن بزرگ این راه ایمن بود و خلق آسوده ، خدای تبارك وتعالی همه پادشاهان عادل را حافظ و ناصر و معین باد و برروانهای گذشتگان رحمت کناد . و در ین راه بیابان بهر دو فرسنگ گنبدکها[1] ساخته‌اند و مصانع که آب باران درآنجا جمع شود[2] بمواضعی[3] که[4] شورستان نباشد ساخته‌اند ، و این گنبدکها بسبب آنست تا مردم راه گم نکنند ونیز بگرما وسرما لحظه‌یی در آنجا آسایشی کنند . ودرراه‌ریگ روان دیدیم‌عظیم، هر که[5] از نشان بگردد از میان آن ریگ بیرون نتواند آمدن و هلاك‌شود ، وازآن بگذشتیم، زمینی[6] شوره[7] پدیدآمد برجوشیده که شش فرسنگ چنین بود ،که اگر از راه کسی یکسو شدی فرو رفتی ، و ازآنجا براه رباط زبیده[8] که آنرا رباطمرا[9] میگویند برفتیم وآن رباط را پنج چاه آبست که اگرآن[10] رباط و آب نبودی کس ازآن بیابان گذر نکردی . وازآنجا بچهار دیه[11] طبس آمدیم بدیهی که آنرا رستاباد میگفتند. نهم[12] ربیع‌الاول بطبس رسیدیم وازسپاهان تا طبس‌صدوده فرسنگ میگفتند .

طبس شهری انبوه است اگرچه بروستا نماید[13] وآب اندك باشد وزراعت کمتر کنند خرماستانها[14] باشد و بساتین[15] وچون ازآنجا سوی شمال روند . نیشابور بچهل فرسنگ باشد و چون سوی جنوب بخبیص روند[16] براه بیابان چهل فرسنگ‌باشد و سوی مشرق کوهی‌محکمست ودرآن‌وقت امیرآن شهر گیلکی‌بن‌محمد بودو بشمشیر گرفته بود[17] و عظیم ایمن وآسوده بودند مردم آنجا چنانکه‌بشب درسرایهانبستندی و ستور درکویها باشد ، با آنکه شهر را دیوار نباشد و هیچ زنرا زهره نباشدکه با مرد بیگانه سخن گوید ، و اگر گفتی هر دو را بکشتندی وهمچنین دزد وخونی نبود

---

۱ ـ ط :گنبدکهای . ۲ ـ ط : میشود . ۳ ـ ط : و بمواضع ، متن مطبوع: بمواضع
۴ ـ « ط » کلمهٔ زمین افزوده است . ۵ ـ ب ، نب :که هرکه ، متن مطبوع ، وکه .
۶ ـ ب : زمنینی ؟ ۷ ـ ب ، نپ : شور . ۸ـ نپ (در اصل) سده (اصلاح جدیدما نندمتن).
۹ـ(یافته نشد) . ۱۰ ـ کلمه از « نپ » است ۱۱ ـ بجز « ط » :بچهارده. ۱۲ ـ ب، ه :و نهم.
۱۳ ـ نپ : میماند . ۱٤ ـ ط : خرمایستانها . ۱۵ ـ نپ : بساطین . ۱٦ ـ نپ :
رود ؛ ط : روند و . ۱۷ ـ کلمه در « نپ » نیست

از پاس و عدل او . و از آنچه من در عرب و عجم دیدم از عدل و امن بچهار موضع دیدم : یکی بناحیت[١] دشت[٢] در ایام لشکرخان[٣] ؛ دویم بدیلمستان در[٤] زمان امیر امیران جستان[٥] بن ابراهیم ؛ سیوم در ایام المستنصر بالله امیرالمؤمنین[٦] [بمصر] ؛ چهارم بطبس در ایام امیر ابوالحسن گیلکی بن محمد . و چندانکه بگشتم بایمنی این چهار موضع ندیدم و نشنیدم . و ما را هفده روز بطبس نگاهداشت و ضیافتها کرد و بوقت رفتن صلت فرمود وعذرها خواست، ایزد سبحانه وتعالی ازوخوشنود باد، [و]رکابداری از آن خود با من بفرستاد[٧] تا زوزن[٨] که هفتاد و دو فرسنگ باشد . چون از طبس دوازده فرسنگ بیامدیم قصبه‌یی بود که آنرا رُقه می گویند ، آبهای روان‌داشت ، و زرع[٩] وباغ و درخت و بارو[١٠] و مسجد آدینه ودیهها[١١] ومزارع تمام دارد .

نهم ربیع‌الاخر از رقه[١٢] برفتیم و دوازدهم ماه بشهر تون رسیدیم . میان رقه[١٢] و تون بیست فرسنگست . شهر تون شهری[١٣] بزرگ بوده است ، اما درآنوقت که من دیدم اغلب خراب بود و[١٤] برصحرایی نهاده است و آب روان وکاریز دارد و بر جانب شرقی باغهای بسیار بود و حصاری محکم داشت . گفتند در ین شهر چهارصد کارگاه بوده است ،که زیلو بافتندی . و در شهر درخت پسته بسیار بود[١٥] در سرایها و مردم بلخ و تخارستان پندارند که پسته جزبر کوه نروید ونباشد.

و چون از شهر تون برفتیم آن مرد گیلکی[١٦] مرا حکایت کرد که وقتی ما از تون‌به گنابد میرفتیم ، دزدان بیرون آمدند و بر ما غلبه کردند ، چند نفر[١٧] ازبیم‌خود رادرچاه کاریز افکندند . بعداز آن از آن جماعت یکی را[١٨] پدری مشفق بود بیامد

---

١ ــ ط : سیاحت . ٢ ــ نپ (دراصل): راست (باصلاح جدید) : رشت؛ ط :دست(؟).
٣ ــ کذا ایضاً فی نب؟(حاشیهٔ ب). ٤ ــ ط : از. ٥ ــ نپ : خسنان . ٦ ــ کلمه در «ط» نیست. ٧ ــ ب . فرستاد ط: فرستاد و . ٨ ــ ط : ذوزن : ٩ ــ نپ (در اصل) : رز (باصلاح جدید) : زرع . ١٠ ــ نب : بار . ١١ ــ ط : دیهمهای ؛ب: دیها. ١٢ ــ نپ: دقه.
١٣ ــ ب : شهر . ١٤ ــ نپ « واو » ندارد . ١٥ ــ ط «واو» افزوده‌است.
١٦ ــ ب، در حاشیه آورده: گیلکی [illegible] رکابدار امیر گیلکی است که همراه ناصرخسرو کرده بوده است تا زوزن. ١٧ ــ [illegible] الحاقیست. ١٨ ــ بجز «نپ»: یکی را از آن جماعت .

و یکی را بمزد گرفت و در آن چاه گذاشت تا پسر اورا بیرون آورد ، چندان ریسمان و رسن که آن جماعت داشتند حاضر کردند و مردم بسیار بیامدند ، هفتصد گز رسن فرو رفت تا آن مرد بین چاه رسید ، رسن در آن پسر بست و اورا مرده بر کشیدند، وآن مرد چون بیرون آمد گفت که[1] آبی عظیم درین کاریز روانست وآن کاریز چهار فرسنگ میرود. وآنرا[2] گفتند کیخسرو فرموده است کردن و بیست وسیوم شهر ربیع الاخر بشهر قاین رسیدیم، ازتون تاآنجا هجده فرسنگ میدارند، اماکاروان بچهارروز تواند شدن که فرسنگهای گرانست.

صفت شهر قاین[3] ـ قاین شهری بزرگ و حصین است ، و گردشهرستان خندقی دارد ، ومسجدی[4] آدینه بشهرستان[5] اندرست ، و آنجا که مقصوره است طاقی عظیم بزرگست چنانکه درخراسان ازآن بزرگتر ندیدم وآن طاق نه در خور آن مسجدست. و عمارت همهٔ شهر بگنبدست . و از قاین چون بجانب مشرق شمال[6] روند[7] بهجده[8] فرسنگی زوزن است ، و[9] جنوبی تاهرات سی فرسنگست[10] . بقاین مردی دیدم که او را ابو منصور محمد بن دوست می گفتند، از هرعلمی با خبر بود از طب و نجوم و[11] منطق چیزی ، از من پرسید که چه گویی[12] بیرون این افلاك وانجم چیست ؟ گفتم : نام چیز برآن افتد که داخل این افلاکست و بر دیگر نه . گفت : چگویی بیرون ازین گنبد ها معنی است[13] یا نه ؟ گفتم : چاره نیست که عالم محدودست و حدّ او فلك الافلاك ، و حدّ آنرا گویند که از جزاوجدا باشد وچون این حال دانسته شد واجب کند که بیرون افلاك نه چون اندرون باشد. گفت: پس آن معنی را که عقل اثبات میکند نهایت هست[14] از آن جانب اگر نه[15] ؟ اگر نهایتش هست تا کجاست واگر نهایتش

---

۱ ــ نپ « که » ندارد. ۲ ــ ب ، نپ : وآن. ۳ ــ سه کلمهٔ اخیر یعنی عنوان از « ط » است . ٤ ــ بجز « نپ » : مسجد . ٥ ــ ط : آدینه دارد که بشهر. ٦ ــ ط : شرق و شمال . ۷ ــ نپ : بروند . ۸ ــ ط : بهیجده . ۹ ــ نپ « واو » ندارد .
۱۰ ــ ب ، ط : فرسنگ . ۱۱ ــ « ط » و متن مطبوع : از . ۱۲ ــ ط : میگوئی .
۱۳ ــ نپ : هست . ۱٤ ــ ط ، متن مطبوع: نیست . ۱٥ ــ « اگر نه » در « ط » و متن مطبوع نیست . (واگر اینجا بمعنی یاست وفردوسی بسیار بکار برده است. حاشیهٔ « ب »)

نیست نامتناهی[1] چگونه فنا پذیرد ؟ و از این شیوه سخنی چند میرفت و گفت که بسیار تحیر در این خورده‌ام . گفتم که نخورده است ؟ فی الجمله بسبب تشویشی که در زوزن بود از جهة عبید نیشابوری[2] و تمرّد رئیس زوزن ، یك ماه بقاین بماندم و رکابدار امیر گیلکی را از آنجا بازگردانیدم . و از قاین بعزم سرخس بیرون آمدیم دویم جمادی‌الاخرة[3] بشهرسرخس رسیدیم ، وازبصره تا سرخس سیصد ونودفرسنگ حساب کردیم ، از سرخس براه رباط جعفری و رباط عمروی و رباط نعمتی[4] که آن[5] هرسه رباط نزدیك هم برراهست بیامدیم . دوازدهم جمادی الاخرة[3] بشهر مروالرّود رسیدیم ، و بعد از دو روز بیرون شدیم ، براه آب گرم .نوزدهم ماه به باریاب[6] رسیدیم سی و شش فرسنگ بود . و امیر خراسان جغری[7] بیك ابو سلیمان داود بن میکال[8] بن سلجوق بود و وی بشبورغان بود و سوی مرو خواست رفتن که دارالملك وی بود و ما بسبب ناایمنی راه سوی[9] سمنگان[10] رفتیم از آنجا براه سه دره سوی بلخ آمدیم وچون برباط سه دره رسیدیم شنیدم[11] که برادرم خواجه ابوالفتح عبدالجلیل ، در طایفهٔ[12] وزیر امیر خراسان است که او را ابونصر میگفتند و هفت سال بود که من از خراسان رفته بودم ، چون بدستگرد رسیدیم[13] ثقل[14] وبنه دیدم که سوی شبورغان[15] میرفت. برادرم که[16] با من بود پرسید که این از آن[17] کیست؟ گفتند از آن وزیر . گفت شما[18] ابوالفتح عبدالجلیل را شناسید ؟ گفتند : کس[19] او با ماست[20] . درحال شخصی

---

۱ ــ ط ، متن مطبوع : تا منتاهی . ۲ ــ نپ : نشابوری . ۳ ــ اصل:الاخر . (متن از حاشیهٔ « ب »، است) . ٤ ــ نپ : نعیمی . ۵ ــ نپ : این . ٦ ــ ط : ماه باریاب؛ نپ : بارباب . ۷ ــ نپ : جعفر . ۸ ــ ب ، نپ، ط ، ه : میکائیل، متن مطبوع:مکائیل. رجوع به ص ۱س۵ کتاب شود . ۹ ــ نپ (دراصل) : وی (باصلاح جدید) : سوی . ۱۰ ــ ط ، ه ، ب : سنکلان ؛ نپ : کلان.متن تصحیح قیاسیست . ۱۱ــ بجز « ط » : شنیدیم . ۱۲ ــ نپ :طالقه . ۱۳ ــ نپ : رسیدم . ١٤ ــ اصل : نقل (متن‌از حاشیهٔ «ب»است) . ۱۵ ــ ط : شبودغان ؛ نپ : شورقان ؛ ب ، ه : شبورقان . (متن اصلا حیست از روی ص۱ کتاب و همین صفحه برای یکنواخت شدن ضبط کلمه) . ١٦ــ متن مطبوع ، ط : « که » ندارد . ۱۷ ــ ب ، ط ، ه : از . ۱۸ ــ ط : شماها . ۱۹ــ متن مطبوع : کسی . ۲۰ــ نب : بماماست .

نزدیك ما آمد و گفت: از کجا میآیید؟ گفتیم: از حج. گفت: خواجهٔ من ابوالفتح عبدالجلیل را دو[1] برادر بودند[2] از چندین سال بحج رفته[3] و او پیوسته در اشتیاق ایشانست و از هر که خبر ایشان میپرسد نشان نمیدهند. برادرم گفت: ما[4] نامهٔ ناصر آوردهایم چون خواجهٔ تو برسد بدو دهیم: چون لحظهیی بر آمد کاروان براه[5] ایستاد و ما هم براه ایستادیم، و آن کهتر گفت: اکنون خواجهٔ من برسد و اگر[6] شمارا نیابد دلتنگ شود اگر[7] آن نامه مرا دهید تا بدو دهم دلخوش شود. برادرم[8] گفت: تو نامهٔ ناصر میخواهی یا خود ناصر را[9]؟ اینك ناصر. آن کهتر از شادی چنان شد که ندانست چه کند، و ما سوی شهر[10] بلخ برفتیم براه[11] میان روستا، و برادرم خواجه ابوالفتح براه دشت[12] بدستگرد آمد و در خدمت وزیر بسوی امیر خراسان میرفت، چون احوال ما بشنید از دستگرد[13] بازگشت و بر سر پل جموکیان[14] بنشست تا آنکه ما برسیدیم و آن روز شنبهٔ بیست و ششم ماه جمادی الاخرة[15] سنهٔ اربع و اربعین و اربعمائة[16] بود، و[17] بعد از آنکه هیچ امید نداشتیم و بدفعات در وقایع مهلکه افتاده بودیم و ازجان نامید گشته، بهمدیگر رسیدیم و بدیدار یکدیگر شاد شدیم و خدای سبحانه و تعالی را بدان شکرها گزاردیم[18] و بدین تاریخ بشهر بلخ رسیدیم و حسب حال این سه بیت گفتم[19]:

رنج و عنای جهان اگر چه درازست / با بد و با نیك بیگمان بسر آید
چرخ مسافر ز بهر ماست شب و روز / هر چه یکی رفت بر اثر دگر آید
ما سفر برگذشتنی گذرانیم[20] / تا سفر ناگذشتنی بدر آید.

۱ــ نب: و (باصلاح جدید): دو. ۲ــ «بودند» در «نب» بخط الحاقی است.
۳ــ ط: رفتهاند. ۴ــ ط: تا. ۵ــ ط، متن مطبوع: برراه. ۶ــ نب: «اگر» ندارد.
۷ــ ط، متن مطبوع: واگر. ۸ــ متن مطبوع: و برادرم. ۹ــ ب، نب، ه: افزودهاند. میخواهی. ۱۰ــ نب (دراصل): شهر (بدون سوی) (باصلاح جدید): سوی (بدون شهر).
۱۱ــ ط: و براه. ۱۲ــ ط، متن مطبوع: براه دستگرد (بدون دشت) (دشت مجهولست). ۱۳ــ نب: دستکیرد. ۱۴ــ نب: حوحمان. ۱۵ــ اصل: الآخر (متن از حاشیهٔ «ب» است). ۱۶ــ ط: اربعماه
۱۷ــ نب «واو» ندارد. ۱۸ــ اصل: گذاردیم. تصحیح متن قیاسیست. ۱۹ــ نب: گفتیم.
۲۰ــ («ب» درحاشیه آورده. ط: گذرانده‌یم؟)

و مسافت راه که از بلخ بمصر شدیم و از آنجا بمکه و براه بصره بپارس رسیدیم و ببلخ آمدیم غیر آنکه باطراف بزیارتها و غیره[۱] رفته بودیم[۲] دو هزار ودویست و بیست فرسنگ بود. واین سرگذشت آنچه دیده بودم براستی شرح دادم و بعضی که بروایتها شنیدم اگر در آنجا خلافی باشد خوانندگان از ین ضعیف ندانند و مؤاخذت و نکوهش نکنند و اگر ایزد سبحانه و تعالی توفیق دهد چون سفر طرف مشرق کرده شود آنچه مشاهده افتد با این[۳] ضم کرده شود انشاءالله تعالی[۴] وحده العزیز والحمدلله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله واصحابه اجمعین .



۱ ــ ب : غیرها . ۲ ــ نب : بودم . ۳ ــ ب ، ط : باین .
۴ ــ جملهٔ بعد در « ط » نیست . وعبارت اخیر باجملهٔ مذکور درسطر ۴ صفحهٔ ۸۰ ازنظر عدم [illegible] و اقامت دیگر آنکه دیدار وی از ملتان ولهاوور مربوط بسفر مشرق نباشد.

فهرست نامهای کسان و جایها و نسبتها و کتابها و قبیله ها و فرقه ها [1]

[1] ـ در ترتیب الفبائی، الف و لام کلمات، جزء کلمه بحساب آورده نشده است.

فهرست لغات و ترکیبات [1]

۱ تذکر بوصحاب ومعانی که درا رلعات درمتن آمده ارحود سعیامه ا بحم است و وصحات ـ ل‌صفحات ارحاشیهٔ رب است (۲) دراصطلاح مصمعی ـ راسده وا تکداره سنگ ساحمه د مدور (حاشیه ـ)

(۱) ظاهراً همان برچه است بمعنی نیزهٔ کوچك و اینجا مقصود تیغهٔ شمشیر است نه قابلدسته (حاشیهٔ ب).

(١) خار - پرچين (حاشيهٔ ب) (٢) ترجمهٔ ديوار كه «در» پس از آن نصب ميشود (بفرانسه گوشا embrasure گويند) ومعني تركيبي درگاه هم صريح در همين معني است ولي حالا درگاه را بمعني آستانه استعمال ميكنند (حاشيهٔ ب)